

چشم انداز

CHASHM ANDAAZ

May/June 1995 אייר-סיון תשנ"ה خرداد ۱۳۷۴ شماره ۴۱



An Affiliated Organization of
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES

بهاء ۱/۵ دلار

HEARKEN THOU TO THY PEOPLE ISRAEL WHEN THEY SHALL PRAY TOWARD THIS PLACE

نیازمندیهای جامعه

تعلیم برمیتصوا، بت میتصوا
● ۸۱۸-۷۵۷-۲۶۴۸

کیترینگ
● کیترینگ گلت کاشر بهادر
۸۱۸-۶۰۹-۷۱۳۵
● کیترینگ گلت کاشر شادی
۳۱۰-۶۵۹-۵۹۸۲
● کیترینگ گلت کاشر شارون
۲۱۳-۶۲۲-۱۰۱۰
● فلافل ویلیج
۸۱۸-۷۸۳-۱۰۱۲
● کیترینگ گلت کاشر جک بروخیم رویال کیترینگ
۳۱۰-۴۵۸-۹۹۹۳
● سازمان جشن ها
۸۱۸-۸۸۴-۰۰۵۴
● المپیک کالکشن
۳۱۰-۵۷۵-۴۵۸۵

وسایل پارتی
● تهران رنتال
۸۱۸-۳۴۲-۷۳۶۸

مواد غذایی
● بستنی اکبر مشدی
۲۱۳-۸۷۴-۰۱۴۴
● فروشگاه گوشت F & Y
۳۱۰-۶۵۷-۴۴۴۷

داروخانه
● وست ساید ویلیج
۳۱۰-۴۷۴-۴۲۲۲

عینک فروشی
● وست وود ویژن
۳۱۰-۴۴۱-۱۷۹۷

بادی شاپ
● کریج بادی شاپ
۸۱۸-۷۸۴-۱۲۳۴

پزشک کودکان
● دکتر عزیزالله نورمند
۳۱۰-۸۲۹-۳۳۱۱
۸۱۸-۹۰۵-۵۵۵۲

پزشک عمومی
● دکتر دوستان
۳۱۰-۸۵۹-۰۴۱۵

کایروپراکتیک
● دکتر روزبه مسرور
۸۱۸-۷۰۵-۰۷۳۶
● دکتر صیون نوبل
۸۱۸-۳۶۱-۰۱۱۵

دندانپزشک
● دکتر سهیل خدادادی
۳۱۰-۲۷۱-۳۰۰۳

● دکتر بیژن عافار
۳۱۰-۵۵۷-۱۵۴۷
۸۱۸-۷۸۴-۴۸۶۷

● دکتر ربرت خانیان
۸۱۸-۹۹۰-۶۹۸۱

وکیل
● مارتین ولف
۳۱۰-۲۰۵-۲۰۳۳
● فریبا سلیمانی
۸۱۸-۷۸۴-۰۳۵۵
● نیلوفر آرام نیا
۳۱۰-۵۵۲-۰۰۶۶

خرید و فروش املاک در اسرائیل
● رحیم یعقوبیان
۳۱۰-۸۵۸-۸۳۴۹
● ABLE INVEST
۸۱۸-۷۸۹-۴۸۹۴
● جمشید شبان
۰۳-۵۴۶-۵۵۳۱
● گروه داوید
۳۱۰-۶۵۹-۲۶۵۹

تهیه اسناد ملکی
● مهرداد دلرحیم
۸۱۸-۵۹۲-۹۴۶۳

پوشاک
● نینوفرتی
۳۱۰-۴۷۷-۱۷۱۰
● جوراب تیفانی
۲۱۳-۷۴۸-۸۸۲۳

کلاسهای آموزشی
● انستیتوی حرفه‌ای اُرت
۲۱۳-۳۸۷-۴۲۴۴
۸۱۸-۷۸۸-۷۲۲۲

تعلیم موسیقی
● پیمان اخلاقی
۳۱۰-۸۲۰-۸۲۶۱

تعلیم نقاشی
● شهرام فرشاد فر
۳۱۰-۲۸۱-۶۰۱۵

بیمه
● ایرج منیفی
۸۱۸-۷۸۱-۰۴۰۱

حسابداری
● ظاهر فلاّحی
۷۱۴-۵۴۶-۴CPA
۷۱۴-۵۴۶-۴۲۷۲
● ژوزف ظهیری
۴۰۸-۲۹۲-۳۸۰۰

هیپنوتیزم
● بهنام رفیع
۳۱۰-۶۵۷-۲۵۲۵

در این شماره می‌خوانید

خرداد ۱۳۷۴ شماره ۴۱ אייר-סיון תשנ"ה May/June 1995 No. 41

چشم انداز

Published By;
International Judea Foundation
P.O.Box: 3074 Beverly Hills,CA 90212

سردبیر: داریوش فاخری
همیاران: شهرام سیمان
مهندس آشر آرام نیا
سردبیر بخش انگلیسی: ژنی اسحاقیان
سردبیر قسمت پزشکی: دکتر نیسان بامداد
سردبیر بخش عبری: داوید فاخری
با همگامی: مترجمین و گزارشگران چشم انداز

چشم انداز، نشریه ایست برای بازتاب افکار و دست‌آورد های یهودیان دنیا. هدف ما، روشنگری واقعیت های یهودیت، مسایل، آرزوها و امید یهودیان ـ مبارزه با نژادپرستی و همراهی با هدف های بشردوستانه انسان های جهان می باشد.
نظر های نویسندگان، متعلق به آنان است و لزوماً بازتاب دیدگاه چشم‌انداز نیست.
نقل مطالب چشم‌انداز، باذکر مأخذ، مجازمی باشد.
چشم‌انداز، در انتخاب مقاله های رسیده آزاد است و درستی و نادرستی مندرجات، آگهی ها، به عهده ی صاحبانشان است.
نوشته های رسیده، بازپس فرستاده نمی شود.
نامه های بدون نام و نشانی ، قابل استفاده نخواهد بود.
درصورت تمایل، ازمقالات شما ،با امضاء محفوظ، تحت حمایت قوانین آمریکا، استفاده می شود.

تایپ ست توسط: مینو حمودوت ۳۱۰-۲۷۴-۵۱۷۳



درجستجوی چه بودیم که به اینجا رسیده ایم؟

داریوش فاخری

«خون چو می جوشد، منش از شعر رنگی می‌زنم»

مولوی

مقاله این بار من و گنجشکهای خونه را از انسان می‌نویسم و حد انسانی و وظیفه او در این جهان، از انسانی یهودی و ایرانی تبار، انسانی چون دیگر انسان‌های جهان در جستجوی حقیقتی که لایزال است و مقصد. و این حرف از دل می‌آید و با زبان شعر همراه می‌شود تا شاید بهتر به دل بنشیند، با هم به دنبال سیمای انسان راستینی می‌گردیم که همیشه در پی او بوده‌ام.

بارها کسانی در جامعه خودمان مرا یکی از رهبران جامعه نامیده‌اند. در این نوشته می‌خواستم بنویسم که هرگز نه دنبال این لقب بوده‌ام و نه اعتقادی به آن داشته‌ام. اگر خدا یاری کند، آرزویم اینست که سرمشق خوبی باشم و نه رهبر و اعتقاد راسخ دارم که جامعه ما بیش از نیاز به یک یا چند رهبر، احتیاج به سرمشق‌های خوب دارد. از خودمان شروع کنیم. ما یهودیان ایرانی تبار، با جامعه‌ای که در غربت شهری!! زندگی می‌کنیم، ببینیم جوان جامعه ما آیا در قالب شعر **سیاوش کسرایی** متبلور می‌شود؟ سیاوش کسرایی می‌گوید:

ما را سر گلیم نشاندند و ز ابتدا
گفتند:
پا درازتر از آن مباداتان،
آنروز این گلیم

بر ما چو باغ بود
بر ما، چو بیشه بود
بر ما، زمین بی بدیلی بود که اندر آن
کاخ شگفت خُردی ما سر کشیده بود.
آری، بر این سیاه گلیمی که یک زمان
آن را بنام بخت به ما هدیه کرده‌اند
ما شاد بوده‌ایم.
در جست و خیز و بازی خود تا کناره‌ها
آزاد بوده‌ایم
بیرون از این گلیم، کسان گرم کار خویش
و اندر میانه ما
غافل ز هست و نیست
سرگرم پای کوبی و فریاد بوده‌ایم
اینک بر این گلیم، ما کودکان غافل دیروزه نیستیم
بر ما بسی زمان
هر چند بی شتاب و دل آزار، رفته است.
آری بر این گلیم
ما رشد کرده‌ایم
ما قد کشیده‌ایم

ما ریشه برده‌ایم به خاک سیاه و سخت
و این بخت جامه، بر تن ما کوته آمدست.
اینک شما، کسان!
خیزید چاره را
تا نشکنیم، زیر قدم باغ فرشتان
بر راه ما گلیم زمان را بگسترید.

آری این جوان با نگاهی به آنچه که گذشت و آنچه که می‌گذرد دو راه در پیش دارد. ساکت باشد و با جریان باد و آب برود یا پرسش کند و جواب بخواهد.

راه اول: راه بی خطر تر ولی راه حقارت است. راهی است که افسوس دوران پیری دارد که بقول م - آزاد می‌بیند که «**به هزار وعده ماندیم و به یک فریب خفتیم.**» می‌بیند که در جهان مادی و روحانی در آخر عمر به خر پیری می‌ماند که بقول **نظامی** تا جان داشته بار برده و خار خورده.

آن پیر خری که می‌کشد بار
تا جانش هست می‌خورد خار
آسودگی آن زمان پذیرد
کز زیستن چنین بمیرد

چه کسی بار بر او گذاشته؟ فرد بی خرد و ناشایستی که خود و دیگران و مولایش خوانده‌اند و بزرگ صدایش کرده‌اند و رهبرش نامیده‌اند که:

چه مولام خوانند و صدر کبیر
نمایند مردم به چشمم حقیر

حقیر انسانهایی این چنین، با نشو و نما کردن، و لباس و ظاهر عاریتی، خود را برای لحظاتی چند در محفل این رهبران! جای می‌زنند. دل خویش از اینکه کبوتر حرم نام دارند، به ستیز با آزادگان هم بر می‌خیزند، زیرا همیشه از این صورت تصنعی و مقام و جای گاه بی پایه و غیر مردمی و آشکار شدن و عقب رفتن ماسک آن ترس دارند.

راه دوم: راه آزادگان است راه انسانهای راستینی که همتی والا دارند، کسانی که می‌دانند انسان کامل نیست ولی برای کمال می‌کوشد. این انسان می‌داند که **تلمود**، **مُشه** را مدل ایده‌آل یهودی به حساب می‌آورد زیرا انسانی بود که دائماً برای رسیدن به کمال انسانی، تلاش می‌نمود، نه اینکه انسان کاملی بود. از نظر تلمود، هر چه انسان صاف و راست‌تر، ابراز عقیده کن‌تر و واکنش نشان دهنده‌تر باشد انسان‌تر است.

انسان نوع دوم از زبان حافظ می‌خواند:

گر چه گردآلود فقرم، شرم باد از همتم

گر به آب چشمه خورشید دامن ترکنم

می‌داند که وقتی در کتاب پیدایش خداوند از آدم (پس از آنکه از درخت معرفت تناول نمود و از برهنگی خود خجالت کشید و در باغ بهشت پنهان گردید) پرسید: آدم کجایی؟ ترجمان این جمله اینست که ای انسان در کجای عالمی؟ آیا در حد توانایی خود برای وقوف به دنیای اطراف و اعتلای خود می‌کوشی یا از این سوآل رودر می‌کشی و پنهان می‌شوی که بقول حافظ:

کمتر از ذره نئی، پست مشو، مهر بورز

تا به خلوتگه خورشید رسی رقص کنان

او می‌داند که باید عاشق بود عاشق ذرات ابناء - انسان‌های دنیا و حقیقت. عشقی که رهبری می‌کند. رهبری خردمندانه. که بقول **اسکات پک** خردمندانه به این معنا که مستلزم قضاوت است و لازمه قضاوت چیزی بیشتر از غریزه است. قضاوت صحیح، تصمیم گیری اندیشمندانه و غالباً دردناک را می‌طلبد. او می‌پرسد. او چون **مولوی** می‌پرسد.

گر چو زنجیر بهم پیوستیم

این فرو بستن درها زکجاست؟

وقتی با ناآزاده‌گان روبرو می‌شود و غفلت آنان را می‌بیند و بی تفاوتی مهلکی که جامعه را نابود می‌کند. بابا طاهر وار می‌گوید:

تو که سود و زیان خود ندانی

به یاران کی رسی هیهات هیهات

می‌داند. می‌داند که بقول **اسکار وایلد** در کتاب **سالومه**، هیچ رنجی بالاتر از آن نیست که انسان بخواهد در میان گروهی دروغگو و سیاهکار همیشه راست بگوید و راست باشد.

می‌داند بد نامش می‌کنند ولی می‌خواند:

گر مرید راه عشقی فکر بد نامی مکن

شیخ صنعان خرقه رهن خانه خمار داشت «حافظ»

زیرا که بقول «ملکم»

دردا که دوای پنهانی ما

افسوس که چاره پریشانی ما

بر عهده جمعی است که انگاشته‌اند

آبادی خویش را به ویرانی ما

پس درد را می‌بیند، با ذره ذره وجود خود درکش می‌کند نه اینکه صاحب درد است که با درد دار هم درد است.

درد جوانی معتاد و اشک پدر، درد طلاق و نابسامانی، درد

بچه‌هایی که بدون یک پدر و یا مادر بزرگ می‌شوند. درد خجالت همسر از همسر، درد پیری، درد بی هدفی، درد فرار، بجای ماندن جوانانمان در دل خانواده‌ای که ماییم و این درد ناله می‌شود و

ناله را هر چند می‌خواهم که پنهان درکشم
سینه می‌گوید که من تنگ آمدم فریاد کن

یا هر کسی که می‌بیند و هر جا که می‌نشیند می‌گوید که:

کوه باید شد و ماند، رود باید شد و رفت، دشت باید شد و خواند

«حمید مصدق»

مگر نه آنکه **مُشه** هم اینطور بود. که بقول طالع همدانی شاعر یهودی ایرانی:

دیوانه نگشتم که نسوزم ز غم خلق
فرزانه شدم خلق که فرزانه بسوزم

انسان آزاده‌ای که مورد صحبت من و توست. انسان راستینی که خدا پسند است دنبال رهبر شدن نیست. غم تغییر جهان ندارد. فکر تغییر جان‌هاست. می‌خواهد سرمشق شدن را و نه رهبر شدن را با اجتماعش تجربه کند. دنبال **اسم گنده** و معروفیت در این جهان نیست که بقول مولوی:

نام فرعون نگیرم که دهان گنده شود
جان موسی است روان در تن همچون تورم

او خیال تکیه زدن بر مسندِ مسند نشینان و خود بزرگ بینان ندارد که:

من آن نگین سلیمان به هیچ نستانم
که گاهگاه به او دست اهرمن باشد

راه خودش، راه مردم و راه خدا را بی نیاز از اسم و رسم می‌خواهد دوست دارد بدون توجه به اینکه آن مسند برای ظاهر فریبان چقدر فریبنده و پر تلالؤ است و راه مردم (این ذرات کوچک خدایی) گاه بی جلوه تر. بقول **طاهره قرة‌العین**:

تو و تخت و تاج سکندری
من و راه و رسم قلندری
اگر آن خوشست تو در خوری
وگر این بدست مرا سزا

به این جلوه مردم به این انسان آزاده نصیحت می‌کنند که بقول

حافظ:

گفت آن کس که سردار از او گشت بلند

جرمش آن بود که اسرار هویدا می‌کرد

پس نوشت زیرا: کسانی که نمی‌خواهند جوابگوی جامعه‌ای باشند که ادعای خدمتگزاری آن را دارند برایت توطئه می‌کنند و بد نامت می‌کنند، شایعه برایت می‌پراکنند و چهره‌ای کریه از تو می‌سازند.

جواب می‌دهد که بقول **سنت اگزوپری** در کتاب **پرنس کوچولو:**

آدم وقتی اهلی شد باید پیه گریه کردن را هم بتن بمالد.

که **مشه** هم می‌توانست به زندگی خود خارج از مصر ادامه بدهد و بگوید به من چه، **مردخای** هم می‌توانست به زندگی راحت خود در قصر ادامه بدهد و برای یهودیان ۱۲۷ ایالت ایران خاکستر نشین نشود. تغییر مذهب بدهد و یا... **اوراهام** هم می‌توانست در مقابل سودوم و گمورا خاموش بنشیند. آری آسانترین راه، راه خاموشی گزیدن، بی تفاوت بودن است ولی آیا درست نیست که

زندگی، برگزیدن است

ای شادمانه گزینش

میان بی تفاوت

و ناممکن «اودن» انگلیسی

«مُشه» ماند و کرد. **مشه** این مرد در کاخ شاهی بزرگ شده، چهل سال با مردم و نه بر سر مردم، راه رفت نه بر تخت روان نشست و نه تاج بر سر نهاد اگر چه شایستگی‌اش را داشت و وقتی از او پرسیدند **طلاهای میشکان** کجاست؟ از کوره در نرفت - حساب و کتاب همه را به جماعت پس داد حتی میخهای کوچکی را که با طلا ساخته بود، نه برای کسی خط و نشان کشید نه بد نامشان کرد نه توطئه چید و نه برای نابودیشان نقشه طرح کرد. جوابشان را داد با مدرک که هیچ انسانی کامل نیست و در راه اجتماع باید راست بود تا با مردم بود و با **خدا** بود.

میکای پیامبر در فصل ٦ - پاسوق ٨ پیامبران می‌گوید: خدا از تو چه می‌خواهد؟ برای عدالت کار کنی، به دیگران محبت کنی و با خدای خودت فروتنانه قدم برداری.

می‌گویند «تلخ می‌نویسی» آخر مگر نه آنکه **مولوی** می‌گوید:

زان حدیث تلخ می‌گویم ترا

تا ز تلخیها فرو شویم ترا

تو ز تلخی چون که دل پر خون شوی

پس ز تلخیها همه بیرون شوی

جامعه تلخ ما باید به این آینه‌ای که روبرویش گذاشته‌اند نگاه کند. که تداوم یهودیت ما بدون تغییر غیر قابل اجتناب و قابلیت تطبیق با آن غیر ممکن است. از مولوی است.

بس عداوتها که آن یاری بود

بس خرابیها که معماری بود

یا باز:

بهر جان، جسم را ویران کنید

بعد از آن ویرانی، آبادان کنید

کرد ویران خانه بهر گنج زر

وز همان گنجش کند معمورتر

چه فکر می‌کنید؟ تا اینجای مقاله با هم بوده‌ایم. تا اینجای مقاله پای به پای هم داریم دنبال کشف یک انسان می‌دویم. تا چه حد این انسان را شناخته‌ایم؟ انسانی که دارد سعی می‌کند تا بخشی از این تابلوی زیبای دنیا را در طول مدت عمر خود به بهترین وجهی و زیبا بکشد. سعی دارد که غزل زندگی خود را شاعرانه‌ترین غزل کند تا وقتی در عالم

ابدی روبروی پروردگار عادل عالم ایستاد به "**Adam L'amel** **Yulad**"(33) که در کتاب ایوب آمده جان بخشیده باشد.

من می‌خواهم آن انسان باشم انسانی که مار را می‌نویسد و مار نمی‌کشد.

انگار در شماره گذشته **آب در خوابگه مورچگان ریخته‌ام** (نیما) چرا که چند سوآل کردم، گفتند: بدعت گذاشته‌ای - اینها را نباید نوشت، کدام سازمانی بهتر از دیگری است. گفتم:

هیچکس بی دامنِ تر نیست اما دیگران

باز می‌پوشند و ما بر آفتاب افکنده‌ایم. گفتند: برای چه می‌نویسی؟ چه می‌خواهی با آن گنجشکهای خونه‌ات. می‌گویم: بقول نیما:

فریاد می‌زنم، من چهره‌ام گرفته، من قایقم نشسته به خشکی،

مقصود من ز حرفم معلوم بر شماست. یکدست بی صداست.

من، دست من، کمک ز دست شما می‌کند طلب، فریاد من شکسته اگر در گلو، وگر فریاد من رسا، **من از برای خلاص خود و شما** فریاد می‌زنم، فریاد می‌زنم. که من بقول **مولوی:**

آینه‌ام آینه‌ام مرد مقالات نیم

دیده شود حال من ار چشم شود گوش شما

که نمی‌توانم ساکت بمانم که:

تو دهان اگر ببندی خمشی را بپسندی

کشش و جذب ندیمان نگذارند خموشت

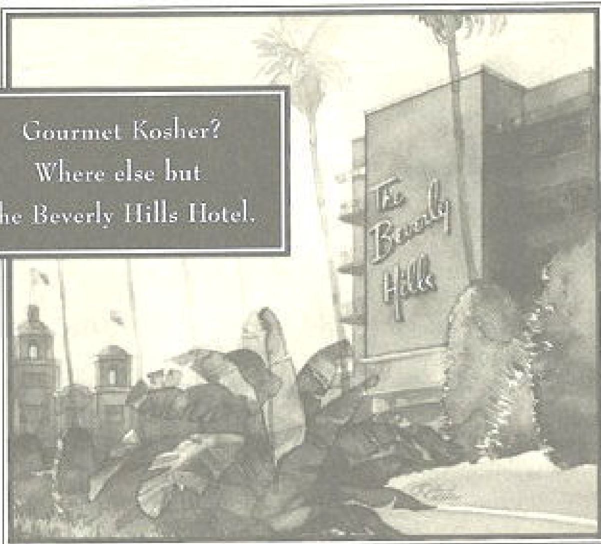
هم سرنوشت عزیزم:

سام کین در کتاب **تقدیم به خدای رقصان جبر** می‌گوید: نیازهای کنونی، تجربیات گذشته و توقعات آینده تصمیم می‌گیرند که ما چه می‌بینیم.

گذشته، حال و آینده از آن ماست از آن **انسان راستینی** است که **اریک فروم** روانشناس برجسته یهودی چنین توصیفش می‌کند:

«انسانی در حقیقت جویی سرسخت، حقیقت را در ریشه‌اش می‌جست و هرگز فریب ظاهر فریبنده را نمی‌خورد شجاعت و امانتی خاموش ناشدنی داشت، عمیقاً به انسان و آینده او علاقه‌مند بود. اثری از خودخواهی در او پیدا نمی‌شد. خودبینی‌اش ناچیز و تمایلش به قدرت اندک بود. همواره سرزنده و برانگیزنده بود و به هر چه که نزدیک می‌شد، حیات می‌بخشید.

مردی که بسیار **«هست»** چه باک اگر کم **«دارد»** او **«داشتن** را



وانهاده به بودن» خشنود است. غنی است زیرا سرشار از نیاز به **«انسان»** است. این انسان برای جامعه بهمین آینده می‌کوشد. **اریک فروم** ادامه می‌دهد:

جامعه بهین آینده، جامعه‌ای است که ذات انسان را تحقق می‌بخشد و در پرتو انسان با خویش آشتی می‌کند.

جامعه گرایی چیزی نیست جز آفریدن شرایط لازم برای رشد انسان آزاد، خردمند، فعال و مستقل، پس تحقق هدفی رسولانه است: **شکستن بت‌ها. فروم** اضافه می‌کند:

حالا می‌پرسید چرا به نویسنده همچون دشمن آزادی می‌نگرند؟ بخاطر:

۱ - فریبکاری توام با خودرایی.

۲ - جهل اغراق آلود جامعه.

که من فکر می‌کنم **بی تفاوتی و معصومیت** حق مطلب را بیشتر ادا می‌کند تا جهل اغراق آلود.

شاگردان راو زوسیا زمانی که در بستر مرگ بود از او پرسیدند زمانی که به عالم بالا رفتی جواب خدا را چه می‌دهی که چرا چون

اوراهام، اسحق یا یعقوب نشدی؟ جواب داد از آن می‌ترسم که خداوند بپرسد چرا ربای زوسیا نشدی؟

در مذهب یهود فرض بر اینست که هر کس پتانسیل مخصوص به خودش را دارد و هر راهی درست است اگر آن **راه به خدا** منتهی شود.

برای جامعه‌ای که می‌خواهیم به فرزندانمان هدیه کنیم و شایسته، باشد بایستی برنامه داشته باشیم به آن و تعلقاتش عشق بورزیم و چاره دردش بجوییم. جامعه یعنی من یعنی تو یعنی خود. نه آنکه بتو می‌گویند و برایت رقم می‌زنند. **مولوی** می‌گوید:

عاشقا، ده چشم بگشا چاره جو در خود ببین

جوی آب و جوی خمر و جوی شیر و انگبین

عاشقا در خویش بنگر سخره مردم مشو

تا فلان گوید چنان و آن فلان گوید چنین

من غلام آن گل بینا که فارغ باشد او

کان فلانم خار خواند و آن فلانم یاسمین

دیده بگشا زین سپس با دیده مردم مرو

کان فلانت گبر گوید آن فلانت مرد دین

براستی که دیده مردم گاه چقدر کور است و چه ناباورانه می‌بینی که چگونه عده‌ای به مصداق

این به تقلید از پدر بشنیده‌یی

وز حماقت اندر آن پیچیده‌یی «مولوی»

در رخوت گذشته زندگی می‌کنند.

هم سرنوشت عزیز:

با من صنما، دل یکدله کن

گر سر نه‌ند هم آنگه گله کن

بقول **سهراب سپهری:**

زندگی آب تنی کردن در حوضچه امروز است، رختها را بکنیم، آب در یک قدمی است، با هم به دریا برویم که بقول **حکیم سنایی** کسی که یکبار به دریا رفت دیگر از رودخانه‌ها صحبت نمی‌کند.

همانگونه که قبلاً اشاره کردم دو راه در پیش است، «رابرت فراست» در The Road not Taken می‌نویسد:

Two Roads diverged in a wood, and I took the one less traveled by, and that has made all the difference.

اگر صادقانه به این اجتماع و آینده و حال آن پای بندیم بقول

مهدی اخوان ثالث:

بیا ای خسته خاطر دوست،

ای مانند من دل کنده و غمگین

من اینجا بس دلم تنگ است

بیا ره توشه برداریم، قدم در راه بگذاریم

بدانیم همانطور که Edith Wharton می‌گوید دو جور می‌توان نور را پخش کرد. شمع بود یا آینه‌ای که نور را منعکس می‌کند. ولی بدان که **مولانا** می‌گوید:

فراز و نشیب بیابان عشق دام بلاست

کجاست شیر دلی کز بلا نپرهیزد

و گر نه:

رو سر به بنه به بالین تنها مرا رها کن

ترک من خراب شبگرد مبتلا کن

مائیم و موج سودا شب تا به روز تنها

خواهی بیا ببخشا خواهی برو جفا کن

از من گریز تا تو هم در بلا نیفتی

بگزین ره سلامت ترک ره بلا کن

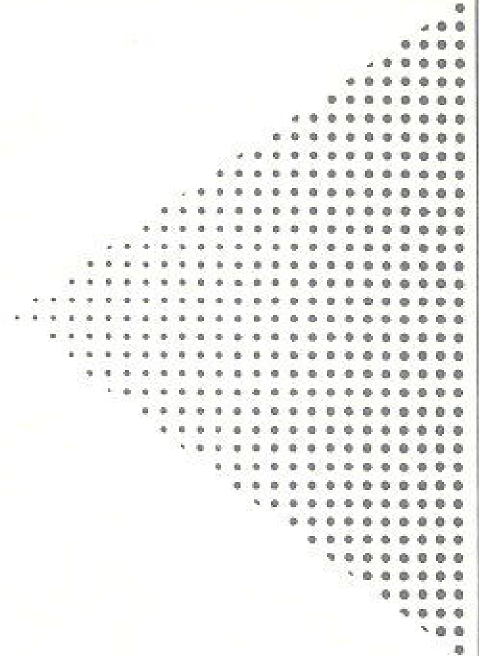
در خواب دوش پیری در کوی عشق دیدم

با دست اشارتم کرد که عزم سوی ما کن

گر اژدهاست بر ره، عشق است چون زمرد

از برق این زمرد، هین دفع اژدها کن

شالم



رویدادهای سازمان سیامک در ماه گذشته

کمیته یاران ۱۱۶۱ - ۲۸۱ (۳۱۰)

هر یکشنبه از ساعت ۷/۵ صبح برنامه کوهنوردی همچنان برگزار می‌گردد.

آخرین برنامه سری **میزگرد** که در کنیسای استیفن وایز اطاق شماره ۴۵ برگزاری می‌شود ساعت ۷ بعد از ظهر جون ۱۲ می‌باشد.

دوچرخه سواری کنار ساحل دریا و صرف غذاء در صورت تمایل با تلفن ۱۱۶۱-۲۸۱ (۳۱۰) تماس حاصل کنید.

در **پیک نیک** ۲۱ ماه می حدود ۴۰ جوان مجرد در ساحل لاگونا در اورنج کانتی شرکت کردند. این کمیته ۲۵ ماه جون برنامه ***BRUNCH*** خواهد داشت.

۲۹ جولای - ۲۶ آگوست و ۱۲ سپتامبر دیدار از کنسرت‌های ***Hollywood Bowl*** و پیک نیک در همان محل پیش از شروع برنامه.

Networking کمیته یاران همچنان بقوت خود باقی است برای شرکت لطفاً ۳ عدد ***Business Card*** شرکت خود را بفرستید.

کلوب کتاب این کمیته هر دو پنجشنبه یکبار ساعت ۸/۵ شب در محل سازمان سیامک تشکیل جلسه می‌دهد. جلسات بعدی این کلوب ۸ و ۲۲ جون می‌باشد. در این کلوب هر بار یک کتاب را که قبلاً توسط یکی از افراد خوانده شده مورد بحث و تفسیر قرار می‌دهند. برای شرکت در هر کدام از این برنامه‌ها با تلفن گروه تماس بگیرید.

کمیته تیکون اُلام (بهبود جهان)

از آقای دیوید کاشانی که مثل همیشه با اهداء مقادیری برنج و روغن به یاری این کمیته شتافتند. آقای فرشاد رفیع نیز که با اهداء ۵۰۰ پاند برنج و ۳۵ گالن روغن خوراکی همراه هدف‌های انسانی سازمان سیامک شدند.

همچنین فروشگاه معتبر میلرز مارکت که با اهداء **متصا**، رب انار و آب انگور برای موعد **پسح** خانواده‌های دریافت کننده، یار ما بودند.

دکتر ربرت صالح ربیع - میترا دانشراد - خانم ارزانی پور - رویا برلوا - خانم بامشاد که غذاهای موعد پسح را به خانه‌های افراد رساندند بسیار بسیار متشکریم.

در ماه آپریل این کمیته ۱۴۰۰ قطعه لباس - ۱۰۰ جفت کفش - ۱۰ عدد کراوات - ۱۰ عدد کمربند - تعدادی تلفن - لوازم آشپزخانه - لباس زیر و منورا را از طرف افراد خیر و سازمان سیامک به **شورای ملی زنان یهودی** اهداء کرد. این شورا توانست مقدار ۳۷۴۵ دلار از فروش

این اقلام بدست آورد و از آن راه به نیازمندان کمک نماید.

در ماه می نیز ۲۲ جعبه شامل ۱۵۰۰ قطعه لباس - ۳۰۰ جفت کفش - ۱۰ عدد کراوات - ۱۰ عدد کیف و اقلام متفرقه به **شورای نابینایان کالیفرنیا** اهداء شد که باعث درآمدی به مبلغ ۳۷۰۰ دلار گردید.

هر ماهه مقادیر زیادی لباس و پوشاک نیز توسط افراد نیازمند یهودی ایرانی از محل **سازمان سیامک** دریافت می‌گردد. برای کمک کردن یا کمک گرفتن در مورد غذا - لباس و اعانه‌های مالی و غیر مالی با دفتر سازمان سیامک ۴۷۹۸-۴۷۹ (۳۱۰) تماس حاصل نمایید.

کاریابی:

در ماه گذشته تعداد ۲۵ درخواست کار و ۸ درخواست برای استخدام توسط **سازمان سیامک** دریافت شد. لطفاً اگر خیال استخدام کردن دارید با ما تماس بگیرید.

کمیته *SHORASHIM*

مبلغ ۱۰۰۰ دلار به مدرسه یهودی ***ETZ JACOB*** اهداء گردید.

مبلغ ۵۰۰۰ دلار برای ساختمان مدرسه **تورت حئیم** تعهد گردید.

کلاسهای دانشگاهی سازمان سیامک با همکاری ***University of Judaism*** شروع گردید و ۵ کلاس مختلف هر سه شنبه شبها از **۲ می تا ۲۰ جون** بمدت ۸ هفته برقرار خواهد بود.

رسیتال موسیقی جوانان یهودی ایرانی تبار در ماه جولای و در محل المپیک کالکشن برگزار خواهد شد، برای شرکت در این رسیتال با دفتر سازمان تماس حاصل نمایید.

۳۰ آپریل در محل دانشگاه یهودیت برنامه سخنرانی توسط **پرفسور زوگاربر** در مورد ***SHOAH*** (هالاکاست) برگزار گردید.□

منبع :کنگره جهانی یهود
این مقاله دربخش انگلیسی این نشریه نیزچاپ شده
خواندن آن را به فرزندانتان توصیه نمائید.

نقش یهودیان در تحولات جهان



اروپای شرقی

مهاجرت

بر اساس اداره ملی آمار اسرائیل در سال ۱۹۹۴، تعداد ۶۸,۱۰۰ مهاجر از روسیه سابق به اسرائیل مهاجرت کرده‌اند. این رقم ۱۱ در صد بیشتر از ژانویه سال گذشته است و ۱۹ در صد افزایش در تعداد مهاجرین از روسیه (شوروی سابق) را نشان می‌دهد.

تمبر یادگاری

کشور تازه پای BELARUS به افتخار «مارک شاگال» نقاش فقید و پر آوازه یهودی که در آنجا به دنیا آمده بوده است، تمبر یادگاری که یکی از نقاشی‌های سال ۱۹۱۳ وی را نشان می‌دهد را چاپ نمود. شاگال در حومه VITEBSK در شوروی سابق و در سال ۱۸۸۷ به دنیا آمده بود.

تکنولوژی

استخوان‌های خشک

پژوهشگران دانشکده دندانپزشکی دانشگاه عبری اورشلیم موفق به اختراع ماده‌ای شده‌اند که قادر است اثرات OSTEOPOROSIS (خالی شدن استخوان از کلسیم لازم) را وارونه نماید.

علوم پیشرفته

یک دوربین پیشرفته برای طب هسته‌ای، دستگاهی که با نور

خورشید کار می‌کند برای توربین‌های گازی و راه‌هایی برای تولید ماهی بهتر و بیشتر، ۳ پروژه‌هایی هستند که توسط کمیسیون علوم پیشرفته مشترک آمریکا و اسرائیل در دست اجرا می‌باشند.

سرمایه گذاری مشرک در این پروژه‌ها ۲۴ ملیون دلار برای مدت ۴ سال می‌باشد.

پرتقال صادراتی

صادرات مرکبات فصل فعلی اسرائیل نسبت به همین مدت در سال گذشته، ۱۴ در صد افزایش نشان می‌دهد. صادرات کل سالیانه امسال به نظر می‌رسد به مرز ۲۲ ملیون جعبه برسد.

علامت خوب

یک شرکت اسرائیلی که در امور یاد گیری چند رسانه‌ای MULTI MEDIA تخصص دارد موفق به تولید یک سیستم نرم افزاری SOFTWARE برای آموزش زبان کر و لال‌ها از طریق کامپیوتر گردیده است.

این برنامه کامپیوتری بر مبنای سیستم زبان کر و لال‌های آمریکایی تهیه شده و روی دیسک‌های CD-ROM عرضه می‌شود.

نگاهداری

یک شرکت وابسته به کیبوتصی در اسرائیل موفق به تولید محصولی تازه شده که قادر است غذا بدون آن که احتیاجی به یخ زدن داشته باشد را به مدت ۳ سال نگاه دارد.

مینی کامپیوتر

بزودی تفنگداران آمریکایی، مجهز به کامپیوترهایی خواهند شد که توسط شرکت TADIRAN اسرائیلی ساخته شده است. این سیستم که می‌توان با قلم و یا دکمه‌های تایپ از آن استفاده نمود، در دست جا می‌گیرد و می‌توان آن را در جیب یونیفورم جای داد.

بدون نمک

اداره ملی آب اسرائیل یک برنامه ۵ ساله را برای شیرین کردن آب‌های دریا را برای اسرائیل پیشنهاد نمود. بر اساس این پروژه تا سال ۲۰۰۰ سالیانه مقدار ۱۱۰ ملیون متر مکعب آب نمک زدایی خواهد شد.

تحقیقات و عملکرد جدید هزینه نمک زدایی آب دریا را از هزینه ۱ دلار برای هر متر مکعب به ۶۰ سنت تقلیل داده است.

نبرد من

اولین ترجمه عبری کتاب «نبرد من» که آدولف هیتلر در سال ۱۹۲۵ نوشت و اصول و خط مشی فلسفه نازی‌ها را در آن تشریح نمود، در کتاب فروشی‌های اسرائیل به معرض فروش گذاشته شد.

دانی یاروی مترجم اطریشی تبار این کتاب گفت: احساس می‌کردم این کتاب می‌بایستی ترجمه می‌شد تا نسل جدید به مفهوم «هالاکاست» پی ببرد. گر چه این کتاب ارزش ادبی ندارد. □



برگردان و گردآوری از منابع خارجی:
روبرت صالح ربیع

ایران: رشد یک خطر نظامی

فعالیت‌های ایران برای بدست آوردن تسلیحات هسته‌ای در حال حاضر در رأس نگرانی‌های امنیتی کشور اسرائیل قرار گرفته است. رژیم جمهوری اسلامی به عنوان خطرناک‌ترین تهدید در ثبات و امنیت منطقه محسوب شده و منابع اسرائیلی و آمریکایی پیش بینی می‌کنند که تا ۵ سال دیگر حکومت تهران به یک قدرت اتمی مبدل خواهد شد.

خطر این دستیابی رژیم ایران، نه فقط تهدید مستقیمی برای اسرائیل، بلکه تهدیدی برای کشورهای عرب خلیج فارس و منابع استراتژیکی و اقتصادی آمریکا نیز محسوب می‌گردد.

به گزارش سازمان سیا، ایران قریب به یک میلیارد دلار در سال را اختصاص به رشد سریع برنامه‌های هسته‌ای نظامی خود داده است. خطر این رشد تا بدانجا بالا گرفته که به گفتهٔ منابع اسرائیلی، رژیم این کشور در حال بررسی نیاز به حملات نظامی به تأسیسات اتمی ایران می‌باشد. (مشابه چنین حملات هوایی در سال ۱۹۸۱ بطور برق آسا و موفقیت آمیزی بر علیه راکتور اتمی عراق، توسط نیروی هوایی اسرائیل بعمل آمد).

برای رویارویی با این تهدید نظامی ایران، تغییراتی اساسی در نیروهای مسلح اسرائیل بچشم می‌خورد.

نیروی هوایی اسرائیل تصمیم به خرید ۲۵ فروند هواپیمای *(F-151)* از ایالات متحده دارد. این جت‌های جنگندهٔ دور برد توانایی رسیدن به هدفهایی در ایران، عراق، لیبی و الجزایر را دارند و می‌توانند در اوضاع جوی بد و نیز در شب، بدون نیاز به سوخت گیری، این مسافت طولانی را به همراه یازده تن بمب و راکت به راحتی بپیمایند.

از دیگر فعالیت‌های نیروهای مسلح اسرائیل همکاری با ایالات متحده برای پیشرفت و تقویت برنامهٔ تولید موشک ضد موشک آرو *(Arrow)* می‌باشد. این سیستم توانایی مقابله با موشک‌های دور برد زمین به زمین کشورهای مخاصم را به اسرائیل خواهد داد.

* * *

تمامی این تغییر و تحولات در حالی رخ می‌دهد که رژیم تهران همواره بر این امر پافشاری داشته و دارد که فعالیت‌هایش برای دستیابی به انرژی هسته‌ای صرفاً برای تولید انرژی می‌باشد.

سازمان بین المللی انرژی اتمی اخیراً اعلام کرده که هیچ مدرکی،







دال بر اینکه ایران، معاهدهٔ عدم گسترش تسلیحات هسته‌ای را نقض کرده باشد، در دست ندارد. امّا این سازمان ادامه می‌دهد که در موارد متعدد، از بازرسی آن‌ها از نقاط مختلف جلوگیری به عمل آمده است.

رژیم ایران می‌کوشد از منابع مختلفی نظیر آلمان، آرژانتین، هند، پاکستان، چین، کرهٔ شمالی و حتی آمریکا تکنولوژی و مواد لازمه برای گسترش توانایی هسته‌ای خود را بدست آورد. با اینکه تلاش آمریکا و بعضی کشورهای غربی در جلوگیری از رسیدن این تکنولوژی به ایران می‌باشد، بازار سیاه جهانی و دلارهای نفتی رژیم تهران همواره این تلاشها را بی ثمر نشان داده‌اند.

موفقیت اخیر ایران عقد قراردادهای چند میلیارد دلاری با روسیه و چین، برای اخذ منابع هسته‌ای بود و تا کنون فشارهای دولت آمریکا برای فسخ این قراردادها به جایی نرسیده است.

در زمینه تسلیحات میکربی و شیمیایی رژیم جمهوری اسلامی کماکان به تولید ممتد اینگونه جنگ افزارها مشغول است. تولید این نوع بمب و موشک‌های میکربی و شیمیایی بطور مخفیانه در کارخانه‌هایی صورت می‌گیرد که به ظاهر فعالیت در تولید دارو، مواد کشاورزی، دفع آفات و سمپاشی دارند.

خطر این تسلیحات در این است که اثر آن مانند بمب اتمی فاجعه آمیز در حدی بسیار وسیع و گسترده می‌باشد به گزارش منابع غربی یکی از مراکز بزرگ تولید سلاحهای شیمیایی ایران در شهر قزوین می‌باشد.

در زمینه موشک‌های دور برد، رژیم تهران با کمک کره شمالی و چین به این نوع جنگ افزار دست یافته و تولید آن را نیز آغاز نموده است. تولید موشک‌های دور برد زیر نظر سپاه پاسداران انقلاب اسلامی انجام می‌گیرد و ایران اخیراً تعدادی از این موشک‌ها را برای حمله به پایگاههای نظامی سازمان مجاهدین خلق در خاک عراق بکار برد.

به زودی با دستیابی ایران به موشک‌های کره شمالی با برد ۱۲۰۰ تا ۱۵۰۰ کیلومتر، خطر جدی این کشور متوجه اسرائیل خواهد شد چراکه این موشک‌ها توانایی حمل کلاهکهای شیمیایی، میکربی و یا اتمی را خواهند داشت. تهدیدات فوق اسرائیل را بر آن داشته که ارتش خود را آمادهٔ مقابله با خطرات حکومت ایران در آیندهٔ نزدیک بدارد.

بنا به گفتهٔ منابع خارجی، خطر رشد نظامی ایران خطری جدی و غیر قابل انکار است. □

آیا تعهدات کیپور خود را پرداخته اید؟



تحریم اقتصادی ایران: نیرنگ سیاست غرب

تهیه و تنظیم:
روبرت صالح ربیع
برگردان از لوس آنجلس تایمز
(۱۷ آپریل ۹۵)

بحث تحریم اقتصادی ایران از سوی ایالات متحده مدتی است که بر سر زبانها و در رأس اخبار کشور قرار گرفته. امّا بررسی دقیق‌تری از آن نشان می‌دهد که این سیاست تا چه حد خام و نهایتاً محکوم به شکست است.

جریان از آنجا آغاز شده که دولت آمریکا، ایران را حکومتی دیکتاتوری و مشوق تروریسم جهانی خوانده و تلاش ایران برای دستیابی به راکتورهای انرژی اتمی را آغازی برای دسترسی به بمب و سلاحهای اتمی می‌داند.

به همین دلیل آمریکا اولاً خواستار تحریم اقتصادی رژیم شده تا حکومت ایران را زیر فشار بگذارد. ثانیاً از روسیه و چین خواسته قراردادهای خود برای فروش راکتور اتمی به ایران را لغو کنند، تا از دستیابی حکومت ایران به سلاح اتمی جلوگیری شود.

هدف آمریکا از تحریم اقتصادی ایران در این است که حکومت تهران را تحت فشار بگذارد و بدین نحو تغییری در سیاست رژیم تهران وارد کند، امّا تا به حال آمریکا در این تحریم تنها بوده و به احتمال قوی تنها نیز خواهد ماند. کشورهای اروپایی و خاور دور همواره تشنهٔ نفت ایران بوده و هستند و روسیه نیز که تشنهٔ دلارهای نفتی ایران است نمی‌تواند به راحتی از معاملهٔ پر درآمد یک میلیارد دلاری خود با حکومت تهران چشم بپوشد.

از سوی دیگر مسألهٔ فروش راکتورهای اتمی به ایران مایهٔ تمسخر ایالات متحده شده. مدتی قبل دولت آمریکا برای جلوگیری از دستیابی کره شمالی به تسلیحات اتمی موافقت نامه‌ای با آن کشور امضا

نمود که کره شمالی بنا به آن موافقت کرد نوعی راکتور اتمی بسازد که توسط ایالات متحده تأیید شده باشد. این نوع راکتورها که با (آب سبک) فعالیت می‌کند، پلوتونیومی تولید می‌کند که قابل استفاده در بمب اتمی نیست و بدین ترتیب کره شمالی با داشتن این نوع راکتور هرگز بمب اتمی نمی‌تواند بسازد.

حال آمریکا با فروش همین نوع راکتور از سوی روسیه به ایران مخالف است!! و اصرار آمریکا بر این است که دانشمندان ایرانی خواهند توانست با این راکتور بمب اتمی بسازند.

تمامی این وقایع در حالی رخ می‌دهد که بنا به آمار منتشر شده ایران قریب به دو و نیم میلیارد دلار در سال نفت به کمپانی‌های آمریکایی ***Mobil*** و ***Texaco*** و ***Exxon*** فروخته است. گر چه قانوناً این کمپانی‌ها حق فروش نفت ایران در خاک آمریکا را ندارند عملاً این محدودیت هیچ گونه ضمانت اجرایی ندارد و مایه تمسخری بیش نیست و این نفت‌های ایران نهایتاً پس از دست به دست شدن در چند بندرگاه و تعویض چند برگهٔ ترخیص در اتومبیل‌های من و شما خالی می‌شود!

از نکات اشاره شده در بالا، این نتیجه را می‌توان گرفت که محدودیت اقتصادی آمریکا تا چه حد به نفع شرکت‌های آمریکایی تمام شده. از سویی به دلیل محدودیت اسمی که وجود دارد ایران باید اجناس صنعتی و وارداتی خود را از بازار سیاه و دلالهای جهانی چند برابر قیمت بخرد و از طرفی دیگر به خاطر همین محدودیت نفتش را به ارزانترین قیمت و زیر میزی به کمپانی‌های مختلف جهانی بفروشد و سود کلانی از دو طرف به جهان غرب برساند.

واقعاً که تحریم اقتصادی از این بهتر نمی‌تواند پول به جیب غربیان بریزد!

***

تا زمانی که سیاست دول غربی بر پایه اصول انسانی، اخلاقی و در نظر گرفتن اهداف دراز مدت جهانیان نباشد، و تا زمانی که پول‌های کلان در زد و بندهای بین المللی باعث شکل گیری سیاست خارجی دول بزرگ باشد، انتظاری جز بر پا بودن رژیم تهران در شرایط فعلی و ثروتمند شدن غرب را نمی‌توان داشت. □

امنون نتصر

یادداشت ها

مقاله نوزدهم

۳۶ ـ یادی از یهودیان عربستان

صد ها سال پیش از ظهور اسلام، جمعیت انبوهی از یهودیان در عربستان، خصوصاً در حجاز، میزیستند که اهم آنان سه قبیله بزرگ بنو قینقاع، بنو نضیر و بنو قریظه نام داشتند. این سه قبیله در شهر یثرب، که بعداً نام مدینة النبی (به اختصار المدینه) بخود گرفت، رویهمرفته در آرامش زندگی میکردند. قبیله نخست اغلب به کارهای صنعتی میپرداخت و گویا پس از ویرانی معبد اول به سرزمین حجاز روی آورد. دو قبیله دیگر به کشاورزی اشتغال داشتند و گویا از احفاد کاهنانی بودند که در سده اول میلادی از دست رومیان ستمگر به شمال عربستان فرار اختیار کردند. قبیله سوم به دو طایفه وسیع بنو کعب و بنو عمرو منقسم شده با قبیله بومی (غیر یهودی) اوس داد و ستد و همبستگی نزدیک پیدا کردند. تا اینکه، بقول معروف، چرخ برگشت و اثری از این سه قبیله باقی نماند.

در مورد قبایل یهودی عربستان به اندازه کافی تحقیق شده و نگارنده ادعا ندارد چیزی تازه بر پژوهش پیشینیان اضافه کند. آنچه در این نوشتار ممکن است تازگی داشته باشد اشارات و توضیحات نگارنده است که در پاره ای از تحقیقات توجه درستی به آنها نشده است؛ بدیهی است جملاتی که نگارنده در این مقاله آورده دقیقاً همانهایی ست در تاریخ طبری بصورت پراکنده آمده است. این تاریخ در اصل بزبان عربی نوشته شده ولی ما ترجیح دادیم از ترجمه ابوالقاسم پاینده استفاده کنیم تا اگر کسی را تردیدی به دل آمد وخیالی بر سر، بتواند با مراجعه به مأخذ شک و تردید خود را رفع کند. گرچه نیازی به تذکر نیست، ولی برای آنانیکه کارشان پژوهش نیست اضافه میکنیم که محمد بن جریر طبری مورخیست معتمد و معتبر و تاریخش را، که بر اساس اِسناد «گزارش گونه» ثبت شده، همه ارج مینهند.

سخن از سال دوم هجرت (۶۲۳-۶۲۲ میلادی)، پس از جنگ بدر، است که کار قبیله قینقاع در ظرف پانزده روز یکسره میشود. اجازه سخن را به طبری میدهیم:

پیغمبر پانزده روز یهودان بنی قینقاع را محاصره کرد که هیچیک از آنها به جنگ نیامد، آنگاه به پیغمبر خدا تسلیم شدند و دستهایشان را بستند، پیغمبر میخواست آنها را بکشد، ولی عبدالله بن ابی در باره آنها سخن کرد. ... پس یهودان را رها کردند و بفرمود از دیار خویش بروند و خدا اموالشان را غنیمت مسلمانان کرد، زمین نداشتند که کارشان زرگری بود و پیغمبر سلاح بسیار با لوازم زرگری از آنها گرفت، و عبادة بن صامت آنها را با زن و فرزند از مدینه ببرد تا به ذباب رسانید و میگفت: «هر چه دورتر بهتر.»

افرادی چند هنگام حیات پیغمبر اسلام آورده از دوستان رسول خدا میگردند. اهم آنها عبد الله ابن سلام است که طبق روایتی چند پیغمبر اطلاعات تورات را از او دریافته است. منابع تاریخی دیگر اطلاع میدهند که به مرور زمان یهودیان به نواحی اطراف خلیج فارس هجرت کرده و به نحوی به دین اسلام میگروند.

سال چهارم هجرت میرسد که برسر قبیله بنی نضیر میتازند. در واقعه ای پیغمبر نسبت به یهودیان بنی نضیر خشمگین میشود. طبری تعریف میکند:

پس از آن پیمبر با یاران خویش سوی بنی نضیر رفت که در قلعه ها حصاری شدند[1] و پیغمبر بگفت تا نخلهایشان را قطع کنند و آتش بزنند و یهودان بانگ زدند که ای محمد، تو از تبه کاری منع میکردی و از تباه کاران عیب میگرفتی، پس بریدن و سوزاندن نخلها برای چیست؟ ... پس از آن پیغمبر خدا سوی بنی نضیر حمله برد و مدت پانزده روز محاصره کرد آنگاه صلح شد که جانهایشان محفوظ ماند و مال و سلاحشان از آن پیغمبر باشد. ... همگی سوی خیبر رفتند. بعضیشان از آنجا راه شام گرفتند. از جمله سران قوم که سوی خیبر رفتند سلام بن ابی الحقیق و حیی بن أخطب بودند[2]. ... وقتی نضیریان با زن و فرزند و مال می رفتند دف و مزمار می زدند ... و چنان با فخر و گردنفرازی میرفتند که کس نظیر آن ندیده بود. بقیه اموالشان برای پیغمبر بجا ماند که خاص وی بود تا به هر مصرف که می خواهد برساند.

بعد نوبت قبیله بنو قریظه میرسد. طبری مینویسد:

پیمبر زره خواست و به تن کرد و برون شد[3] و مسلمانان نیز برون شدند. ... مدت یکماه یا بیست و پنج روز یهودان در محاصره بودند و چون کار بر آنها سخت شد گفتندشان به حکم پیمبر تسلیم شوید، و ابو لبابة بن عبد المنذر اشاره کرد که حکم

پیمبر کشتن است. یهودان گفتند: «به حکم سعد بن معاذ[4] تسلیم میشویم.» پیمبر این را پذیرفت، و چون یهودان تسلیم شدند پیمبر خری که پالانی از برگ خرما داشت بفرستاد که سعد را بیاورند.

... ابن اسحاق گوید: ... کعب بن اسعد[5] گفت: «ای یهودان خدای کار شما را چنان کرده که می بینید، اکنون چند چیز به شما عرضه میکنم هر کدام را میخواهید برگزینید.»

گفتند: «بگو چیست؟»

گفت: «یکی اینکه پیرو این مرد شویم و تصدیق او کنیم که معلوم داشته اید که او پیمبر فرستادهٔ خداست و همانست که وصف وی را در کتاب خویش می یابید بدینگونه جان و مال و زن و فرزندانتان محفوظ می ماند.»

گفتند: «هرگز از تورات نگردیم و دینی به جای آن نگیریم.»

گفت: «اگر این کار نمی کنید بیایید زنان و فرزندان خویش را بکشیم و چیزی که در خور اعتنا باشد پشت سر نگذاریم و شمشیر بکشیم و سوی محمد و یاران او رویم تا خدا میان ما و محمد داوری کند، اگر هلاک شدیم چیزی به جا نگذاشته ایم که بر آن بیمناک باشیم و اگر فیروز شدیم زن و فرزند توانیم یافت.»

گفتند: «اگر اینان را بکشیم پس از آنها زندگی به چه کار آید؟»

گفت: «اگر این کار نیز نمی کنید اکنون شب شنبه است و محمد و یاران وی از طرف ما نگرانی ندارند پایین رویم شاید به غافلگیری بر محمد و یارانش دست یابیم.»

گفتند: «حرمت شنبه را بشکنیم و کاری کنیم که گذشتگان کرده اند و مسخ شده اند؟»

گفت: «هیچیک از شما در همه عمر یک روز دوراندیش نبوده اید.»

در این گیر و دار یهودیان کسی نزد پیغمبر میفرستند و از وی میخواهند که که آن حضرت فرستاده ای برای مشورت نزد یهودیان اعزام بدارد. پیغمبر ابو لبابه را نزد یهودیان میفرستد و طبری مینویسد که چون یهودیان ابو لبابه را بدیدند «مرد و زن و کودک به سوی او دویدند و گریه آغاز کردند که ابو لبابه بر حالشان رقت آورد.» سپس یهودیان از ابو لبابه صلاح و مصلحت می طلبند.

آنگاه گفتند: «ای ابو لبابه به نظر تو به حکم محمد تسلیم شویم؟»

گفت: «آری» و به دست خود به گلو اشاره کرد، یعنی حکم وی کشتن است.

خلاصه اینکه چون ابو لبابه در واقع نقشه پیغمبر را در قتل عام قبیله یهودی بنی قریظه فاش کرده بود سخت پشیمان شد و این حرکت را خیانت تلقی کرد و پس از انجام رسالت به نزد پیغمبر بر نگشت تا توبه کرد و توبه اش از سوی پیغمبر پذیرفته شد. سرانجام کار پیغمبر و یهودیان به حکمیت میکشد و با توافق طرفین حکمیت به سعد بن معاذ، که مردی چاق بود و در جنگ خندق زخمی شده بود، واگذار میگردد. پیغمبر احترام زیادی برای سعد قائل بود. اینک بقیه ماجراء:

ابو جعفر گوید: وقتی سعد پیش پیغمبر و مسلمانان رسید پیغمبر گفت: «برای سالار خویش به پا خیزید.» یا گفت: «برای بهترین مرد خودتان بپا خیزید.»

سعد گفت: «به قید سوگند پیمان می کنید که به حکم من رضایت دهید؟»

گفتند: «آری.»

گفت: «و آنکه اینجا نشسته رضایت دارد؟» و به سوی جای پیمبر اشاره کرد، اما از روی احترام بدو ننگریست.

پیمبر گفت: «آری.»

سعد گفت: «حکم من اینست که مردان را بکشند و اموال تقسیم شود و زن و فرزند اسیر کنند.»

پیمبر گفت: «حکم تو در بارهٔ یهودان همان است که خدا از فراز هفت آسمان می کند.»

ابن اسحاق گوید: آنگاه یهودان را از قلعه ها فرود آوردند و پیمبر آنها را در خانهٔ دختر حارث از زنان بنی نجار محبوس کرد، پس از آن به بازار مدینه که هم اکنون به جاست رفت و گفت تا چند گودال بکنند و یهودان را بیاوردند و در آن گودالها گردنشان را بزدند[6]. شمار یهودان ششصد یا هفتصد بود و آنکه بیشتر گوید هشتصد تا نهصد گوید.

هنگامی که کعب بن اسعد (از بزرگان یهود بنی قریظه) را با یهودان پیش پیمبر می آوردند بدو گفتند: «پنداری با ما چه میکنند؟»

گفت: «در هیچ جا فهم ندارید مگر نمی بینید که هر که را می برند بر نمی گردد؟ به خدا ما را می کشند.»

و همچنان گردن یهودان را زدند تا کارشان پایان گرفت.

عایشه گوید: یک زن از بنی قریظه که کشته شد،[7] پیش من بود سخن می کرد و می خندید و پیمبر مردان قریظه را می کشت و چون نام او را بگفتند گفت: «به خدا منم.»

گفتم: چه کارت دارند؟»

گفت: «می خواهند بکشندم.»

گفتم: «چرا؟»

گفت: «برای کاری که کرده ام.»

عایشه می گفت: «هرگز از یاد نمی برم که می دانست او را می کشند اما خوشدل و خندان بود.»

ابن اسحاق گوید: آنگاه پیمبر صلی الله علیه و سلم اموال و زنان و فرزندان بنی قریظه را تقسیم کرد و اسبان را سهم داد و مردان را سهم داد و خمس برداشت، سوار سه سهم گرفت؛ دو سهم برای اسب و یکی برای مرد و مرد بی اسب یک سهم گرفت.

... آنگاه پیمبر سعد بن زید انصاری را با گروهی از اسیران بنی قریظه سوی نجد فرستاد که در مقابل آن[8] اسب و سلاح خرید.

و چنان بود که پیمبر از زنان اسیر قوم، ریحانه دختر عمرو بن جنانه را که از طایفه بنی عمرو بن قریظه بود برای خویشتن برگزیده بود تا هنگام وفات[9] به نزد پیمبر بود، پیمبر به او گفت مسلمان شود و پردگی شود،[10] اما ریحانه گفت: «ای پیمبر خدا، مرا در ملک خویش نگهداری برای من و تو آسانتر است.» و همچنان بر یهودیت[11] باقی ماند و پیمبر از او کناره گرفت و آزرده خاطر بود ... (تا بالاخره) ریحانه اسلام آورد و پیمبر از این خبر خوشدل شد.

از تاریخ طبری چنین بر می آید، که هنگام فرود آوردن مردان از قلعه ها، زنان یهودی در دفاع از مردان خود جانفشانی کردند؛ یکی از آنان بنام بنانه سنگ آسیابی را بسوی خلاد بن سوید پرتاب کرده او را به کشتن داد. بنانه را در دم گرفته گردن زدند.

تعدادی از فراریان و سرگردانان دربدر این سه قبیله به برادران متمول خود در ناحیه خیبر می پیوندند که ماجرای آن، که زیر «ذکر فتح خیبر» در تواریخ آمده، در فرصتی دیگر منتشر خواهد شد.

---

۱ یعنی محاصره شدند.

۲ در بارهٔ وی نک به ادامه این مقاله. اگر در مورد دو قبیله مذکور تا سال چهارم هجرت مراعاتی در عدم قتل عام انجام گرفته علت را باید در ناتوانی نسبی قوای مسلمین و قدرت نسبی طوایف و قبائل غیر مسلمان حجاز جستجو کرد. پس از نیرو مند شدن، چنانکه خواهیم دید، مسلمین کشتار را «خدا پسندانه تر» یافتند ـــ مثلاً در قتل عام بنی قریظه، طبق طبری، شایع ساختند که کشتار به دستور (یا به خواهش) فرشته خدا، جبرئیل، صورت گرفته است.

۳ در یکی از نسخه های خطی به عربی نوشته شده «خرج علی» که معنی آن «وارد جنگ شد» است. ابوالقاسم پاینده گویا از نسخه چاپی ده خویه استفاده کرده است که در آنجا (ص ۱۴۸۵ ببعد) ترجمه دقیقاً همانست که درمتن ترجمه ایشان آمده است. ضمناً لازم به تذکر است که پاینده پاره ای از اسناد و روایات مکرر اصل عربی را حذف کرده است. در این مورد رک به: **تاریخ الرسل والملوک لابی جعفر محمد بن جریر الطبری**

Annals quos scripsit Abu Djafar Mohammed ibn Djarir cum aliis editit M. J. de Goeje, Brill, 1879-1901, pp. 1485ff.

۴ وی از افراد قبیله اوس بود و خود را ظاهراً از همبستگان قبیله بنی قریظه میدانست.

۵ وی و حُیَیّ بن اَخطَب از بزرگان یهود بودند و هر دو را در ماجرای قتل عام بنی قریظه گردن میزنند. یاد آوری میشود که اغلب یهودیان عربستان نامهای عربی بر خود نهاده بودند. حیی بن اخطب اصلاً از قبیله بنی نضیر بود که جان سالم بدر برده مدتی در خیبر میزیسته است. در فتح خیبر و قتل عام یهودیان آن دیار، حضرت محمد دختر وی را، پس از کشتن شوهرش، به عقد خود در میاورد (رک به اصل عربی تاریخ طبری، ص ۱۵۷۵ به بعد).

۶ طبری از قول واقدی میگوید: «... علی و زبیر در حضور پیمبر گردن آنها را می زدند.»

۷ «پیمبر گفت هر کس از آنها را که بالغ شده بود بکشند» گویا تعدادی از زنان را نیز گردن زدند.

۸ یعنی فروش زنان و کودکان به بردگی.

۹ مقصود وفات پیغمبر است. در اصل: فکانت عند رسول الله صلعم حتی توفّی عنها (رک به چاپ ده خویه، ص ۱۴۹۸). در حواشی زیر مقصود از اصل همان مأخذ و صفحه است.

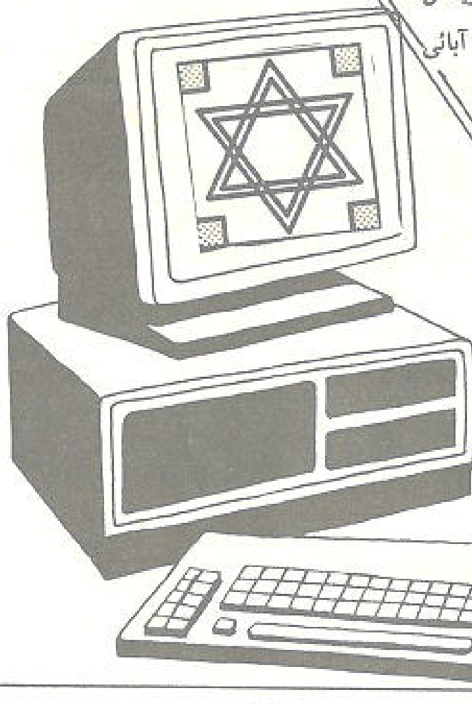
۱۰ در متن عربی صحبتی از «مسلمان شود» در میان نیست وبجای آن نوشته شده که رسول خدا به ریحانه پیشنهاد ازدواج کرده است: «وقد کان رسول الله صلعم عرض علیها ان یتزوّجها». به احتمال قوی تعدادی از خوانندگان ممکن است اصطلاح «پردگی شود» را درک نکنند. در متن عربی: «ویضرب علیها الحجاب» مقصود اینست که رسول خدا ریحانه را در پس پرده برای خودش نگاه داشت تا کسی را حق دست درازی به وی نباشد.

۱۱ چه خوب میبود اگر ابو القاسم پاینده واژه «یهودیگری» در برابر کلمه «یهودیت» به کار نمیبرد. در اصل عربی چنین آمده است: «قد تَعَصَّتْ بالاسلام وأبت الّا الیهودیّة».

نوشته: اینا فریدمن

ترجمه: مهندس مجید آبائی

آیا کامپیوتر می‌تواند ناجی یهودیت باشد؟



اگر تا به حال خود را با پیشرفته‌ترین لوازم الکترونیکی و مخابراتی مجهز نکرده‌اید، بهتر است شروع کنید. به نظر پروفسور حییم بن - شاهار، رئیس قبلی دانشگاه تل‌آویو و دکتر اریه کارمون رئیس کل انستیتو دموکراسی اسرائیل، در آینده بسیار نزدیک ارتباطات اصلی بین یهودیان اسرائیل و یهودیان خارج از اسرائیل به توسط کامپیوتر برقرار خواهد شد.

این آقایان عقیده دارند که هم اکنون فاصله بزرگی بین یهودیان اسرائیل و بقیه یهودیان جهان پیدا شده است که هر لحظه بزرگ‌تر می‌شود. ایشان بدین دلیل نوشته‌ای را به نام «طرح اورشلیم ۱۹۹۷» به مناسبت صدمین سالگرد اولین کنگره صیونیست جهانی منتشر کرده‌اند.

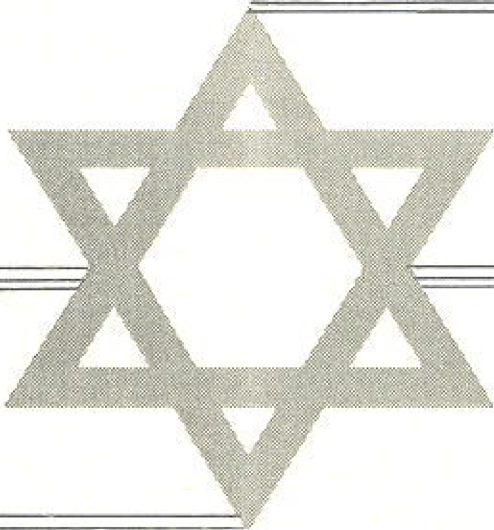
به عقیده آقایان بن - شاهار و کارمون، ارتباط بین یهودیان اسرائیل و دیگر یهودیان جهان همواره یک جانبه و یک بعدی بوده است. آن‌ها معتقدند که تا کنون اسرائیل عقاید خود را به دیگر یهودیان جهان تحمیل کرده و همیشه به این دید به آن‌ها نگاه کرده است که یهودیان جهان به اسرائیل بدهکارند.

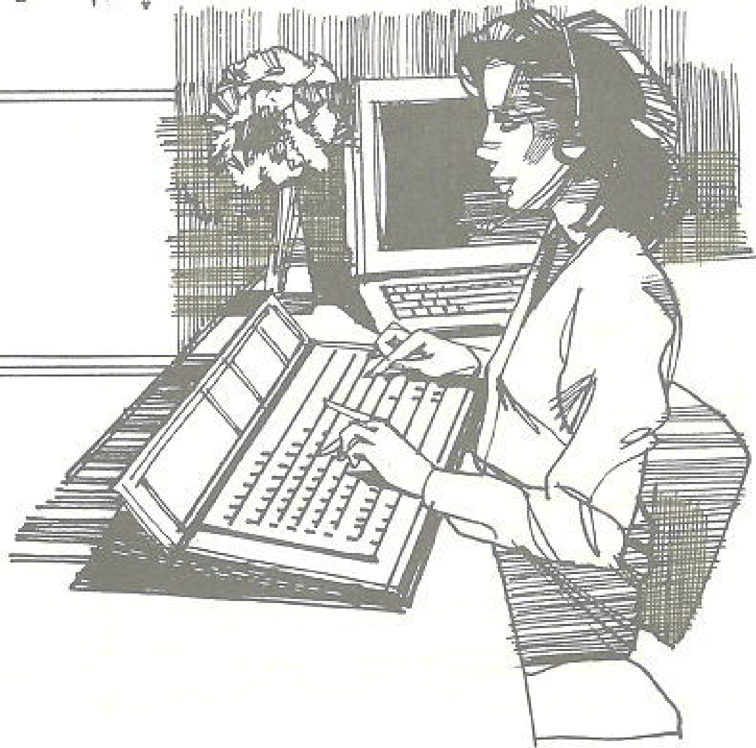
امروزه یهودیان جهان سعی دارند که با توجه به اوضاع خوب اقتصاد اسرائیل آن کشور را از مرکز یهودیت خارج کرده و تمرکز خود را بر یهودیان ممالک خود بگذارند.

یکی از جدیدترین نقشه‌های فرهنگی برای نگاه داشتن یهودیت در کشورهای دیگر، شرکت کردن نوجوانان یهودی آن کشورها در برنامه «تجربه اسرائیل» است که توسط آژانس یهود اداره می‌شود. در سال ۱۹۹۳، آژانس یهود و دایرهٔ فرهنگی سازمان صیونیست بین‌المللی ۲۰ در صد از بودجه خود را به چنین برنامه‌یی اختصاص دادند که توسط این برنامه در حدود ۱۵،۰۰۰ نفر از نوجوانان به اسرائیل آمده که بدین وسیله با فرهنگ یهودیت آشنا شوند که شاید خطر فراموشی یهودیت و انحلال جوامع یهودی آن کشورها کمتر شود. در حالی که در سال ۱۹۹۴ تعداد این نوجوانان به نصف رسید، آژانس یهود بر آنست که تا سال ۱۹۹۷ سالیانه بیشتر از ۵۰ هزار نفر از نوجوانان را به اسرائیل آورده و آنان را با فرهنگ یهودیت آشنا کند. متأسفانه، موفقیت چنین مسافرت‌ها بستگی به اوضاع سیاسی کشور اسرائیل و دیگر کشورها دارد و چنانچه موقعیت سیاسی هر کدام از این کشورها عوض شود، این مسافرت‌ها با مسایلی روبرو خواهند شد.

دید برنامهٔ «طرح اورشلیم» آنست که باید یهودیان سرتاسر جهان را توسط یک شبکه فرهنگی الکترونیکی به طریقه شخصی و گروهی با یکدیگر در تماس قرار دارد بدون این که آنان مجبور شوند که شهر و کشور خود را ترک نموده و حتی از خانه‌های خود خارج شوند.

در چنین برهه‌ای از زمان که دنیا توسط پیشرفت بی حد وسایل مخابراتی چنین کوچک شده است، شبکه‌های ارتباطی می‌توانند ترویج فرهنگ یهودیت را از سطح خانواده به سطح فدراسیون





یهودیت رسانده و این عمل را از کودکستان تا به دانشگاه ادامه دهند.

کلید اصلی این برنامه شبکه جهانی آموزش یهودیت است که تمرکز آن بر پرورش و شناساندن یهودیت می‌باشد. با استفاده ترکیبی از برنامه‌های کامپیوتری و وسایل آموزشی این شبکه به دانش آموزان یهودی در سرتاسر دنیا این قدرت را خواهد داد که در آن واحد و در عین ارتباط با یکدیگر، یهودیت را بیاموزند، و پیشنهادها و برنامه‌های دیگری نیز در این زمینه مطرح شده‌اند: به وجود آوردن یک شبکه تلویزیونی جهانی که برنامه‌های تاریخی، فرهنگی و هنری پخش کند با تأسیس یک دانشگاه آزاد یهودی که توسط ویدئو و شبکه‌های الکترونیکی درس‌های خود را به دانشجویان برساند، تأسیس یک دانشگاه بین‌المللی در اسرائیل که برنامه‌هایش به طور خاص برای دانشجویان کشورهای دیگر تنظیم شده باشند و کنفرانس‌های حضوری که دانشمندان، متخصصین و هنرمندان یهود از سرتاسر جهان که در آن حضور به هم رسانند.

یکی دیگر از قسمت‌های این برنامه، نقشه‌ای است که تاریخچه یهودیت را که تا کنون در آرشیوها، زیرزمین‌ها و انبارهای سرتاسر جهان نگاهداری می‌شده‌اند به اورشلیم آورده و موزه‌ای مانند موزه لوور بسازند که بازدید از آن نه فقط به طریقه شخصی بلکه به طریقه الکترونیکی و از خانه تمام یهودیان دنیا ممکن باشد.

سوآل بزرگی که برای نویسندگان «طرح اورشلیم» پیش آمده آنست که بودجه لازم برای تأسیس چنین شبکه‌های الکترونیکی را از کجا می‌توان تأمین کرد؟ آنان عقیده دارند که اکثر مسئولیت‌های اولیه آژانس یهود را دولت اسرائیل بر عهده گرفته و آژانس یهود چندان مسئولیت زیادی بر عهده ندارد. با توجه به ترقی اقتصادی اسرائیل کمک‌های یهودیان دیگر کشورها به آژانس یهود چیزی به افتخار اسرائیل اضافه نکرده است. آنان مثال می‌آورند که بودجه آژانس یهود در سال ۱۹۹۴، مبلغ ۴۹۰ میلیون دلار بوده است که مساوی با ۲۵ در صد کل تولیدات داخلی اسرائیل است. در چنین موقعیتی و با توجه به تقسیم بودجه، آژانس یهود، در بین فعالیت‌های مختلف مهاجرت، ترویج یهودیت، گرد هم‌آوری جوانان و بازسازی مناطق دور افتاده این آژانس کمتر می‌تواند کمک بزرگی به جامعه اسرائیل باشد. بنابراین نویسندگان «طرح اورشلیم» پیشنهاد می‌کنند که آژانس یهود اهداف اصلی خود را عوض کرده و صرفاً بر ۳ مسئله اصلی تمرکز نماید:

۱ - مهاجرت، اما فقط از کشورهای فقیر و کشورهایی که یهودیان در آن در خطر هستند.

۲ - طراحی و اجرای برنامه‌هایی که یهودیت را در کشورهای دیگر زنده نگاه دارد.

۳ - اجرای برنامه فرهنگی طرح اورشلیم.

آقایان بن - شاهار و کارمون عقیده دارند که چنانچه آژانس یهود اکثر پروژه‌های امروزی خود را به دولت اسرائیل منتقل کند (مانند مهاجرت از کشورهای آرام و غنی و بازسازی و خانه‌سازی در مناطق دور افتاده) و خود را به حالت سازمانی درآورد که تنها مسئولیتش برنامه ریزی و رهبری سازمان‌های اجرایی دیگر باشد، قدرت و انعطاف بیشتری پیدا خواهد کرد و به ثمر رساندن این اهداف ممکن خواهد بود.

چنین سازمانی چندان متأثر از سیاست‌های داخلی اسرائیل در ارتباطش با دیگر یهودیان جهان نبوده و کمک بزرگی در نگاهداری یهودیت در آن کشورها خواهد بود.

این نویسندگان چنین پیشنهاد می‌کنند که با اجرا کردن یک برنامه شش ساله، آژانس یهود سالی ۳۰۰ میلیون دلار از بودجه خود را به شناساندن یهودیت در کشورهای دنیا اختصاص دهد. آنان عقیده دارند که با انتقال مسئولیت‌ها از آژانس یهود به دولت اسرائیل در عرض سه سال اول این برنامه می‌توان سالی ۱۰۰ میلیون دلار به بودجهٔ آژانس یهود برای کمک به پروژه‌های فرهنگی اضافه کرد. سه سال دوم انتظار می‌رود که دولت یهود سالی ۱۰۰ میلیون دلار بیشتر به آژانس یهود کمک کرده که در چنین پروژه‌هایی مصرف نمایند. بدین ترتیب تا آخر سال ۲۰۰۰ بودجه آژانس یهود برای عملی ساختن «طرح اورشلیم» به ۶۰۰ میلیون دلار در سال خواهد رسید که نیمی از آن با کمک دولت اسرائیل و نیمی دیگر با کمک یهودیان دیگر کشورها تأمین خواهد شد.

البته این برنامه هنوز به طور رسمی به هیچ سازمانی ارائه نشده است. نویسندگان آن هنوز در حال بررسی واکنش‌ها در مقابل چنین عقیده انقلابی هستند به نظر می‌آید که هیچ وقتی بهتر از اکنون برای مطرح کردن این برنامه نیست چرا که مدت‌هاست که آژانس یهود احتیاج به یک تغییر مشی اساسی دارد. □

نوشته: اندی رزمیارک
ترجمه: مهندس مجید آبائی

مبحثی کوتاه در مورد کامپیوترهای شخصی:

اگر چیزی در مورد آن‌ها نمی‌دانید اصلاً دیر نیست!



در این که این زمانه، زمانه کامپیوتر است هیچ شکی نیست. در سال ۱۹۹۴ فروش کامپیوترهای شخصی به مرز ۸ بیلیون دلار رسید که در میان لوازم الکترونیک فروش آن فقط از تلویزیون که ۸/۳ بیلیون دلار فروش داشته کم‌تر بوده است.

اگر دلیل شما برای نخریدن کامپیوتر تا الان این بوده است که از کلمات و عبارت‌های تکنیکی مخصوص آن سررشته ندارید و یا اینکه وقت و حوصله آن را نداشته‌اید که هزار و یک مجله مخصوص کامپیوتر را مرور کنید. این مقاله برای شماست. دانستن نکاتی چند در مورد کامپیوترهای شخصی قدم بزرگی است در انتخاب کامپیوتری که احتیاجات شما و خانواده‌تان را برآورده سازد.

(مک یا پی سی MAC or PC)

کامپیوترهای شخصی را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: مکنتاش **Macintosh** و یا پی‌سی **PC** (مخفف پرسونال کامپیوتر...مترجم) کامپیوترهای مک کامپیوترهایی هستند که کار کردن با آن‌ها به حدی ساده است که استفاده کردن از آن‌ها تقریباً هیچ آموزش اولیه‌ای احتیاج ندارد. این کامپیوترها چنان طراحی شده‌اند که اکثر برنامه‌ها را به سهولت می‌توان اجرا کرد. اشکال این کامپیوترها آنست که قیمتشان به نسبت گروه دیگر زیاد است. دلیل این تفاوت در قیمت این است که کمپانی **Apple** (سازنده مک ...مترجم) اجازه ساخت این کامپیوترها را تا چند ماه پیش به کارخانه‌ای دیگر نداده بود.

گروه دیگر گروه کامپیوترهای **PC** است که بر حسب طرح کامپیوترهای شخصی **IBM** ساخته شده‌اند. ارزانی این کامپیوترهای به این دلیل است که تعداد سازندگان چنین ماشین‌هایی به مراتب زیادترند و بدین ترتیب در کم کردن قیمت با یکدیگر در رقابت دایمی هستند. کار کردن با این ماشین‌ها به سادگی استفاده از مک نیست. اما طراحان چنین کامپیوترهایی این مسئله را در نظر گرفته و سعی بسیاری برای آسان‌تر کردن استفاده از ماشین‌هایشان نموده‌اند. به طور مثال، کمپانی مایکرو سافت **Micro Soft** (سازنده سیستم‌های عامل **Operating System** برای کامپیوترهای **PC**...مترجم) در آینده نزدیک برنامه جدیدی را به اسم باب **Bob** به بازار عرضه خواهد کرد که کار کردن با کامپیوتر را برای تازه کاران بسیار آسان خواهد نمود. یکی از ابتکارهای این برنامه استفاده از کاراکترهای

کارتونی است که استفاده کننده را هدایت می‌کنند. مثلاً سگی به نام رُور **Rover** نامه‌های الکترونیکی شما را از صندوق پست برایتان می آورد.

برای خرید یک دستگاه مک حداقل ۲,۵۰۰ دلار و برای خرید یک دستگاه **PC** بین ۱۵۰۰ تا ۳۰۰۰ دلار بودجه باید گذاشت.

هاردور Hard Ware (سخت افزار...مترجم)

پراسسور **Processor** (پردازشگر...مترجم) مانند مغز کامپیوتر می‌ماند و محاسبات کامپیوتر را انجام می‌دهد. قدرت و سرعت یک **Processor** بر حسب مگاهرتز حساب شده و هر چه درجه مگاهرتز **Processor** بالاتر باشد این کامپیوتر سریع‌تر کار می‌کند. اگر کامپیوتر جدیدی می‌خرید سعی کنند که حداقل سرعت ۶۶ مگاهرتز را داشته باشد.

در مورد خرید کامپیوترهای **PC** نکتهٔ دیگری را نیز در نظر داشته باشید: در سال ۱۹۹۴ شرکت اینتل **Intel** یکی از سازندگان اصلی پردازشگرهای مخصوص کامپیوهای **PC**، پراسسر جدیدی را به نام **Penthium** به بازار عرضه کرد که بهتر، سریعتر و پر قدرت‌تر از بقیه پردازشگرهای هم طراز خود بود. چند ماه بعد، یک ریاضی دان ویرجینیائی اشکالی در محاسبات ریاضی خود پیدا کرد که در حقیقت خطائی در طرح اساسی این پردازشگر بود. تعداد زیادی کامپیوتر با داشتن چنین خطائی فروخته شده بودند و کارخانه سازنده در حال عوض



کردن تمام این کامپیوترهاست. در موقع خرید چنین کامپیوتری مطمئن باشید که از پردازشگر جدید درون کامپیوتر شما استفاده شده است.

(چنین خطائی از پردازشگر، صرفاً در محاسبات دقیق و پیچیده ریاضی محسوس بود. برای اشخاصی که از کامپیوترها استفاده‌های روزمره خانگی دارند، چنین خطائی هیچگاه نمایان نخواهد شد...مترجم)

رَم RAM (حافظه...مترجم)

رَم، حافظه کوتاه مدت کامپیوتر است. کامپیوتر شما هر چه بیشتر حافظه داشته باشد، از برنامه‌های بیشتری می‌توانید در آن واحد استفاده کنید. برای **Mac** به حداقل ۸ مگابایت **Mega Byte** (هر بایت **Byte** به مانند یک حرف (الف، ب،...) می‌ماند. مگابایت مساوی با یک میلیون حرف است...مترجم) و برای **PC** بین ۸ تا ۱۶ مگابایت حافظه احتیاج است.

هارد-درایو Hard Drive (صفحه ثابت...مترجم)

این قسمت، حافظه دراز مدت کامپیوتر و حتی بهتر از آن دفتر بایگانی کامپیوتر است. هر چه جای بیشتری داشته باشید مدارک و پرونده‌های (**Files**) بیشتری را می‌توانید در آن بگنجانید. حداقل به ۲۰۰ مگابایت احتیاج دارید. به خاطر داشته باشید که برعکس دفاتر بایگانی اگر جا کم آوردید. مجبورید که تعدادی از پرونده‌های قدیمی و کم استفاده را خارج کرده که جایی برای پرونده‌های جدید باز کنید.

مانیتور Monitor (تصویر کامپیوتر...مترجم)

تصاویر کامپیوتر را مانند ضخامت تلویزیون بر حسب اینچ مقایسه می‌کنند. قیمت آن‌ها اکثراً بین ۲۰۰ تا ۲۵۰۰ دلار است. البته برای استفاده‌های شخصی و خانگی دلیلی برای خرج کردن بیشتر از ۸۰۰ دلار برای یک مانیتور وجود ندارد. به خاطر بسپارید که برخی از مانیتورهای خیلی ارزان ممکن است سردرد ایجاد کنند.

(هم اکنون اکثراً فروشندگان کامپیوتر، کامپیوترهای خود را به همراهی مانیتور و

دیگر افزار به یک قیمت می‌فروشند. بنابراین شما مجبور نخواهید بود که هیچ کدام وسایل اولیه را جداگانه بخرید...مترجم)

سی دی - رام CD Rom

سی دی رام را می‌توان به **Floppy Disk** (صفحه لرزان...مترجم) تشبیه کرد با دو تفاوت بزرگ: اولاً یک سی دی رام بیشتر از ۲۵۰ برابر یک **Floppy Disk**جا دارد و ثانیاً برنامه‌های سی دی رام را نمی‌توانید پاک کرده و برنامه‌های دیگری را به جای آن‌ها بگذارید. هم اکنون به دلیل تصویر قوی، صدا و طراحی‌های زیبا، بسیاری از بازی‌های کامپیوتری و برنامه‌های دیگر را بر روی سی دی رام ضبط می‌کنند.

مودم Modem

به وسیله مودم می‌توان با کامپیوترهای مختلف ارتباط برقرار کرد. سرعت مودم را بر حسب **bits** در ثانیه **(bps)** (هر **bit** مساوی با یک هشتم بایت است...مترجم) حساب می‌کنند. ۹۶۰۰ **bps** اندکی کند و یواش است و هم اکنون سرعت ۱۴,۴۰۰ معمولی است. خرید مودم سریع‌تر در حالی که گرانتر است، کمک بسیار خواهد بود در جلوگیری از تلف کردن وقت در جلوی کامپیوتر در هنگامی که با کامپیوترهای دیگر صحبت می‌کنید.

اینترنت Internet

حتماً این اسم را قبلاً شنیده‌اید ولی احتمالاً معنای این کلمه را نمی‌دانید. بهترین طریقه توضیح دادن اینترنت اینست که آن را شبکه‌ای از شبکه‌ها بشناسیم. شبکه‌ای تشکیل شده از هزاران کامپیوتر که در سرتاسر جهان با یکدیگر ارتباط دارند. با ارتباط با این شبکه به اطلاعات وسیعی دسترسی خواهید داشت که اکثراً مجانی است. در این شبکه همه چیز پیدا می‌شود. بازی‌ها، اطلاعات عمومی، کارهای هنری، موزیک و حتی نوشته‌های کامل بنجامین فرانکلین. مقادیر معتنابهی از اطلاعات غیر قابل استفاده و هجو نیز وجود دارد که باید در انتخاب آن‌ها و آزادی دسترسی به آن‌ها مخصوصاً برای بچه‌ها کاملاً مراقب بود.

⟵

GLATT KOSHER

«گلات کوشر»

سازمان جشنها

پرسابقه ترین واولین
کیترینگ ایرانی درآمریکا

باتاسیس بزرگترین آشپزخانه

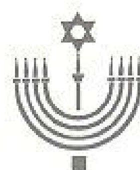
«گلات کوشر»

درکالیفرنیا زیرنظر ربانوت محترم ایرانی و
آمریکائی ــ به سرپرستی وزیرنظر مستقیم

RABBI
YEHUDA BUKSPAN

وباچندین سال سابقه کار دربرگزاری بزرگترین جشنها و میهمانیها دربسیاری از
هتل های درجه اول لوس آنجلس ـ تمپلها ـ ومنازل شما





سازمان جشنها

بامدیریت استثنائی بهزاد مسرور

میهمانیهای شمارا مجلل ، شاهانه ، وغیرقابل تصور برگزار میکند

غذاهای خوشمزه و «**گلات کوشر**» سازمان جشنها متفاوت ومتمایز ازهرغذای دیگری است



فراوانی ، قیمت های مناسب و بسیار ارزان
برای هرتعداد میهمان پذیرفته میشود

فقط به

سازمان جشنها

تلفن کنید

(818) 884-0054



ارتباط لحظه‌ای Online Access

راه‌های زیادی برای فرستادن پرونده‌ها (Files) ، مدارک (Documents) و نامه‌های الکترونیکی (E-mail) وجود دارد. ساده‌ترین آن‌ها عضویت در سازمان‌های سرویس اطلاعاتی مانند Compuserve و American Online و Prodigy می‌باشد. به خاطر داشته باشید که این کمپانی‌ها غیر انتفاعی نیستند و تقریباً برای هر عمل اضافه از معمول پول از شما خواهند گرفت. ارتباط مستقیم با اینترنیت دسترسی کاملی به تمام این اطلاعات و مدارک به شما خواهد داد با خرج بسیار کم و دردسر بسیار زیاد. اگر حوصله‌تان زود سر نمی‌رود، این راه بهتری برای شماست.

اطلاعاتی که در این مقاله گفته شد: راهنماهای کوچکی هستند در مورد یادگیری و خرید کامپیوتر. یادتان باشد که هر چه بیشتر در این زمینه سوآل کنید بیشتر خواهید فهمید. از کامپیوتر نترسید. همه ما یک روزی چیزی در موردشان نمی‌دانستیم. باید از جایی شروع کرد. □

ترجمه: روبرت صالح ربیع

نوشته: گیل لیپ شیتس

چگونه با فرزندان خود در مورد مسائل جنسی صحبت کنیم

یهودیت از معدود ادیانی است که فضایی باز برای بحث در مورد تمایلات جنسی ایجاد کرده. دین یهود به مرکزیت و کشش امور جنسی در زندگی آدمی اشاره صریح دارد و در موارد بسیار (به عنوان مثال در مزامیر داود و...) زیبایی و لذت یک رابطهٔ سالم جنسی را متشابه با رابطهٔ آدمی با خدایش می‌داند.

تلمود با اشاره به قدرت پر توان جاذبهٔ جنسی می‌آموزد که روابط جنسی آنگاه پر معنا و زیبا هستند که در یک رابطهٔ سالم، با اعتماد طرفین و احترام متقابل به یکدیگر برقرار شده باشند. از آنجایی که کانون ازدواج تنها موقعیتی است که در آن اعتماد متقابل و رابطه‌ای دائمی و پایدار می‌توان برقرار کرد. روابط جنسی جنبهٔ سالم و مقدس خود را تنها در چنین موقعیتی جلوه‌گر خواهد کرد.

این‌ها، بیانگر این هستند که دین یهود این گونه مسائل را پنهان نکرده و از بحث در مورد آن خودداری ننموده و این موضوع مقالهٔ ما را پیش می‌آورد و آن این که: آیا هرگز از خود پرسیده‌اید که چه دلایلی باعث می‌گردند که والدین صحبت در مورد مسایل جنسی را با فرزندان خود مبحثی بسیار دشوار و حساس بیابند؟

غالب پدران و مادران معترفند که با این که فرزندان خود در مورد اغلب مسائل زندگی به راحتی گفتگو می‌کنند، از صحبت در مورد مسائل جنسی طفره می‌روند و حتی المقدور آن را پشت گوش می‌اندازند.

دلایل متفاوتی برای این احساس معذب بودن والدین وجود دارد که عبارتند از:

- پدر یا مادرشان، به هنگامی که خودشان در حال بلوغ بودند، در این مورد با آنان صحبت نکرده‌اند و به همین دلیل امروز آن‌ها نیز نمی‌توانند به راحتی با فرزند خود در این مورد گفتگو کنند.
- بحث مسائل جنسی برای آن‌ها همواره سرشار از شرم و خجالت بیش از حد بوده.
- والدین مردّدند که با صحبت درباره این موضوع، اطلاعاتی را به فرزند بدهند که او از آن تا به حال با خبر نبوده و می‌ترسند این باخبری بی موقع عواقب روحی بدی در پی داشته باشد.
- والدین نگرانند که صحبت در این موارد ممکن است از دید



فرزندشان به عنوان اجازه شروع اعمال جنسی تعبیر شود.

پدران و مادران باید در مدّ نظر داشته باشند که خودداری کردن از صحبت و یا به کلی منع صحبت کردن در مورد تمایلات و امور جنسی، در زمانی که فرزند آمادگی روحی و بلوغ فکری آن را دارد، باعث ایجاد سدی بزرگ در رابطهٔ خود و فرزندشان می‌گردد. با این کار فرزندان همواره مسائل جنسی را قبیح و شرم آور می‌دانند و هرگز نمی‌توانند به راحتی در مورد عواطف جنسی خود صحبت کنند.

نظر مطلعین بر این است که برای صحبت با فرزندان خود، در هر گروه سنی که باشند، سه سوآل مهم را باید در نظر گرفت.

۱ - فرزند من - در این مورد چه چیزهایی را تا به حال می‌داند؟

۲ - فرزند من - چه چیزهایی را می‌خواهد بداند؟

۳ - فرزند من - تا چه حد از لحاظ فکری، توانایی درک و جذب اطلاعاتی که به او خواهم داد را دارد؟

به توصیهٔ این مطلعین، قبل از آغاز گفتگویتان، در این مورد با همسرتان نیز صحبت کنید و در مورد نحوهٔ آغاز گفتگو و جزئیات آن با یکدیگر به توافق برسید.

● در هنگام صحبت با آنان، لغاتی را به کار ببرید که در سطح درک و فهم آنان باشد و از استفادهٔ لغات ناآشنا خودداری کنید.

● برای فرزندانتان موقعیتی را فراهم کنید که به راحتی بتوانند از شما هرگونه سوآلی که دارند بکنند و از پرسش ابا نداشته باشند.

● کتابهایی را که برای نوجوانان در حال بلوغ، برای آموزش مسائل جنسی نوشته شده، تهیه و یا در دسترس‌شان قرار دهید. (کتابهای فوق در اغلب کتابفروشی‌های معتبر موجود است).

● از موقعیتی نظیر حاملگی و تولد یک نوزاد، برای سر صحبت باز کردن در مورد مسائل جنسی استفاده کنید.

● اگر در آغاز، صحبت کردن برایتان مشکل است به راحتی خطاب به فرزندتان بگویید که «**من زمانی که در سن تو بودم پدر و مادرم از صحبت در این مورد خودداری می‌کردند ولی از آنجا که آن را امری مهم می‌دانم، با آن که برایم دشوار و سخت است، سعی می‌کنم با تو در این مورد صحبت کنم**».

با نزدیک شدن فرزندتان به سن بلوغ مسائلی نظیر روابط جنسی قبل از ازدواج، حاملگی و روش‌های جلوگیری از آن، بیماری‌های جنسی، تجاوز و همجنس بازی، همه مسائلی هستند که آن‌ها خواه و



ناخواه از آن خواهند شنید.

در کشوری چون آمریکا، آن‌ها به هر حال این قبیل مسائل را از رادیو، تلویزیون، مجلات، مدرسه و دوستانشان خواهند فهمید. پس چه بهتر که راهنمای صحیح آن‌ها در این باره، شما والدین باشید.

با صحبت خود، نه فقط اطلاعات مختلف و گاه غلط را برطرف می‌کنید بلکه ارزش‌های اخلاقی و مذهبی را می‌توانید در آن‌ها پرورش دهید تا با دیدی آگاهانه به مسایل و امور جنسی نگاه کنند.

در خاتمه این که، هرگز این اشتباه را نکنید که «صحبت من دربارهٔ مسایل جنسی مایهٔ تشویق فرزندانم به اعمال جنسی می‌شود.» گفتگوی شما در این باره، از او فرزندی مسئول، آگاه و با اطلاعاتی صحیح و کامل می‌سازد.

فردی که در فردای زندگیش از بیان احساسات و عواطفش وحشت ندارد و بالاتر از همه هنر عشق ورزیدن را می‌داند. □

نوشته: Judith Sherven

در جستجوی مرد یا زن رویائی

برای عاشق شدن



چند روز قبل مقاله‌ای در لوس آنجلس تایمز خواندم که برایم جالب آمد. از این که این مقاله نوشتهٔ یک زن و برای راهنمایی به آن‌ها نوشته شده تا حدودی باید گفت خوشحالم، چون اگر توسط یک مرد نوشته شده بود داد و فغان از خانم‌های گرامی بر می‌خاست که این نوشته از دیدگاهی با تعصبی مردانه برآمده!!

از طرفی نکاتی جالب در این مقاله به چشم می‌خورد که می‌تواند برای مردان و زنان ما مفید باشد و به هر دو طرف در رابطه‌شان با یکدیگر کمک کند. (به همین خاطر در متن زیر می‌توانید در صورت تمایل لغت مرد را با زن جا به جا کنید!!)

می‌نویسد:

می‌خواهم در مورد یک راز قدیمی و پنهان با شما بگویم. راز یک زن. حتماً می‌پرسید چرا؟ دلیلم این است که در رابطهٔ یک زن و مرد اغلب مرد است که مایهٔ سرزنش و منشأ مسایل تصور می‌شود.

اغلب کتابهایی که در مورد رابطهٔ معنوی یک زن و مرد چاپ شده است مانند:

«مردانی که نمی‌توانند عشق بورزند Men Who Can't Love»

«چرا مردان نمی‌توانند تعهد پذیر باشند Why Men Can't Commit»

چگونه مرد سرسخت را دوست داشت How to Love a Difficult Man»

همه، به بیراه رفتن یک رابطهٔ متقابل را به تقصیر مردان می‌گذرانند. گر چه ممکن است این قصورها در بعضی مواقع صحیح و بجا باشند، ولی در تمامی این‌ها، اغلب روی دیگر سکه در نظر گرفته نمی‌شود.

شاید کسی شک در این نداشته باشد که این زنانند که همواره رمانتیک هستند و با معنویات، عواطف و احساسات بسیار نزدیک. امّا این جمله ابداً حقیقت ندارد.

واقعیت امر این است که زنان به اندازهٔ مردان در مورد احساسات سر در گم و محدودند. حتی بعضی نسبت به عشق و عواطف آلرژی (!!) دارند و رویای عشق را به عاشق بودن ترجیح می‌دهند.

مانند هر زن، من نیز، همواره غرق در رویای شاهزاده‌ای بودم که با نگاهش قلبم را برباید، بوسه بر لبم زند و با قدرتش مرا در بغل گیرد. از من تقاضای به همسری درآمدنش بکند و زندگیمان تا ابد در خوشبختی و راحتی و شادی ریشه گیرد. آه که این رویاها چه شیرین، چه پر جوش و چه....رمانتیک.

به همراه این رویاها، حرف مادرم آویزه گوشم بود که «مردی پولدار را راحتر می‌توان دوست داشت».

***

امروز، از این رویاها، سال‌ها می‌گذرد. در طی این سال‌ها، با مردان مختلفی آشنا شدم ولی آن عشق رویایی را هرگز نیافتم و هر بار که با مردی جدید آشنا می‌شدم، باز هم نا امید می‌گردیدم. پیدا نکردن آن رویا، باعث غمگینی و افسردگی‌ام بود. با آن که این مردها که پای به زندگی من می‌گذاشتند اغلب پخته، با اعتماد به نفس، صادق، تحصیل کرده و موفق بودند، برای من فرقی ایجاد نمی‌کرد. دوستی، مهربانی و عشق آن‌ها بی معنا بود چرا که آنان با رویای من قابل انطباق و برابری نبودند.

خودم می‌فهمیدم «از او بهتر را پیدا خواهم کرد» و به این نحو مردی دیگر هم از من زده می‌شد چرا که هر چقدر می‌کوشید رابطهٔ عاطفی خودش را با من در بن بست می‌دید. اکنون که به گذشته می‌نگرم می‌دانم که تمامی این مردان از خود پرسیده‌اند که چه عمل اشتباهی در این رابطه انجام داده‌اند که می‌دانم که به جوابی نمی‌رسند چرا که این من بودم که در اشتباه بودم.

چگونه مردی می‌توانست با رویای من در رقابت باشد و برنده از میدان خارج شود؟

این من هستم که شرمنده، عشق صادق امّا واقعی آن‌ها را پس زدم چرا که مفتون رویایی بیش نبودم.

***

گر چه ثروت، زیبایی، جاه و مقام در داستان‌ها و فیلم‌ها باعث موفقیت و شادی ابدی‌اند، امّا در دنیای واقعیت‌ها هرگز باعث احترام متقابل ، عشق و شادی معنوی نمی‌شوند.

زن، اغلب مثل یک مرد، از تعهدی که عشق به همراه می‌آورد، فراری است. او در ته دلش می‌داند که یک رابطهٔ سالم معنوی و احساسی نیاز به رها کردن رویاها و روبرو شدن با خصوصیات نه چندان کامل فردی عادی و معمولی را در پی دارد. فردی که در وجودش، مثل هر بشری دیگر، خرده اشکال‌هایی هست.

او می‌داند که عشق واقعی مسئولیت به همراه دارد و او از این مسئولیت می‌ترسد چرا که دست آزیدن به رویاهایش آسان‌تر است.

تا هنگامی که فردی را که با او رابطه‌ای عاطفی برقرار می‌کنیم با خودمان مساوی، برابر و دارای چند خرده اشکال قبول نکنیم، همچنان اسیر و در بند رویا خواهیم بود.

بیایید، با کمی تغییر در رفتارمان، رویای یک عشق را به یک عشق حقیقی مبدل کنیم. □

تسلیت

خانواده محترم حکیمیان بدین وسیله مراتب همدردی و تسلیت ما را در سوگ دکتر موسی حکیمیان بزرگ مرد جامعه ایرانیان بپذیرید.

سازمان سیامک

جناب آقای شاپور الیشمرینی
غم از دست دادن همسر مصیبتی بزرگ است. ما را در غم خود شریک بدانید.

سازمان سیامک

نوشته: الی ویزل

برگردان از متن اصلی فرانسه : نینا استوار

NIGHT
شب



Professor Elie Wiesel

یکروز وقتی که از انبار برگشتیم منشی ساختمان مرا صدا کرد. ۷۷۱۳ - ۸ ؟

- بله من هستم .

- بعد از غذا نزد دندانپزشک میروی .

- اما ...... من دندانم درد نمی کند .

- جر و بحث نکن . بعداز غذا مطب دندانپزشک ، فهمیدی .

به ساختمان بیماران رفتم . یک عده بیست نفری از زندانیها آنجا صف بسته بودند . زیاد وقت صرف نکردیم تا دلیل این احضار را دریابیم . دلیلش کشیدن دندان طلا بود . دکتر دندانپزشک یک یهودی چکسلواک بود که انگار به چهره‌اش نقاب «مرگ» گذاشته است . وقتی که دهانش را باز میکرد منظره دندانهای زرد و شکسته او نمایان می شد . روی مبل نشسته و بادلخوری گفتم - آقای دکتر ، با من چه میخواهید بکنید ؟

با لحن بی تفاوتی پاسخ داد که هیچی فقط دندان طلایت را می کشم ، همین .

این فکر بنظرم رسید که تظاهر به بیماری نمایم .

- دکتر نمیتوانید چند روزی صبر کنید ؟ حالم خوب نیست تب دارم

پیشانیم را لمس کرد ، لحظه‌ای بفکر فرورفت و بعد نبضم راگرفت

- بسیار خوب کوچولو ، هر وقت حالت بهتر شد با پای خودت پیش من برگرد ، منتظر نشو تا صدایت کنند .

هفته بعد برگشتم با همان بهانه همیشگی ، هنوز حالم سرجایش نیامده است .

تعجب نکرد ، اما نمیدانم باور کرد یا نه . حتماً از اینکه خودم باو مراجعه کرده‌ام خوشش آمده بود . موافقت کرد که باز یک هفته دیگر کار را عقب بیندازد .

چند روز بعد از این جریان مطب دندانپزشکی را بسته و او را به زندان افکندند . و بعد هم حکم مرگ او را صادر کردند چون اینطور که معلوم شده بود او دندانهای طلای زندانیان را بنفع خودش ضبط میکرد و اینکارش برملا شده بود . دلم بحالش نسوخت . میشد گفت از این جریان خوشحال هم بودم چون روکش طلایم را نجات داده بودم . این روکش روزی برای خریدن چیزی بدردم میخورد .

برای خریدن نان یا خریدن جانم . حالا دیگر هیچ چیز برایم اهمیت نداشت جز ظرف سوپ و جیره نانم . نان و سوپ تمام زندگی من شده بود . من بصورت یک جسم مصرف کننده درآمده بودم . از این هم کمتر . فقط معده شده بودم . تنها معده گذشت زمان را حس میکرد .

در انبار اغلب درکنار یک زن جوان فرانسوی کار میکردم . ما باهم صحبت نمیکردیم او آلمانی نمیدانست و من فرانسه نمی فهمیدم . بنظرم یهودی میامد ، هرچند او را بعنوان نژاد آریایی برای کار اجباری بانجا آورده بودند . یکروز که (IDEK) دستخوش عصبانیت شدیدی بود برحسب اتفاق به پروپای من پیچید ، مثل

یک حیوان زخمی بروی من افتاده و مرتب به سروسینه‌ام میزد ، بلندم میکرد و بزمین میانداخت و هربار ضربه‌های شدیدتری برمن وارد میاورد ، تا از سروصورتم خون جاری شد ، و چون لبهایم را از شدت درد بدندان گرفته بودم تا فریاد نکشم او سکوت مرا توهین بخودش تلقی کرده و تا جایی که میخوردم مرا زد ، بعد یکدفعه آرام شد درست مثل اینکه هیچ اتفاقی نیافتاده است ، آنوقت مرا به سر کار فرستاد . انگار هردوی ما دریک بازی شرکت کرده بودیم که رل هردو بیک اندازه حائز اهمیت بود .

خود را به گوشه‌ای کشاندم . همه جایم درد میکرد . ناگاه حس کردم دست لطیفی پیشانی خون آلود مرا پاک کرد و تکه نانی دردستم گذاشت . او همان زن فرانسوی بود که لبخند افسرده‌ای برلب داشت و مستقیم به چشمهایم نگاه میکرد . حس میکردم که دلش میخواهد با من صحبت کند اما ترس مانعش میشد . لحظه‌ای همانطور برجای ماند و بعد چهره‌اش شکفته شد آنوقت به آلمانی تقریباً کاملی گفت

- گریه نکن برادر ، لبهایت را گاز بگیر . خشم و نفرت خودت را بگذار برای دفعه بعد ، برای بعدها ، صبر کن آنروز فرا میرسد اما نه باین زودی ، دندانهایت را بهم بفشار و منتظر آن روز باش .

سالها بعد در پاریس ، یکروز در مترو مشغول خواندن روزنامه بودم ، روبروی من زن بسیار زیبایی نشسته بود با چشمانی خمار وموهایی بسیاهی شب این چشم هارامن جایی دیده بودم . بله او بود .

- خانم مرا شناختید ؟

- خیر شما را نمی شناسم

- در سال ۱۹۴۴ در آلمان بودید در (BUNA) ، اینطور نیست ؟

- بله ، همینطور است .

- در انبار الکتریکی کار میکردید ......

پس از لحظه‌ای سکوت با ناراحتی جواب داد ......

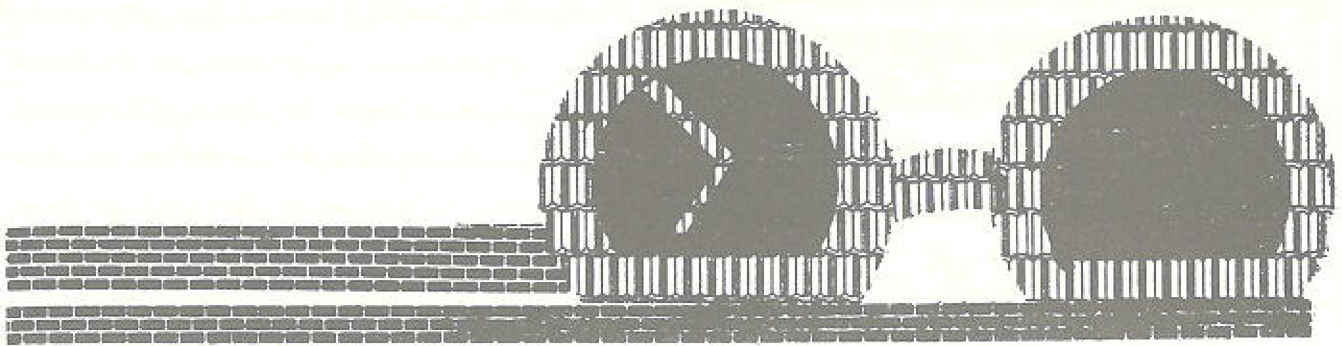
- بله ، صبر کنید ، یادم آمد . (IDEK) و آن پسرک یهودی ...... آن کلمات شیرینی که میگفتی .

باهم مترو را ترک کرده و در پیاده رو یک کافه نشستیم و تمام عصر را صرف یادآوری خاطرات گذشته کردیم . قبل از خداحافظی باو گفتم ...... میتوانم سئوالی بکنم ؟

- میدانم ؟ چه میخواهی بپرسی . بگو .

- چه میخواهم بپرسم ؟

- که آیا من یهودی هستم ؟ بله ، من یهودی هستم . از خانواده‌ای مذهبی ، در زمان اشغال فرانسه برای خودم مدارک جعلی تهیه کرده



و خود را بعنوان آریایی نژاد جا میزدم . و باین ترتیب بود که مرا در اردوگاه کار اجباری قرار دادند و بعد از تبعید به آلمان از بازداشتگاه جان سالم بدر بردم . در انبار کسی نمیدانست که من آلمانی صحبت میکنم درغیر این صورت باعث سوء ظن میشد حرفهایی هم که بتو گفتم بی احتیاطی بود اما میدانستم که مرا لو نخواهی داد .

و یکبار دیگر قرار بود تحت مراقبت سربازان آلمانی موتورهای دیزل را روی واگن ها بار کنیم . (IDEK) جنونش گل کرده بود و بزحمت خود را نگه میداشت . ناگهان خشمش طغیان کرد و این بار قربانی او پدر من بود . شروع به فریاد کشیدن نمود - پیر خرفت تن پرور ، تو باین میگویی کار ، و با یک میله آهنی شروع به زدن او کرد . پدرم اول کمرش زیر ضربات او خم شد و بعد مثل درختی که دچار صاعقه شده باشد دولا شد و نقش زمین گردید .

من تمام این صحنه هارا دیدم بدون آنکه تکان بخورم ، صدایم درنیامده تازه در فکر این بودم که خود را از مهلکه دور نگهدارم تا منهم سهمی از این ضربات نبرم . و از این بدتر اینکه کسی که مرا خشمگین کرده بود (IDEK) نبود . پدرم بود . از او دلخور بودم که چرا نتوانسته بود مانع از خشم (IDEK) شود . بله ، اردوگاه از من چنین انسانی ساخته بود .

روزی (FRANEK) رئیس دسته ما متوجه روکش طلای من شد .

- کوچولو ، روکش دندانت را بمن بده .

و من باو پاسخ دادم که - غیرممکن است و من بدون روکش نمیتوانم غذا بخورم .

- کوچولو ، آنچه را که بعنوان غذا بتو میدهند به دندان احتیاج ندارد !

جواب دیگری بنظرم رسید : روکش طلای من در معاینه پزشکی ثبت شده و این برای هردوی ما گرفتاری تولید میکند ، اگر روکشت را بمن ندهی برایت گرانتر تمام میشود . این پسر فهمیده و خوش مشرب یکباره عوض شده بود و در چشمانش برق طمع میدرخشید . باو گفتم که باید با پدرم صحبت کنم .

- صحبت کن کوچولو ، اما من فردا جواب میخواهم .

وقتی که با پدرم از این بابت حرف زدم رنگ از رخشارش پرید ، لحظه‌ای طولانی ساکت ماند و بعد گفت ، پسرجان نمیتوانیم چنین کاری را بکنیم .

اما او از ما انتقام خواهد کشید . نه ، جرات نمیکند .

متاسفانه (FRANEK) نقطه ضعف مرا خوب میشناخت و میدانست چگونه گیرم بیاندازد . پدرمن هرگز خدمت نظامی نرفته و قدم رو نمیدانست و اینجا هم تمام راه رفتن ما قدم رو بود ، واین موقعیت مناسب بدست (FRANEK) میداد که هر روز او را زجر بدهد .

چپ ، راست و مشتی فرود میامد . چپ ، راست و سیلی بصورت پدرم می نشست . تصمیم گرفتم خودم به پدر تعلیم دهم تا تعویض پا و حفظ ریتم قدم رو را یاد بگیرد . جلوی ساختمان مشغول تمرین شدیم . چپ ، راست ، چپ ، راست و چند نفر از زندانی ها شروع به دست انداختن ما کردند ، این نظامی کوچولو را ببینید که به آن پیر مرد قدم رو یاد میدهد .

- آهای ژنرال کوچولو ، از پیرمرد چند سهمیه نان بابت این تدریس میگیری ؟ اما پیشرفت پدرم کافی نبود و ضربات چپ و راست بر او فرود میامد .

- ببینم پیر خرفت هنوز نمیتوانی قدم رو بروی ؟

این وضع دو هفته طول کشید . بیش از این طاقت نداشتم ، باید تسلیم میشدیم .

آنوقت آن روز (FRANEK) قهقهه وحشیانه‌ای زد : میدانستم ، خوب میدانستم کوچولو که خود بخود سر عقل خواهی آمد . ماهی را هر وقت از آب بگیرند تازه است . اما چون این مدت مرا در انتظار گذاشتی ، بابت این تاخیر یک سهمیه نان ضرر کردی . یک سهم از

نانت را باید بدهی تا یکی از دوستان من یک دندانپزشک معروف اهل ورشو روکش را از دهانت دربیاورد .

- چی ؟ من یک سهم از نانم را بدهم که تو صاحب روکش من شوی ؟ (FRANEK) لبخند میزد - میفرمائید چکار کنم . دندانهایت را با مشت از جا بکنم تا روکشت را دربیاورم . همان شب در مطب دندانپزشک اهل ورشو روکش طلای مرا با کمک یک قاشق زنگ زده از جای درآورد . (FRANEK) مهربان تر شده بود . گاهگاه یک ظرف سوپ اضافه هم بمن میداد اما این وضع زیاد طول نکشید . پانزده روز بعد تمام لهستانی هارا به یک اردوگاه دیگر منتقل کردند . من در حقیقت روکش طلایم را هیچ و پوچ از دست داده بودم .

چند روز قبل از عزیمت لهستانیها یک تجربه دیگر هم اندوختم . صبح یکشنبه بود کماندوی ما آن روز نمی بایستی برای کار میرفت اما (IDEK) این حرفها سرش نمی شد و از ماندن ما در اردوگاه نمیخواست حرفی بشنود و بگوشش فرو نمیرفت که ما میخواهیم در اردوگاه بمانیم . بالاخره مجبور شدیم به انبار برویم درحالیکه این توجه و علاقه ناگهانی او بکار همه مارا مبهوت کرده بود . در انبار ما را بدست (FRANEK) سپرد و گفت - مشغول کار شوید . هرکار که شد . فقط کافی است که مشغول کار باشید درغیر این صورت با من طرف خواهید بود . این راگفت و ناپدید شد . ما نمیدانستیم چه باید بکنیم و چون از چمباتمه زدن خسته شده بودیم به نوبت مشغول گشتن در انبار شدیم تا شاید تکه نان فراموش شده کسی را گیر بیاوریم . من هنگامی که به انتهای انبار رسیدم از اطاق کوچک پهلویی صدایی بگوشم خورد . و وقتی که نزدیک شدم روی تشک کاهی (IDEK) را دیدم با یک زن جوان لهستانی که نیمه لخت درآغوش او بود . فهمیدم چرا (IDEK) نمیخواست که ما در اردوگاه بمانیم . آقا صدنفر زندانی را باینجا نقل و انتقال داده بود که با یک دختر همبستر شود و این موضوع آنقدر بنظرم مضحک آمد که زدم زیر خنده (IDEK) از جای پرید و به عقب برگشت . آنوقت مرا دید ، دخترک هم سعی میکرد که سینه لخت خود را بپوشاند . دلم میخواست فرار کنم اما پاهایم به زمین میخکوب شده بود . (IDEK) گلویم را فشرد و با صدای خفه‌ای گفت - صبر کن ، خواهی دید کوچولو . خواهی دید که در رفتن از زیرکار چه چیزی عایدت میکند . بهمین زودی تاوان این کار را پس خواهی داد . حالا برگرد سرکارت .

نیمساعت قبل از اینکه طبق معمول ، دست از کار بکشم رئیس همه

ما را جمع کرد: حضور وغیاب، هیچکس نمیدانست جریان چیست و دراین ساعت حضور و غیاب چه معنایی دارد. اما من شستم خبردار شده بود. رئیس نطق مختصری ادا کرد:

- یک بازداشتی معمولی حق ندارد بکار سایرین دخالت کند. اما اینطور که بنظر میاید یکنفر از شما این حقیقت را درک نکرده است، بنابراین مجبورم که یکبار برای همیشه این قضیه را برای او روشن کنم. حس کردم که عرق سردی به پشتم نشسته است . ۷۷۱۳ - ۸، من نزدیک شدم. دستور داد صندوقی برایش آوردند.

- روی صندوق به شکم دراز بکش، من اطاعت کردم و بعد چیزی جز صدای شلاق نشنیدم. یک - دو و بین هر دو ضربه وقت تلف میکرد. تنها ضربات اول واقعاً دردم آورد. می شنیدم که میشمارد: ۱۰ - ۱۱ صدایش آرام بود و بنظر میامد که از ورای دیوار ضخیمی بگوش میرسد ۲۳ درحالیکه تقریباً از هوش رفته بودم فکر کردم دوتای دیگر باقی است. اما او داشت وقت تلف میکرد، ۲۴ - ۲۵ تمام شده بود اما من دیگر چیزی نمی فهمیدم بیهوش شدم. ظرف آب سردی که رویم ریخته شد مرا بخود آورد . هنوز روی صندوق دراز کشیده بودم و زمین خیس اطرافم بطور محوی دیده می شد. بعد شنیدم که کسی فریاد میزند باید رئیس باشد که تا میتوانست داد میزد کم کم چیزی شنیدم: بلند شو! باخود فکر کردم اگر حداقل میتوانستم جوابش را بدهم. اگر میتوانستم بگویم که نمیتوانم تکان بخورم اما حتی لبهایم از هم باز نمی شد.

بدستور (IDEK) سه نفر از زندانی ها مرا گرفته و نزد او بردند - درچشمان من نگاه کن - من او را نگاه میکردم اما نمیدیدم. فکرم پیش پدرم بود حتماً بیش از من دارد رنج میبرد. (IDEK) بسردی گفت - گوش کن، بچه خوک کثیف - این مجازات فضولی تو بود اگر جرات کنی از آنچه که دیده‌ای با کسی حرف بزنی پنج برابر این را دریافت میکنی فهمیدی؟ سرم را بعلامت تصدیق تکان دادم. نه یک دفعه، ده دفعه، صد دفعه انگار سرم تصمیم گرفته بود که بدون وقفه بله بگوید!.

یک روز یکشنبه، موقعی که عده‌ای از ما که پدرم هم جزو آنها بود برای کار رفته بودند بقیه که منهم دربین آنها بودم از فرصت استفاده کرده و تا دیروقت خوابیدیم. ساعت ده آژیر خطر بکار افتاد. روسا بطرف ساختمانها دویده و مارا یکجا جمع کردند. (S.S) ها به پناهگاهها رفتند و چون هنگام آژیر فرارکردن کم وبیش میسر بود - (دیده‌بانها برج مراقبت را ترک میکردند و جریان برق از میله‌های اطراف اردوگاه قطع میشد) روی این اصل به (S.S) ها دستور داده شده بود که هرکسی را هنگام آژیر خارج از ساختمان مربوط به خودش دیدند فوری هدف قرار دهند. بعد از چند لحظه اردوگاه بصورت یک کشتی تخلیه شده درآمد حتی یک موجود زنده هم درخیابانهایش راه‌نمیرفت.

نزدیک آشپزخانه دو ظرف بزرگ که تا نیمه از سوپ پر بود قرار داشت و از آن بخار گرمی بلند می‌شد. دو ظرف سوپ، درست وسط خیابان دو ظرف سوپ بدون مراقب! صدها جفت چشم با نگاهی مملو از اشتیاق باین سوپها چشم دوخته بودند. دو گوسفندی که چشم صدتاگرگ را گرفته بود، دو گوسفند بدون چوپان در دسترس ما بود اما چه کسی جرات نزدیک شدن داشت؟ ترس و وحشت از گرسنگی خیلی قویتر بود. ناگهان در ساختمان شماره ۳۷ بطور نامرئی بازشد و مردی که مانند کرم روی زمین می‌خزید بطرف ظرفها رفت. صدها جفت چشم حرکات او را تعقیب میکردند. صدها نفر انسان هماهنگ با او روی زمین می‌خزیدند و با او پوست بدنشان روی سنگها خراش برمیداشت.

ادامه دارد

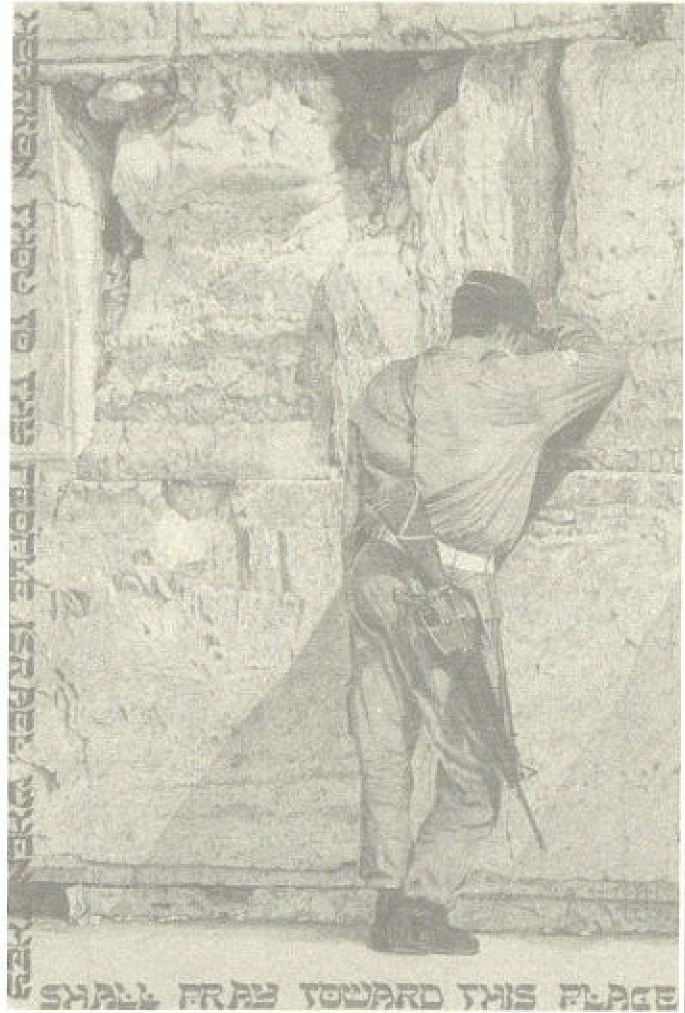
«شاوِعُوت»

در آن عصری که روحِ آدمیزاد
بشر را سوی پستی سوق می‌داد
در آن عصری که دیو جهلِ و زشتی
برای اهل عالم غم سرشتی
در آن عصری که آدم از جهالت
بُدی مستغرق دریای ذلت
در آی عصری که غیرِ بت پرستی
بشر از معرفت طَرفی نبستی
در آن عصری که وحشی وار انسان
دَریدی نوع خود را همچو حیوان
نه بودی عدل و نی انصاف و وجدان
بجز خونخواری اولادِ انسان
نه قانونی بجز قانون جنگل
که قادر ظالم و مظلوم آنگَل
در آن عصری که بوئی از تمدن
نبوئیده بشر از بیخ و از بُن
بتائید خدا در ماه (سیوان)
بدست قادِرِ موسی عمران
درخشید از ستیغ کوه سینا
فروزان اختری چون مِهرِ رخشا
بقوم مُنتخب (توراه) عَطا شد
گروهی بی نواء، صاحب نوا شد
چو نازل بر جهان گردید (توراه)
همه دادند فرقِ چاه از راه
بپیچید از جهان طومار بیداد
سیاهی بر سفیدی جایِ خود داد
چو شد (توراه) بدنیا عالم افروز
جهان تیره روشن گشت چون روز

* * *

خداوندا بحقِ انبیایت
بِحَقِ اولیای اصفیایت
در این روزی که (توراه) گشته نازل
بحق (مُشه) و (سارا) و (راحل)
بعالم پرتو صلحی بیفکن
فسادِ جنگ را از ریشه بَرکَن
که تا طالع شود صلح مؤید
بنای زندگی گردد مؤبد

عبداله طالع همدانی
شاعر ملی یهود ایران



درباره تصویر روی جلد

تصویر روی جلد این شماره - «سرباز اسرائیلی در کنار دیوار ندبه» - اثر هنرمند آمریکائی خانم رابین هاول می‌باشد. خانم رابین که مسیحی می‌باشد در کالیفرنیا به دنیا آمده و اکنون در فلوریدا زندگی می‌کند. ایشان علاقهٔ بسیار زیادی به سوژه‌های نقاشی یهودی دارند و در سفرهای خود به اسرائیل بسیار تحت تأثیر قرار گرفته‌اند.

ایشان در مورد تابلوی سرباز اسرائیلی می‌گویند که این تابلو نشانگر جانفشانی بسیار سربازان اسرائیلی برای پاسداری از سرزمینی است که تمام یهودیان دنیا آنرا خانه خود بدانند. خانم رابین می‌گوید که در هنگام خلق این اثر بارها گریه کرده است، زیرا که احساس سرباز اسرائیلی را در کنار ندبه به هنگام دعا حس کرده است. نشریه چشم انداز از خانم رابین که این اثر زیبا را به طور اختصاصی در اختیار ما قرار داده‌اند تشکر می‌نماید.

بزرگداشت خانم مهین عمید در اسرائیل

با خبر شدیم که در ماه گذشته برای شاعره محبوب و عالیقدر شهرمان خانم مهین عمید مجلس بزرگداشتی از طرف جامعه یهودیان ایرانی مقیم اسرائیل در اورشلیم برگزار شد. بی مناسبت ندیدیم که شعر زیبای «خانه خدا» سرودهٔ این بانوی ارجمند را برای دوستداران ایشان درج کنیم. با سپاس و درود فراوان امیدواریم که شاهد موفقیت‌های هر چه بیشتر خانم عمید باشیم.

خانهٔ خدا

ای درخشان جلوه‌گاه ایزدی — خانگاه و قبله‌گاه سرمدی

روشنی بخش دل هر پارسا — آشنا با خواهش دلهای ما

پرتو تابان هر کاشانه‌ای — نور امید دل فرزانه‌ای

ای نمودار همه اجداد ما — وای اساس و پایه و بنیاد ما

قیمت و قدر بشر از آن تست — حرف حق در دفتر و دیوان تست

اولین نور خدا آنجا دمید — لوحه‌ی ایمان در آنجا شد پدید

طور موسی و ید بیضای او — رهنمونیهای دل پیرای او

آنچه فرمان داد ایزد بنده را — چلچراغ روشن آینده را

جمله در خاک گهر زای تو بود — راه فرزندان برنای تو بود

قرنها طی شد ولی فرمان یکی است — هرچه دوگردد ولی یزدان یکی است

رو بتو آریم بهر نیاز — جلوه‌گاه حق و اعجاز و راز

خاک ایمان گستر یزدان تولی — زادگاه پاک ده فرمان تولی

ای مقدس قبله‌گاه عاشقان — تا ابد پاینده و پایا بمان

در (نگاه) دل همه سودای تست — خانه‌ی عشق و دلها جای تست

مهین عمید (نگاه)

فوریه ۱۹۹۳ — ۱۱ بهمن ماه ۱۳۷۱

June 1995 - YARAN

SIAMAK'S YARAN
P.O. BOX 3074
BEVERLY HILLS, CA 90212
(310) 281-1161

Sun	Mon	Tue	Wed	Thu	Fri	Sat
				1	2	3
4 7:30 A.M. HIKING	5	6 8:00 P.M. U.J. CLASSES	7	8 8:30 P.M. BOOK CLUB	9	10
11 7:30 A.M. HIKING	12 7:00 P.M. ROUND TABLE Fantastic!	13 8:00 P.M. U.J. CLASSES	14	15	16	17
18 7:30 A.M. HIKING	19	20 8:00 P.M. U.J. CLASSES	21	22 8:30 P.M. BOOK CLUB	23	24
25 7:30 P.M HIKING	26	27	28	29	30	

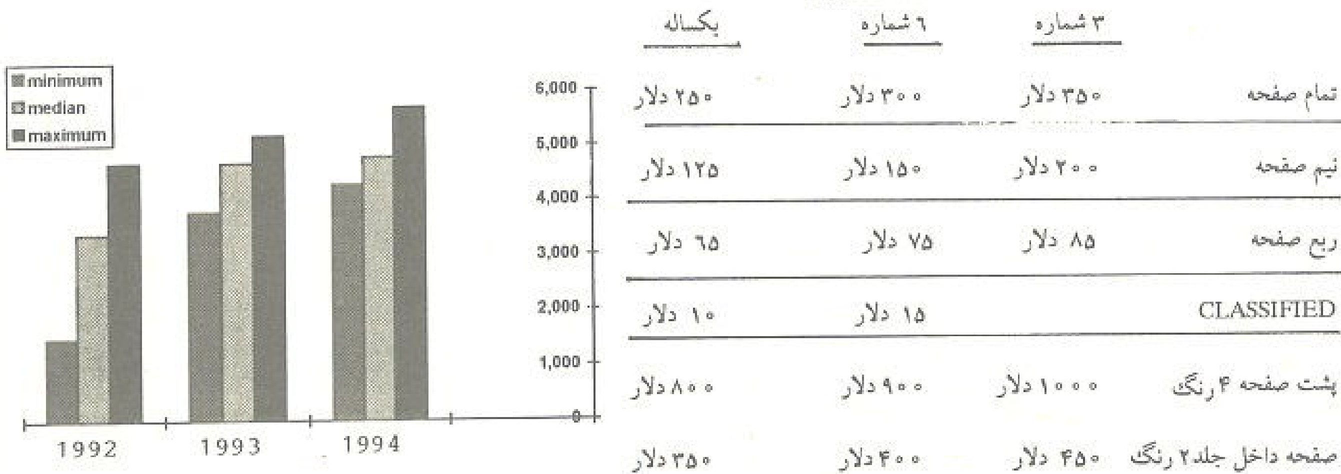
آگهی در چشم انداز بنفع شما و جامعه است

چشم‌انداز در عرض مدت کوتاه کمتراز چهار سال عمر خود پرخواننده ترین نشریه غرب آمریکا است .

گواهی اداره پست آمریکا برای شماره گذشته ، نشان دهنده ارسال آن به ۶۱۷۴ خانواده میباشد . تیراژ کلی این نشریه ۷۰۰۰ شماره میباشد که مازاد آن درگردهمایی های لوس آنجلس پخش میشود و یا به کشورهای دیگر ارسال میگردد .

ادامه انتشار این نشریه کمکی به روشن شدن اذهان - بالابردن غرور و نگهداری میراث های یهودی است و ارزشهای انسانی برای جهانیان .

نرخ آگهی برای هر شماره



	۳ شماره	۶ شماره	یکساله
تمام صفحه	۳۵۰ دلار	۳۰۰ دلار	۲۵۰ دلار
نیم صفحه	۲۰۰ دلار	۱۵۰ دلار	۱۲۵ دلار
ربع صفحه	۸۵ دلار	۷۵ دلار	۶۵ دلار
CLASSIFIED		۱۵ دلار	۱۰ دلار
پشت صفحه ۴ رنگ	۱۰۰۰ دلار	۹۰۰ دلار	۸۰۰ دلار
صفحه داخل جلد ۲ رنگ	۴۵۰ دلار	۴۰۰ دلار	۳۵۰ دلار

STATEMENT OF MAILING/ACOT WEIGHING AND DISPATCH CERTIFICATE

INTERNATIONAL JUDEA FOUNDATION
PO BOX 3074
BEVERLY HILLS CA

DATE OF MAILING	CLASS	PROC CAT	TYPE
03/15/95	THIRD	FLATS	BULK NON-PROFIT

NO. SACKS	NO. TRAYS	NO. PALLETS	NO. OTHER
43	0	0	0

WEIGHT OF SINGLE PIECE (LBS) — TOTAL PIECES — TOTAL POUNDS

MAILED:
PERMIT NO. 00000
NAME:

ENTERED IN SYSTEM
03/15/95 14:42:59

NBRVP: RANDOM SELECT
ERRORS: 0.002

POSTAGE: PART A PART B PART C PART D

ADDITIONAL POSTAGE: SPECIAL SERVICES VERIFICATION

TOTAL POSTAGE:

I CERTIFY that this mailing has been inspected concerning: 1)eligibility for the rate of postage claimed; 2)proper preparation (and presort where required); 3)proper completion of the statement of mailing; and 4)payment of the required annual fee.



ROUND STAMP REQUIRED
TIME____ AM / PM

ROUND STAMP REQUIRED
TIME____ AM / PM

SIGNATURE OF WEIGHER

RECEIVED FOR PROCESSING BY

POSTAL SERVICE PERMIT SYSTEM

3602-N STATEMENT OF MAILING/ACOT WEIGHING AND DISPATCH CERTIFICATE

STATION OR UNIT: SMAU
FINANCE NUMBER : 05-8100

COMPANY PERMIT USED: N
PERMIT NO: 01562

INTERNATIONAL JUDEA FOUNDATION
PO BOX 3074
BEVERLY HILLS CA 90212-0074

DATE OF MAILING	CLASS	PROC CAT	TYPE
03/16/95	THIRD	FLATS	BULK NON-PROFIT

NO. SACKS	NO. TRAYS	NO. PALLETS	NO. OTHER
30	0	0	0

WEIGHT OF SINGLE PIECE (LBS)	TOTAL PIECES	TOTAL POUNDS
0.0000	2,351	869.0000

MAILED:
PERMIT NO. 00000
NAME:

ENTERED IN SYSTEM
03/16/95 11:31:50

NBRVP:
ERRORS: 0.001

POSTAGE:
PART A
PART B
PART C
PART D $465.2110

ADDITIONAL POSTAGE:
SPECIAL SERVICES
VERIFICATION

TOTAL POSTAGE: $465.21

I CERTIFY that this mailing has been inspected concerning: 1)eligibility for the rate of postage claimed; 2)proper preparation (and presort where required); 3)proper completion of the statement of mailing; and 4)payment of the required annual fee.



ROUND STAMP REQUIRED
TIME____ AM / PM

ROUND STAMP REQUIRED
TIME____ AM / PM

SIGNATURE OF WEIGHER

RECEIVED FOR PROCESSING BY

گزارش کمیته تیکون اُلام

امسال نیز مثل چند سال گذشته سازمان سیامک توانست با کمک افرادی انسان دوست برای موعد پسح مقدار زیادی مواد غذایی، شامل مصا، برنج، روغن، آب انار و حبوبات را به خانواده‌هایی که دست زمانه زیاد روی خوش به آن‌ها نشان نداده برساند. البته این کار خیر بدون وجود این انسان‌های خیرخواه که یا با فرستادن پول یا با بسته‌بندی کردن و رساندن غذا به در منزل‌ها به ما یاری کردند، عملی نبود. چند روز قبل از موعد پسح برای انجام کاری به یک بانک مراجعه کرده بودم، آنجا پای صحبت یک انسان والامنش نشستم و حرف تصادفاً به اینجا کشید که من در کدام سازمان فعالم. بعد از اینکه راجع به کمیته تیکون الام سازمان سیامک توضیح دادم، بسیار تحت تأثیر قرار گرفت و چند روز بعد به من زنگ زد که با چند نفر از دوستان و آشنایان خود تماس گرفته‌اند و مقداری پول که تمام خرج مواد خوراکی که برای پسح خریداری شده بود را جمع کرده‌اند. این نمونه بسیار خوبیست که وقتی چند نفر دست در دست هم می‌گذارند چقدر کارها ساده‌تر می‌شود و عدهٔ زیادی از این کمک‌ها بهره‌مند می‌شوند. شاید این دوست هم خلوص نیت را دید و تحت تأثیر آن قرار گرفت. به هر حال موقعیت خوبیست که از این دوست عزیز و همه کسانی که دست یاری در انجام دادن این پروژه به ما داده‌اند تشکر کنیم.

یکی از کسانی که در رساندن غذا به در منزل چند خانواده به ما کمک می‌کرد می‌گفت که وقتی وارد محوطه ساختمان شدم یک آقایی جلو آمد و از او پرسیده که آیا شما برای رساندن غذا از سیامک آمده‌اید؟ و اضافه می‌کند که پارسال هم ما غذا از سیامک گرفتیم. ولی خوشبختانه امسال وضع مالی بهتر شده دیگر احتیاجی نداریم. همه ما در یک زمان مشخص مانند کسی که زمین خورده است و توانایی از جا بلند شدن را ندارد، بوده‌ایم در این اوقات است که کسی دست خود را دراز می‌کند و با حمایت خود شخص زمین خورده را بلند می‌کند تا بتواند دو مرتبه سرپای خود بایستد. اوقات بسیاری شده که فکر می‌کنید همه درها بروی شما بسته است و یکدفعه شخصی وارد زندگی شما می‌شود و مانند یک فرشته در اول را باز می‌کند و بعد درها یکی بعد از دیگری باز می‌شوند.

ایمان بیاوریم به اینکه هر چه هست در همین دنیاست، که بقولی: برای مرده اشک نریزیم، برای برادری بباریم که در کنارمان است. اگر زیر سایه درختی می‌نشینید و از سایهٔ آن لذت می‌برید به یاد بیاورید که یک شخص آن درخت را کاشته و الان شما دارید لذت آن را می‌برید. حالا هم شاید نوبت شماست که تخم و دانه و ریشه‌ای را بکارید، چون انسان فقط برای بهتر کردن زندگی خود تنها به دنیا نمی‌آید. فرق سیامک با بسیاری سازمان‌های غیر انتفاعی دیگر اینست که هر دلاری که شما می‌پردازید یا هر تکه لباس که می‌بخشید و یا هر وقتی در این سازمان صرف می‌کنید برای افراد خود این جامعه مصرف می‌شود. بیایید و کلمه ***Contribution*** را در لغتنامه خود اضافه کنید، خیلی از انسان‌هایی که الان در موقعیت‌های بسیار خوبی زندگی می‌کنند از حمایت افراد همین جامعه برخوردار بوده‌اند.

بنابراین الان وقت آنست که خود قدحی دست بگیرند و این حوض را که مدام در حال خالی شدنست را پر کنند. اگر نیاز به کارمند، فروشنده، کارگر یا هر شخصی در هر حرفه‌ای دارید با سازمان تماس بگیرید چرا که راه بی نیاز کردن این اشخاص پیدا کردن کار و محل درآمد برای بسیاری از آن‌هاست. اگر نذری دارید که می‌خواهید آن را اداکنید با ما تماس بگیرید. اگر وقت اضافی دارید و می‌توانید چند ساعت در ماه را در راه خیریه صرف کنید شماره تلفن خود را در اختیار ما بگذارید. اگر آگهی برای بهتر کردن تجارت و کسب و کار خود دارید با دفتر مجله تماس بگیرید و به این طریق ما را هم حمایت کنید تا بتوانیم همچنان سرپا بایستیم و در این راهی که قدم در آن گذاشته‌ایم ادامه دهیم. هر عملی که شما در بهتر شدن جامعه خود می‌کنید برای فردای بهتر فرزندان خود شماست. چون سربلندی جامعهٔ ما، سربلندی فرزندانتان است.

با تقدیم احترام

کمیته تیکون اُلام (بهبود جهان)

از دکتر نیسان بامداد
سردبیر بخش پزشکی

پرستات



پرستات یک غدهٔ مردانه است که از تولد تا بلوغ به رشد خود ادامه می‌دهد و هنگام بلوغ به بزرگی یک گردو می‌رسد.

پرستات در گردن مثانه و ابتدای مجرای ادرار قرار دارد و مجرای ادرار از میان آن می‌گذرد.

کار غدهٔ پرستات تهیه و ترشح مایعی است که اسپرماتوزوئیدهای حاصله از بیضه‌ها را در خود شناور نگاه می‌دارد و مانع مردن آن‌ها می‌شود. شاید اسپرماتوزوئیدها برای تغذیه خود نیز از این مایع استفاده بنمایند.

جمع اسپرماتوزوئیدها (نطفه مرد) و مایع پرستات تشکیل مایع منی را می‌دهد و هنگام آمیزش اسپرماتوزوئید با تخمک، سلول جنین به وجود می‌آید.

بیماری‌های غدهٔ پرستات می‌تواند روی دستگاه ادراری و خروج ادرار از بدن اثر بگذارد. می‌تواند زندگی اسپرماتوزوئیدها را به مخاطره انداخته و باروری را مانع شود. و نیز می‌تواند روی اعمال جنسی انسان اثراتی کاملاً مشهود باقی گذارد.

سه نوع عارضه در غدهٔ پرستات ممکن است مشاهده شود:

۱ - رشد غیر طبیعی

۲ - عفونت

۳ - سرطان

رشد غیر طبیعی پرستات از سن ۴۵ سالگی به بعد شروع می‌شود و ممکن است این غده به بزرگی یک توپ تنیس برسد. در این صورت مجرای دفع ادرار تنگ و تنگ‌تر می‌شود، ادرار به زحمت از مثانه خارج می‌شود. ادرار تکه تکه دفع می‌شود. جریان ادرار ضعیف‌تر می‌شود. تکرر ادرار پیدا می‌شود و اگر رشد خیلی شدید باشد ممکن است مجرای ادرار بسته شود و ناچار بایستی با کمک سوند ادرار را از مثانه خارج کرد.

بزرگ شدن پرستات باعث می‌شود که هنگام دفع ادرار مثانه کاملاً خالی نشود. بیمار برای خالی کردن باقی مانده ادرار سعی می‌کند با منقبض کردن ماهیچه‌های دیوار مثانه با فشار ادرار را خارج کند و این امر به مرور زمان ماهیچه‌های دیوار مثانه را ضخیم و ضخیم‌تر می‌کند و حجم داخل مثانه کم می‌شود و گنجایش مثانه برای قبول ادرار کاهش می‌یابد و شخص زود به زود احساس پر شدن مثانه می‌کند. تکرر ادرار ایجاد می‌شود و به ویژه هنگام شب این تکرر ادرار مشهودتر و خسته کننده‌تر است. همینکه بیمار به خواب می‌رود، پر شدن مثانه او را از خواب بیدار می‌کند. کم خوابی باعث خستگی و ناراحتی، کم خُلقی و تحریک پذیری مرد می‌شود و تدریجاً او را ناتوان می‌سازد.

از یک طرف مجرای ادرار تنگ شده است، گنجایش مثانه کاهش یافته است، مقداری ادرار هم در مثانه باقی می‌ماند و همهٔ این شرایط ادرار کردن را دشوار و تکرر ادرار به وجود می‌آید بطوری که در موارد شدید، بیمار ناچار است بیش از ده دفعه هنگام شب از تختخواب خارج شده و مثانه را خالی کند.

درمان این ناراحتی از راه غیر جراحی به ندرت ثمر بخش است.
داروهایی تجویز می‌شود که ترشح تستوسترون را از بیضه‌ها کم کند. چه افزایش ترشح این ماده باعث رشد بی رویه پرستات از سن ۴۵ به بعد می‌شود. تجویز این داروها پرستات را کوچک نمی‌کند. شاید بتواند از رشد بیشتر آن پیشگیری کند.

داروهای دیگری برای آرام کردن ماهیچهٔ دریچهٔ مثانه که ادرار را وارد مجرا می‌کند تجویز می‌شود.

درمان مؤثر عمل جراحی است، با سوزاندن یا تراشیدن قسمت بزرگ شده پرستات، این عمل از داخل مجرا انجام می‌گیرد و عملی است آسان.

عفونت در غدهٔ پرستات مثل عفونت سایر اندام‌های بدن است. پرستات ورم می‌کند و گاهی منجر به خارج شدن چرک و خون از مجرای ادرار می‌شود درمان آن تجویز آنتی بیوتیک است.

سرطان غدهٔ پرستات در سن ۶۵ سالگی به بعد شایع ترین نوع سرطان در مرد می‌باشد. با معاینه انگشت از راه رکتوم پزشک ممکن است نقاط سفت شده سرطانی را در پرستات حس کند و بیماری در مراحل نخستین تشخیص دهد.

آزمایش فوق برای اندازه‌گیری موادی که از پرستات سرطانی شده وارد خون می‌شود کمک بسیار بزرگی به تشخیص سرطان پرستات می‌کند. این آزمایش را PROSTATIC SPECIFIC ANTIGEN یا به اختصار PSA می‌نامند که اگر از ۴ واحد زیادتر شود احتمال سرطان پرستات وجود دارد.

البته پاسخ گمراه کنندهٔ مثبت یا منفی در این آزمایش وجود دارد.
اگر آزمایش کلینیکی و آزمایشگاهی هر دو مثبت باشد برای اطمینان از وجود سرطان، از پرستات نمونه برداری می‌شود.

بیوپسی (نمونه برداری) پرستات با کمک ULTRA SOUND انجام می‌گیرد. نقاط سرطانی شده در ULTRA SOUND داده می‌شود و از آن نمونه برداری می‌شود و آزمایشگاه احتمال سرطان را گزارش می‌دهد.

اگر هر چه زودتر پرستات را با عمل جراحی کاملاً از بدن خارج سازند خطر انتشار سرطان (متاتاتاز) به سایر نقاط بدن کمتر است.

اگر پرستات به طور کامل برداشته شود ممکن است روی عمل آمیزش اثرات جبران ناپذیر داشته باشد.

اگر عمل جراحی روی بیمار به علت ناتوانی یا بیماری صلاح نباشد از رادیوتراپی برای نابود کردن بافت‌های سرطانی استفاده می‌شود.

از سن ۷۵ به بالا عمل برداشتن پرستات سرطانی شده را کمتر توصیه می‌نمایند. استدلال اینست که عمل جراحی بر طول عمر این بیماران نمی‌افزاید. علاوه بر این رشد غدهٔ سرطانی به علت پیری ممکن است خیلی آرام باشد و خطر فوری برای زندگی بیمار به وجود نیاورد.

گپی با جک (یعقوب) هارونیان



آشنایی با مردان و زنان خیّر اجتماع، سرمشق خوبی است برای جوانان که در زمان حال و آینده برای بهتر نمودن جامعه بکوشند که همانگونه که گفته شد جامعه ما بیش از رهبر احتیاج به سرمشق خوب دارد.

این بار به سراغ یعقوب (جک) هارونیان می‌رویم که شخصیتی است شناخته شده در جامعه ایرانی، اسرائیل و آمریکا.

جک هارونیان که در کار تجارت خود در نیویورک موفق می‌باشد، بطور انفرادی و بدون وابستگی به سازمان‌های ایرانی در بسیاری از فعالیت‌های خیرخواهانه جامعه انسانی برای کمک به نیازمندان ایرانی - یهودی و تمام انسانهای دنیا وقت می‌گذارد و می‌کوشد.

با خبر شدیم که آقای هارونیان در جشن تاریخی و مذهبی که در سال ۱۹۹۶ در شهر یروشالئیم به مناسبت سه هزارمین سال تاجگذاری حضرت داود برگزار خواهد شد و شخصیت‌های بزرگ جهان در آن شرکت خواهند نمود، بنا به دعوت آقای **اهود المرت** شهردار یروشالئیم، جزو مشاورین و تدارک بینندگان کمیته جشنها هستند. با ایشان گفتگویی داشته‌ایم که به نظرتان می‌رسد.

چشم انداز: جک عزیز ناراحت نمی‌شوید که آقای هارونیان و یا با القاب دیگر صدایتان نمی‌زنیم؟

جک هارونیان: خیر، دوستی و لطف شما را می‌رساند. خوب صمیمی هستید. از خصوصیات من رفیق بازی، دوست شناسی و نمک شناسی است، راحت باشید.

چشم انداز: در چه سازمانهایی و برای چه هدفهایی وقت می‌گذارید؟

جک هارونیان: من با همراهی همسرم ویولت در اکثر اجتماعات مذهبی - سیاسی و اخلاقی شرکت می‌کنیم و از نزدیک با آن‌ها تماس داریم. چون می‌خواهیم نام نیکی برای یهودیان ایرانی به یادگار بگذاریم و به نیازمندان و کسانی که از خدمات آن سازمانها و گروهها متمتع می‌شوند کمک کرده باشیم. ما همیشه جزو مدعوین جشنهای استقلال از طرف نماینده اسرائیل در سازمان ملل هستیم. در اجتماع صیونیستهای میزراحی (مذهبی) برای سربلندی نام اسرائیل من و همسرم تنها زوج یهودی ایرانی هستیم. در کمک به انجمن‌های خیریه آمریکایی از قبیل بنیاد ملی بچه‌های مبتلا به سرطان نیز همینطور. از جمله سازمانهای مذهبی، بسیار به ***CHABAD*** کمک می‌کنیم. بسیاری از سازمانهای خیریه دیگر هم هستند که جشنهای هزار دلاری می‌گیرند که ما چون به اهداف آنها اعتقاد داریم شرکت می‌کنیم. در سازمان ***AIPAC*** که بزرگترین و مهم‌ترین مرکز ستاد سیاست خارج از اسرائیل برای کمک و همکاری آمریکا با کشور اسرائیل است، عضویت داریم. می‌دانید این سازمان مسئول تجدید ۳ بلیون دلار کمک

بلاعوض آمریکا به اسرائیل می‌باشد.

در یشیواها و مدارس یهودی اینجا شخصاً همکاری کرده و کلاس عبری بنام خودمان خریداری کرده‌ایم. خوب البته خدا براخایی داده و مسئول خرج کردن آن هستیم.

چشم انداز: ولی اسم شما بیشتر با بیمارستان شعره صدق مترادف است.

جک هارونیان: البته این اواخر بیشتر، من بنام مادرم مجتمع بزرگترین اطاقهای جراحی بیمارستان را خریداری کردم. همچنین یکی دیگر از مجتمع‌ها بنام همسرم نامگذاری شد. به همین علت که ما یکی از بزرگترین هدیه کنندگان به بیمارستان شعره صدق در اورشلیم بودیم و به علت همکاری و صرف وقت و نظریات مثبت که می‌دادم به مدت چهار سال جزو هئیت بین‌المللی امنای این بیمارستان که دارای ۳۶۷ پزشک، ۶۴۸ پرستار، و کلاً ۱۸۸۸ نفر کارمندان آن هستند انتخاب شدیم. در نیویورک و حومه به عنوان عضو هئیت رئیسه برگزیده شده‌ایم. تا یک سال پیش *CHAIRMAN* گروه ایرانی‌ها و امسال در حد بین‌المللی منصوب شده و فعالیت می‌کنم.

چشم انداز: این فعالیت‌ها شامل مخارج بسیار سنگین و وقت فراوان است چه طور از عهده برمی‌آیید؟

جک هارونیان: گفتم که خداوند براخایی داده ما هم خرج می‌کنیم. من برای این بیمارستان به خرج خودم دور دنیا مسافرت می‌کنم مخارج سنگین هتل، هواپیما، کمک به سازمانهای دیگر تا از آن‌ها بتوانیم کمک بگیریم را خودمان می‌دهیم این همه صداقت و از خود و مال گذشتگی باعث شده که از سراسر دنیا از دوستان ایرانی و غیر ایرانی که در تمام قاره‌های دنیا داریم در عرض دو سال گذشته ۲ ملیون دلار پول جمع آوری کنیم. از این راه دوستان عزیزی پیدا کرده‌ایم که آقای اهود المرت شهردار اورشلیم، اریل شارون، آقای وایزمن رئیس جمهور اسرائیل و بسیاری از شخصیت‌های ایرانی و غیر ایرانی در سراسر دنیا هستند که باعث افتخار من و جامعه‌ای است که به آن عشق می‌ورزم.

در ۱۳ دسامبر سال پیش شهردار اورشلیم در جشنی که به افتخار ایشان در هتل هیلتون نیویورک با حضور شهردار این شهر برگزار شده بود اظهار داشت: به مناسبت فعالیت و گردش دور دنیا و حس وطن پرستی که از شما دیده شده (و ما ملت اسرائیل چیزی را فراموش نمی‌کنیم) اسم شما ایرانیها بر روی دیوارهای یروشالئیم و تاریخ کشور اسرائیل به ثبت رسیده است. این‌ها شاید گفتن نداشته باشد ولی افتخاری است برای من خدمتگزار و جامعه ما.

چشم انداز: با تشکر و امید موفقیت‌های بیشتر.

بولتن خبری انجمن کلیمیان تهران

ضبط و اجرای برنامه پسح از طرف شبکه اول سیمای جمهوری اسلامی ایران

شنبه ۲۲ فروردین ماه واحد ضبط سرپرستی سیمای جمهوری اسلامی (شبکه اول) در کنیسای حکیم (پیمان) حضور یافتند و برنامه مخصوص «پسح» ضبط و برای پخش در شب و روز پسح آماده شد.

در این مراسم سفره مخصوص پسح «سدر» در فضای کنیسا گسترده شد و چند خانواده یهودی و نماینده کلیمیان تهران حضور داشتند.

با تشکر از مسئولین سیمای جمهوری اسلامی و همه کسانی که در اجرای این برنامه همکاری نمودند و مخصوصاً مسئولین کنیسای حکیم امیدواریم هر سال بهتر از سال‌های گذشته بتوانیم «پسح» و پیام آن را به گوش همکیشان عزیز و ملت ایران و همه مردم شریف جهان برسانیم.

شرکت وسیع کلیمیان ایران در مراسم درگذشت مرحوم حاج سید احمد خمینی

در فاصله انتشار دو شماره اخیر بولتن انجمن کلیمیان، ملت ایران فرزندی عزیز و مبارزی سخت کوش و انسانی ارزشمند، روحانی مؤمن و متدین و یادگار امام حضرت حجت الاسلام سید احمد خمینی را از دست داد و مردم در غم عزیز از دست رفته خود عزادار و گریان شدند.

نمایندگان جامعه کلیمیان ایران در مراسم تدفین و ترحیم و بزرگداشت مرحوم حاج سید احمد خمینی به طور فعال و دسته جمعی شرکت کردند و به خانواده گرامی حضرت امام احمد و فرزندان آن مرحوم و رهبر معظم انقلاب و سایر مسئولین نظام تسلیت گفته و مراتب همدردی جامعه کلیمیان ایران را اعلام نمودند.

بازسازی مجتمع کوروش آغاز شد

انجمن کلیمیان تهران تعمیرات اساسی و بازسازی مجتمع کوروش که یکی از بزرگ‌ترین واحدهای جامعهٔ کلیمیان ایران است را آغاز کرد. در این مرکز کنیسای کوروش و تالار محبان و کتابخانه مرکزی و دفتر باشگاه کیپور قرار دارد.

در سال‌های اخیر به دلیل کمبود امکانات مالی توجه و دوباره سازی بعضی از قسمت‌های مجتمع کوروش امکان پذیر نشد.

هیأت مدیره انجمن کلیمیان تهران اخیراً با صرفه جویی‌های فراوان و کمک‌های مردم اعتبار لازم برای بازسازی این واحد بزرگ را فراهم نمود و کار اجرایی آن را از ماه گذشته آغاز کرد.

تجهیز قسمت‌های مختلف مجتمع به سیستم گرما و سرما، دوباره سازی کامل تالار محبان احداث سالن‌های اجتماعات کوچک تر و تغییر وضع پله‌ها و روکار بنا و سایر اقدامات لازم طرح کلی این پروژه است که امیدواریم حداکثر تا پایان خرداد ماه جاری آن را به اتمام برسانیم.

اطلاعیهٔ گروه پارادایس



گروه جوانان پارادایس هر چهار شنبه شب در محل *850 S. Robertson in Los Angeles*
مابین خیابان های ویلشر و المپیک در ساعت ۸ شب جلسه دیدوبازدید، سخنرانی
و پذیرائی برای مجردین یهودی دارد. ورود آزاد.

این جلسه تا ساعت ۱۱ شب ادامه دارد.

تلفن (۳۱۰) ۶۵۲-۶۵۹۳ (۸۱۸) ۳۴۵-۶۰۹۰

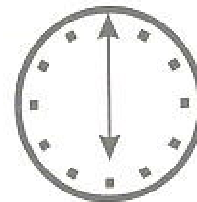
افتتاح کنیسا و بیت میدراش نتن‌ا-لی

با کمال خوشوقتی و افتخار افتتاح کنیسا و بیت میدراش نتن‌ا-لی واقع در شماره ۸۵۰ خیابان رابرتسون جنوبی، بین خیابانهای ویلشر و المپیک در شهر لوس آنجلس را به اطلاع عموم همکیشان محترم میرساند. تاسیس این کنیسا برای کمک به هزینه مدرسه نتن‌ا-لی واقع در ولی میباشد.

مدرسه نتن‌ا-لی
7350 Reseda Blvd.
Reseda, CA 91335
(818) 345-6090

کنیسا و بیت میدراش نتن‌ا-لی (ولی)
18043 Tophan Street
Reseda, CA 91335
(818) 345-6090

کنیسا و بیت میدراش نتن‌ا-لی(لوس‌آنجلس)
850 S. Robertson Blvd.
Los Angeles, CA 90035
(310) 652-6593



هر روز ساعت ۶ بعد از ظهر
جلسه تفسیر کتاب برشیت (آفرینش) در
بیت میدراش نتن‌ا-لی در لوس آنجلس
برقرار است.

اخبار سازمانها

مجتمع فرهنگی ارتص

۱ - در پی فاجعه بمب گذاری در ساختمان فدرال اوکلاهماسیتی، مجتمع فرهنگی ارتص طی اطلاعیه‌ای که از رادیو ۲۴ ساعته صدای ایران پخش شد، مراتب تأسف و تأثر اعضای مجتمع را از وقوع این رویداد مهیب و عمل ناجوانمردانه ابراز داشته و به بازماندگان آن فاجعه و ملت نجیب و میزبان آمریکا تسلیت گفت -

ضمناً دو تلگرام تسلیت به ترتیب برای فرماندار کل و شهردار اوکلاهما مخابره شد.

۲ - روز چهارشنبه ۱۹ آوریل ۱۹۹۵ مقارن با روز پنجم عید پسح ۵۷۵۵، کمیته بانوان وابسته به مجتمع فرهنگی ارتص یک برنامه ویژهٔ نهار موعدی با سرو غذای کاشر مخصوص پسح برگزار نمود که حدود ۶۰ نفر از سالمندانی که در خانهٔ سالمندان لوس آنجلس و ولی سکونت دارند همراه با حدود ۲۵۰ نفر افراد دیگر در آن شرکت نمودند. افراد سالمند طی برنامه‌ای که از قبل تنظیم شده بود با اتوبوس مخصوصی حدود ساعت ۱۱ بامداد به محل مجتمع آورده شدند و پس از صرف نهار و تماشای برنامه‌های سرگرم کننده همراه با موزیک حدود ساعت ۴ بعد از ظهر با خاطره‌ای خوش و با همان نظم و ترتیبی که به محل مجتمع آمده بودند به خانه‌های خود بازگشت داده شدند. عکس‌های زیر خاطره‌ای از آن روز فراموش نشدنی را نشان می‌دهد:

۳ - روز شنبه ۶ ماه می از ساعت ۹ بعد از ظهر فیلم جهاد در تالار مجتمع فرهنگی ارتص به نمایش گذارده شد و پیرو آن یک فیلم اسرائیلی نیز به نظر بینندگان رسید که مورد توجه همگان قرار گرفت.



۴ - بمناسبت چهل و هفتمین سالروز استقلال اسرائیل، یک دید و بازدید همگانی و جشن مفصل همراه با پذیرایی در مجتمع فرهنگی ارتص برگزار شد. در این جشن که از ساعت ۶ بعد از ظهر آغاز شد و تا حدود ساعت ۱۲ شب ادامه داشت، قریب ۲۰۰۰ نفر از همکیشان ارجمند، از جوان و سالمند در آن شرکت داشتند

۵ - طبق برنامه‌ای که از سه ماه قبل پیش بینی و اعلام شده بود، خواننده معروف و مردمی امید در سه شنبه ۲۳ ماه می از ساعت ۸ بعد از ظهر یک برنامه کنسرت در تالار مجتمع فرهنگی ارتص برگزار نمود و مرد هزار چهره هوتن نیز در این برنامه شرکت داشت.

۶ - هئیت مدیره مجتمع فرهنگی ارتص طی تصمیمی که در یکی از جلسات اخیر خود اتخاذ نموده، بدین وسیله به اطلاع کلیه سازمان‌های یهودی غیر انتفاعی فعال در لوس آنجلس می‌رساند که در صورت تمایل می‌توانند یک نماینده به عنوان ناظر در جلسات ماهانه هئیت مدیره بفرستند. دفتر مجتمع فرهنگی ارتص تلفن۳۰۳-۹۳۰۳-۳۴۲ (۸۱۸)

۷ ـ کلاس‌های ویژه آماده شدن برای امتحان ***CITIZENSHIP*** در محل مجتمع فرهنگی ارتص بطور رایگان دایر خواهد شد و تاریخ دقیق آغاز این برنامه‌ها و ساعات و روز آن بزودی به اطلاع عموم خواهد رسید.

۸ ـ کمیته بانوان وابسته به مجتمع فرهنگی ارتص برنامه ماههای ژوئن و ژوئیه فعالیت‌های خود را به شرح زیر به استحضار عموم می‌رساند:

سه شنبه ۶ ژوئن: برنامه نهار ماهانه با شرکت سخنران مهمان آقای داود رمزی و با هنرمندی خوانندهٔ معروف سپیده.

سه شنبه ۱۳ ژوئن: کلاس آگاهی و ورزش آرتروز از ساعت ۱۱ تا ۱۲ بامداد.

چهارشنبه ۱۴ ژوئن: سمینار دکتر پرویز خانخانیان ویژهٔ زوج‌های جوان از ساعت ۸ بعد از ظهر ـ **موضوع سمینار:** عشق و بقاء ازدواج.

چهارشنبه ۲۱ ژوئن: تور یکروزه به شهرهای **دل مار و تیوانا.**

سه شنبه ۴ ژوئیه: برنامه نهار ماهانه با سخنرانی آقای دکتر سلیمان حکیمی و هنرمندی خوانندهٔ محبوب آقای علی صادقی.

پنجشنبه ۶ ژوئیه: شرکت در برنامه بسیار جالب و دیدنی: «**باله سلطنتی دریاچه قو**» در موزیک سنتر در ***"DOROTHY CHANDLER "PAVILION*** برای اطلاعات بیشتر دربارهٔ این برنامه با دفتر مجتمع فرهنگی ارتص تماس حاصل فرمایید.

سه شنبه ۱۱ ژوئیه: کلاس ورزش آرتروز از ساعت ۱۱ تا ۱۲ بامداد.

چهارشنبه ۱۹ ژوئیه: سمینار دکتر پرویز خانخانیان ـ دنباله برنامه ۱۴ ژوئن.

سه شنبه ۲۵ ژوئیه: فیلم سینمایی و برنده چندین جایزه اسکار: **شیندلر لیست** ـ آغاز برنامه رأس ساعت ۸ شب ـ و به دنبال فیلم، برنامهٔ بینگوی تفریحی.

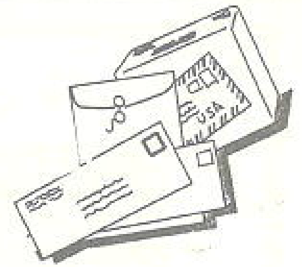
دوشنبه ۳۱ ژوئیه: تور یکروزه به مقصد سانتا باربارا و سالونگ و دیدار از بزرگترین ***FACTORY OUTLET*** شهر سالونگ.□

سازمان بانوان یهود ایران مقیم کالیفرنیای جنوبی

تور جالب و استثنایی و خاطره انگیز، دیدار از ***Santa Barbara,*** ***Hearst Castle*** و ***Solvang*** به مدت دو روز با اتوبوس دولوکس.

برای اطلاعات بیشتر و رزرو جا لطفاً با خانم نیزت خلیلی ۱۹۳۹-۳۱۹-۳۱۰ تماس حاصل فرمایید.

نوشته : جمشید نوائین ـ لس آنجلس ـ کالیفرنیا ـ بیستم آوریل ۱۹۹۵
تلفن : ۳۷۵۶ ـ ۴۷۰ (۳۱۰)
فکس : ۴۵۴۳ ـ ۷۴۶ (۲۱۳)



هیئت تحریریه مجله پیوند ـ اسرائیل

بدین وسیله تهیه و انتشار مجله پیوند را به هیئت تحریریه و نویسندگان و کلیه فعالین محترم مجله تبریک و تهنیت عرض مینمایم.

در شماره هفتم مجله پیوند در صفحه «پاسخ به نامه‌های خوانندگان» اشاره‌ای به «صندوق ملی» توسط آقای دانیال راسخ شده بود و نویسنده در نهایت بی اطلاعی اظهار نظر کرده بودند که تشکیل «صندوق ملی» در تهران فقط مورد بحث و گفتگو قرار گرفته و هرگز جامه عمل بخود نپوشاند. مسلماً این اظهار نظر ناشی از عدم آگاهی نویسنده در مورد «صندوق ملی تهران» میباشد زیرا با کوچکترین تحقیق و کسب اطلاع از سایر افراد پی میبردند که «صندوق ملی» نه فقط برقرار گردید بلکه منظم ترین، موثرترین سازمان خیریه اجتماعی بود که در طی قرون گذشته نظیر آن در جامعه یهودی ایران کمتر دیده شده بود.

نظر به فعالیتهایی که دراین سازمان داشتم و همچنین برای روشن شدن ذهن نویسنده و سایر افرادی که در دوران فعالیت «صندوق ملی» در تهران و یا در ایران زندگی نمیکردند لازم میدانم مراتب ذیل را بطور خیلی خلاصه برای درج در مجله پیوند برایتان ارسال دارم.

«صندوق ملی» یک کادر اداری موظف و متخصص با روشهای صحیح اداری در ساختمان اداری بسیار مجهز در خیابان آشیخ هادی تهران تهیه و تدارک دیده بود که وصول حق عضویت ها و پی گیری فعالیت کمیته‌های فعال و تصمیمات آنهارا اجراء و به ثمر میرساند.

«صندوق ملی» از صورت یک سازمان گام فراتر نهاده بود و بتدریج بصورت یک نهضت فراگیر سازمان دهی جامعه درآمده بود و توانست تغییر و تحول بنیادی در زندگی اجتماعی یهودیان تهران ایجاد نماید. در آن زمان که اساس سازمانهای اجتماعی ما در گتوهای سنتی و محله‌ها که سابقه بیش از دوهزار ساله داشتند فرو ریخته بودند، لزوم ایجاد سازمان نوینی که منطبق با پخش جغرافیایی جامعه و جابجایی مداوم آنان باشد را ایجاب مینمود و بنیانگزاران صندوق ملی بفراست این مطلب را دریافته بودند.

بیش از مدت نیم قرن در جامعه یهودی ایرانی یعنی از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم از ایجاد «صندوق ملی» بعنوان یک راه حل نهایی برای حل مشکلات جامعه سخن ها گفته شده بود و آرزوی ایجاد «صندوق ملی» در اعماق ذهن همه شیفتگان امور اجتماعی بصورت یک طلسم و یک مشکل حل نشدنی باقیمانده بود تا جایی که پس از تشکیل آن هم برای کسانیکه زحمت تحقیق و مطالعه و تجسس و دخالت در امور اجتماعی را بخود نمیدهند، هنوز باور آن مشکل مینماید.

با تمام مشکلاتی که برای ایجاد «صندوق ملی» در راه بود یکی از مردان کاردان و باتجربه جامعه ما بنام دکتر حشمت الله کرمانشاهچی با فداکاری و همکاری و همپایی بیش از یکصد تن زنان و مردان شایسته و علاقمندان به امور

اجتماعی جامعه با یک کادر اداری منظم و موظف «صندوق ملی» را طراحی و سازماندهی و اجراء کردند و تمامی این افراد سالهایی از بهترین ایام عمر خود را برای این امر مهم ایثار نمودند .

بزرگترین موفقیت «صندوق ملی» این بود که از حدود ۹۰۰۰ خانواده یهودی که در تهران زندگی میکردند تعداد ۵۰۶۴ خانواده عضویت صندوق ملی را پذیرفته و برای اولین بار در تاریخ یهودیان ایران حق عضویت سالانه خود را پرداخت مینمودند و با صحیح ترین روشهای عضویت و شرکت در امور خیریه که در کشورهای مترقی جهان متداول بود آشنا میشدند ، بعلاوه در کلیه و یا قسمتی از فعالیتهای «صندوق ملی» نیز شرکت نموده و خود را در امور اجتماعی خود سهیم میدانستند و عملاً جامعه پراکنده در نقاط مختلف تهران با یک «آرمان ملی» و یک سازمان اجتماعی فعال متشکل شده و همبستگی و موقعیت اجتماعی ممتاز خود را در جامعه بزرگ ایران بدست آورده بودند .

«صندوق ملی» توانست حیثیت و موقعیت جامعه یهودی ایرانی را که بعلت استفاده از کمکهای موسسات یهودی جهانی بصورت یک جامعه فقیر و عقب افتاده شناخته شده بود به نحو بارزی بالا برده و در میان جامعه جهانی یهود مو قعیت مناسب تری برای یهودیان ایرانی کسب نماید . بدین ترتیب که «صندوق ملی» توانست در عرض مدت بسیار کوتاهی کلیه سازمانهای داخلی جامعه را بخودکفایی رسانده و با نظم و ترتیب خارق العاده کلیه درآمدهارا در یک مرکز جمع آوری نموده و بر مبنای بررسی اولویت ها بودجه هر سازمانی را منطبق با احتیاجاتش تامین نماید .

«صندوق ملی» موفق گردید که با پشتیبانی کامل از یکی از سازمانهای وابسته بخود بنام «انجمن مدارس کورش» دبستانها و دبیرستانهای کورش را نوسازی نموده و سطح تحصیلی دانش آموزان این مدارس یهودی را به درجه والا برساند و از نقطه نظر درجه بندی ساختمانی و تجهیزات و بنا در زمره یکی از پیشرفته ترین و مدرن ترین مدارس تهران قرار دهد .

«صندوق ملی» موفق شد با پشتیبانی کامل از یکی از سازمانهای وابسته خود بنام «سازمان بانوان هاتف» اولین «خانه پیران» را با تاسیسات و بنای لازم در سطح پانسیونهای مدرن تهران طراحی و ایجاد نماید که پیران و سالمندان جامعه در آنجا نگهداری و تغذیه شوند و پس از انقلاب نیز که بسیاری از سالخوردگان جامعه نتوانستند بهمراه خانواده‌های خود ایران را ترک کنند دراین خانه زندگی میکنند و هنوز هم بصورت پایگاه سالمندان ما بخدمت خود ادامه میدهد .

«صندوق ملی» موفق شد که برای نخستین بار ملک مناسبی برای «خانه جوانان» واقع در خیابان مشتاق مقابل دانشگاه تهران خریداری و کلیه وجه آنرا بمبلغ ۱۱/۰۰۰/۰۰۰ ریال راساً بپردازد و بدین ترتیب محل متناسب برای فعالیت جوانان یهودی فراهم آورد و به همبستگی هرچه بیشتر جوانان یهودی کمک نمود و هم‌اکنون نیز خانه جوانان یهودیان ایرانی به فعالیت خود در تهران ادامه میدهد .

«صندوق ملی» با انتشار مجله ماهیانه و نشریات متعدد هفتگی ، جامعه را درجریان امور و مسائل روز قرار داده و از این راه خدمات ارزنده‌ای بجامعه مینمود .

«کانون خیرخواه» که بعلت عدم نوسازی و فقدان سرمایه در گردش و درآمد کافی باوجود کمکهای بسیار اداره امریکن جوینت رو به تحلیل میرفت و در ارزشیابی بیمارستانی با خطر تعطیل اجباری از طرف وزارت بهداری روبرو شده بود با برنامه ریزی صحیح از طرف «صندوق ملی» در عرض مدت کوتاهی تجدید سازمان و نوسازی گردید بطوریکه بیمارستان کورش کبیر و کانون خیرخواه

به لحاظ مالی به خودکفایی کامل رسیده و بصورت یکی از بیمارستانهای سطح بالای تهران درآمد و این سازمان که روزگاری با همت مردان خدمتگزار و صدیق جامعه بنا شده بود به بقای خود ادامه داد و در جریان انقلاب ایران نیز بصورت یک مرکز مهم اتکای جامعه درآمد.

یکی دیگر از خدمات ارزنده «صندوق ملی» ایجاد خانه انصاف بود که تحت عنوان «کمیته حل اختلاف» مشغول فعالیت بود و توانست تعداد زیادی از پرونده‌های دعاوی خانوادگی یهودیان را که سالیان دراز در وزارت دادگستری معوق مانده بود حل و فصل نماید و تا جایی پیش رفت که آرای این کمیته در محاکم مورد استناد شرعی دادگاههای دولتی قرار میگرفت.

«صندوق ملی» با برگزاری گردهمایی ها و جشنها و مجالس خانوادگی منطقه‌ای، افراد جامعه را با یکدیگر نزدیک میکرد و غرور ملی و همبستگی و انسجام افراد جامعه را به شکل محسوسی بالا برد و وابستگی جامعه را به یهودیت بطور اعم و با کشور اسرائیل به طور اخص تقویت نمود.

امیدوارم خوانندگان مجله پیوند با قرائت این مطالب که بخش کوچکی از فعالیتهای «صندوق ملی» بود به اهمیت فعالیتهای این سازمان پویا و ارزشها و تحولاتی که ایجاد نمود پی ببرند و اضافه میکنم که «صندوق ملی» برنامه‌هایی برای تقویت مبانی تعلیم و تربیت یهودی در سطح دانشگاه را طرح ریزی نموده بود و در تکاپوی ایجاد یک دانشکده معلومات عمومی با رشته‌های تدریس و تحقیق فلسفه یهودیت و تاریخ یهودیان ایران بود و همچنین در طرح وبرنامه ریزی و ایجاد مرکز یهودیت تهران "JEWISH CENTER" در شمال تهران در زمینی بمساحت بیست وپنج هزار متر مربع بود و مراحل ثبت و تهیه ملک و طرحهای ساختمانی هر دو برنامه در شرف اجراء بود که با وقوع انقلاب درایران متوقف گردید.

به اعتقاد اینجانب فعالیتهای «صندوق ملی» نه فقط اساسی و بنیادی بوده بلکه دوران فعالیت «صندوق ملی» درتاریخ اجتماعی یهودیان ایران جای درخشانی را خواهد داشت چراکه خوشبختانه تا این زمان ارگانهایی که «صندوق ملی» ایجاد و یا پشتیبانی و یا تجدید سازمان نموده همچنان در خدمت جامعه یهودیان ایرانی درتهران باقی میباشند و همچنین زنان و مردان شایسته و با ایمانی که در تحقق و تکامل و فعالیتهای «صندوق ملی» شرکت کرده بودند با استفاده از خصوصیات خیرخواهانه خود و با استفاده از تجارب سازمانی که در دوران «صندوق ملی» کسب نمودند امروز نیز نقش فعال و یا مدیریت و رهبری بخشی از سازمانهای اجتماعی یهودیان ایرانی را درکشورهای مختلف جهان بعهده دارند.

چنانچه خوانندگان محترم آن مجله نیاز به هرگونه اطلاعات بیشتر داشته باشند لطفاً تلفن من را در اختیارشان قرار دهید خوشحال خواهم شد که بشکل بسیط و دقیق با مدارک دراختیارشان قرار دهم



انجمن دوستداران آکادمی عبری تورت حئیم تقدیم میکند :

Torat Hayim Live Telethon

Sunday June 18, 1995- 10:00 AM - 2:00 PM, Chanel 18 (KSCI)

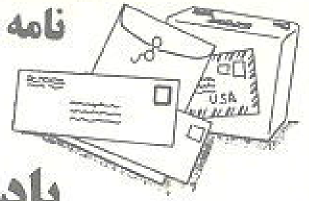
دومین برنامه زنده تلویزیونی

به مدت ۴ ساعت

ازساعت ۱۰ صبح الی ۲ بعدازظهر

یکشنبه ۱۸ جون ۱۹۹۵ – ازکانال ۱۸ (KSCI)





نامه وارده

خاطره‌هایی از سوفر فروزان
نیویورک

یادی از نمایشی قدیمی بنام صندوق ملّی!

چه آسان و ساده می‌توان در فضای غربت برای خود افتخار و اعتبار کسب کرد.

دوری از وطن سبب شده است که بعضی از اشخاص برای خود گذشته درخشان و تاریخچه افتخار آمیز بسازند. مثلاً فلان آقا که حتی دیپلم متوسطه هم ندارد عنوان دکتر، مهندس یا متخصص و کارشناس برخود می‌گذارد. یا در امور اجتماعی که جز ریاست طلبی، شهرت خواهی، تکبر و زیان زدن به اجتماع کاری نکرده‌اند خود را قهرمان نکوکاری و پهلوان خدمات اجتماعی جلوه می‌دهند.

به خوبی و آشکارا می‌بینیم یا می‌شنویم، اشخاصی دون کیشوت وار، که در عالم خیال غولها و دیوها را از پا در می‌آورند، با انتشار آگهی‌ها، رسالات، عکس‌ها و صحنه تشریفات کاذب، در مجالس و محافل تشریفاتی بدون هیچ گذشته روشنی، خود را در هیبت قهرمانان تاریخی و اجتماعی معرفی می‌کنند، و اکثریتی نا آگاه و تازه کار یا جوان که خاطره‌ای از گذشته ندارند، تصور می‌کنند که این قهرمانان مقوائی راست می‌گویند و بر حسب خصلت، و تمایل غلطی که هر کس سعی می‌کند خود را به مرکز قدرت نزدیک کند، عده‌ای ناآگاه تحت تأثیر جلوه‌های تو خالی قهرمانان دروغین به دور آن قهرمان حلقه می‌زنند و به تصور اینکه «علی آباد هم دهی است» این ناآگاهان سبب می‌شوند که آن قهرمان دروغین از خود بُتی بسازد و خود را قهرمان ملّی، رهبر، صاحب مقام و صاحب گذشته پر ثمری جا بزند. اگر هم یک یا چند نفر آگاه وجود داشته باشند که بدانند «یارو یعنی قهرمان دروغین» چیزی در چنته ندارد، آنچه ادعا می‌کند درست نیست، در دل می‌خندد ولی شهامت ابراز دانستنی‌های خود را ندارند و سکوت می‌کنند.

امروز میدان اجتماعی ما در غربت، دور از وطن، میدان نمایش این قبیل پرده‌های تو خالی، بی بنیاد و بی پایه شده است. نتیجه کار و خدمت ادعائی هر فرد یا گروهی گواهی است بر درستی یا نادرستی آن فرد یا گروه.

امروز اغلب گردانندگان سازمان‌ها با تکیه بر گذشته خود طلب اعتبار می‌کنند، یا می‌کوشند با یادآوری گذشته خود آهن ربای جذب کننده‌ای برای جذب و کشاندن افراد به دور خود یا به دور سازمان خود بسازند. یکی از آن ادعاها که نامهٔ «لاف در غریبی است یادآوری تأسیس «صندوق ملی» در تهران می‌باشد.

علاوه بر اینکه وجود **«صندوق ملی»** یک ضرورت اجتماعی در اثر جبر زمان و شرایط روابط دستجات با مردم بود، ثمرهٔ اندیشهٔ افرادی روشن بین و مبارز اجتماع آن روز بود که در احوال و بینش صادقانه‌ای، پس از تهیه آماری از اعانات مردم و نبودن یک مرکز اداره کننده در سال‌های بین ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۰ در یکی از نشریات آن زمان مشروحاً پیشنهاد شده بود.

درست به خاطر ندارم نام آن نشریه چه بود و پیشنهاد کننده چه کسی بود ولی به یاد دارم با چاپ یک کاریکاتور بر روی جلد یک مجله‌ای که توسط جوانان یهودی منتشر می‌شد، و چاپ جدولی که در آن تعداد کنیسا، تعداد سازمان‌ها و میزان تقریبی درآمد، که از طریق اعانات به دست می‌آمد، نوشته شده بود، سوآل شده بود که با آن منابعی که هر ساله مبالغ هنگفتی از مردم دریافت می‌کنند، آن مبالغ به کجا می‌رود و چرا آن درآمدها در یک جا به نام صندوق ملی جمع آوری نمی‌شود؟

پس از توضیح کافی نوشته شده بود اگر جمع آن اعانات در یک جا متمرکز شود می‌توان با تأسیس مراکز اقتصادی و صنعتی سالیانه منافعی به دست آورد که به مصرف رفع احتیاجات اجتماعی، کمک به مدارس، کمک به بینوایان، کمک به بهداشت عمومی و بیمارستان‌ها شود.

پیشنهاد صندوق ملی که در آن زمان وارد اندیشه مردم شده بود بعدها به دنبال رابطه مؤسسه **«جوینت آمریکائی»** باکانون خیرخواه و کمکهای آن به کانون مذکور بر حسب تعهدی که قبول کرده بود، و مداخله انجمن کلیمیان وقت و تقاضای روز افزون (که خود داستان

دیگری است) جوینت با اتخاذ سیاست دیگری زمینه تأسیس صندوق ملی را فراهم کرد و اجرای آن را بر انجمن کلیمیان تحمیل نمود.

سیاست جوینت بر این اساس بود که دریافته بود یهودیان ایرانی که با شرایط مساعد اقتصادی و رفاهیت کامل اجتماعی روبرو هستند برای امور داخلی خود احتیاجی به کمک غیر ندارند. با بودن سرمایه داران و مردان با تجربه اقتصادی به خوبی می‌توانند خود را اداره کنند. لذا طرح ایجاد صندوق ملی را پیشنهاد کرد که در برگیرنده کلیه مسئولیت‌های اجتماعی باشد.

باین معنی که صندوق ملی عهده‌دار جمع آوری و تمرکز کلیه درآمدهای اجتماعی باشد سپس از محل درآمدها جوابگوی پرداخت کلیه هزینه‌ها و نیازهای جامعه از قبیل هزینه‌های آموزشی، بهداشتی، خیریه و غیره باشد.

در ابتدا در موقع جنگ جهانی دوم که بر حسب نیاز و رسیدن به بی‌نوایان و کمک به بهداشت آنها **کانون خیرخواه** به همت عده‌ای جوان فداکار به وجود آمده بود، پس از مدتی حمایت مؤسسه خیریه جوینت را به سوی خود جلب کرد.

آمریکن جوینت فقط به منظور کمک بهداشتی و توسعه کانون خیرخواه حاضر به همکاری شد. در زمان تصدی و مسؤلیت نگارنده روابط بسیار صمیمی و حس تفاهم در اثر ارائه صداقت و امانت برقرار بود. باین علت آمریکن جوینت سعادتمندانه تعهدات خود را اجرا می‌کرد. ضمن عقد قراردادی برای ادامه دریافت کمک از آمریکن جوینت نگارنده پیشنهاد داد و در قرارداد ذکر شد. «هر سال ده در صد از میزان کمک‌های آمریکن جوینت کم شود» و به جای آن از محل کمک‌های داخلی جبران شود. چنین پیشنهادی نوعی دوراندیشی بود زیرا مشخص بود که ممکن است در اثر تغییرات سیاسی، روزی آمریکن جوینت کمک بهداشتی خود را قطع کند. در چنان پیش آمدی اگر موجودیت کانون خیر خواه متکی بر کمک جوینت می‌بود و کمک قطع می‌شد، در آینده چه مصیبتی به وجود می‌آمد؟ لذا پیش بینی شد که با اتخاذ تصمیم کم کردن ده در صد در سال از محل منابع داخلی کانون پا بر جا بماند.

دخالت انجمن کلیمیان وقت و آشنا شدن آن انجمن با مقررات آمریکن جوینت و تصور انجمن کلیمیان بر اینکه آمریکن جوینت یک چشمه زاینده درآمد دائمی است، در زمان تأسیس صندوق ملی در صدد برآمد که کلیه کمک‌های آمریکن جوینت را خود دریافت کنند و پرداخت سهم کمک به کانون خیرخواه را خود به عهده گیرد. که از آن طریق هم درآمدها را تصاحب کنند و هم استقلال و خود آقایی کانون خیرخواه را از بین ببرد که از این طریق انجمن کلیمیان به وسیله صندوق ملی توانسته باشد کلیه سازمان‌ها و دسته‌جات فعال اجتماعی را در زیر چتر حاکمیت خود درآورد.

در آغاز تأسیس صندوق ملی که در پوشش از تبلیغات تمام توجهات را به سوی خود جلب کرده بود، امریه‌ای صادر شد که **اولاً** کلیه سازمان‌های موجود یا منحل شود یا تحت کنترل و حمایت صندوق ملی قرار گیرند. **ثانیاً** هیچ سازمانی حق ندارد برای تهیه بودجه خود دست به اقدامی بزند مثلاً جشنی بر پا کنند، یا مستمری از مردم دریافت کنند. کلیه فعالیت‌ها در این زمینه انحصاراً باید در دایره قدرت و حاکمیت صندوق ملی قرار گیرد. **صندوق ملی با فلج کردن و متوقف نمودن کلیه فعالیت‌های اجتماعی سازمان‌ها و به تصور متمرکز کردن همه آنها در تحت فرمان یک مرکز فرماندهی و یک دستگاه رهبری تشکیل شد.**

تشکیل آن در یک جو پر هیاهو و پر سر و صدا (ولی به مصداق آفتابه لگن هفت دست و شام و نهار هیچی) اعلام گردید. در جریان تأسیس و برنامه ریزی از لحاظ ارتباطی که جبراً کانون خیرخواه با صندوق ملی یافته بود، نگارنده که در کانون خیرخواه عهده‌دار مسؤلیتی بودم در محل دفتر صندوق واقع در انتهای خیابان شاه حضور یافتم و از نظر تجربیات ارزنده چندین ساله‌ای که در اداره و پیشبرد امور کانون داشتم تصمیم گرفتم با صندوق ملی همکاری کنم و تجربیات خود را در اختیار آن مؤسسه تازه کار و اداره کنندگان کم تجربه آن قرار دهم.

کانون خیرخواه در آن موقع دارای آرشیوی منظم و بایگانی مرتب بود که اسم کلیه کسانی که ماهیانه یا سالیانه به کانون کمک می‌کردند با جزئیات و نشانی و مبلغ ثبت و نگهداری می‌شد که در حد خود یک مجموعه منظم آماری بود که در عین حال به منزله یک رشته ارتباطی صمیمانه بین طبقات مردم و کانون خیرخواه شناخته می‌شد.

برای سهولت کار به صندوق ملی پیشنهادی دادم. کانون خیر خواه در دایره موجودیت خود دارای آماری دقیق از مشخصات جامعه یهودیان تهران است. سایر سازمان‌ها و انجمن‌های منطقه‌ای که هر یک

گیرنده اعانه و کمک از مردم هستند نیز دارای آماری هستند. بهتر است صندوق ملی این آمارها را از سازمان‌های موجود کانون خیرخواه بگیرد، از روی آن‌ها حساب کنند افراد جامعه که اعانه دهنده هستند، هر یک در سال به چند سازمان کمک می‌کنند و جمعاً چه مبلغ می‌پردازد. اعانات پرداختی هر یک را در سال جمع کنند چه مبلغ می‌شود. صندوق ملی چند در صدی بر آن بیافزاید. سپس با اعلام موجودیت خود طی نامه‌ای به هر یک از اعانه دهندگان اعلام کنند که سالیانه فلان مبلغ کمک خود را به صندوق ملی بپردازد و هر سال نیز در صدی به آن بیافزاید.

به این ترتیب زمانی که مردم مشاهده کنند در سال فقط یک مرتبه به آن‌ها مراجعه می‌شود و همه روزه تقاضا کنندگان مزاحم آن‌ها نمی‌شوند، این مقررات را با جان و دل می‌پذیرند. بعد از آن رسیدگی کنید، عده بسیاری هستند که در سال کمترین مبلغی کمک نکرده‌اند. می‌توانید آن‌ها را نیز متعهد کنید. با داشتن توضیحات و راههائی دیگر. هنوز بیانات نگارنده تمام نشده بود که در برابر این پیشنهادات تجربه شده در یک حالت پر نخوت و آمرانه از سرپرست صندوق ملی چنین جواب شنیدم!

«آقا شما چه می‌فرمائید. سیستم شما قدیمی است. سیستمی که ما پیاده کرده‌ایم و سازمانی که ما برای صندوق ملی داده‌ایم در نوع خود در دنیا بی نظیر است. نه فقط از سازمان‌های اروپایی بلکه از سازمان آمریکایی هم جلوتر و کامل‌تر است. ما حساب کرده‌ایم که اشخاص خیری هستند که

۵۰ نفر از آنها در سال هر یک یکصد هزار توامان خواهند پرداخت.
۱۰۰ نفر از آن‌ها در سال هر یک پنجاه هزار تومان خواهند پرداخت.
۲۰۰ نفر از آن‌ها در سال هر یک ۲۵ هزار تومان خواهند پرداخت.
۳۰۰ نفر از آن‌ها در سال هر یک ۱۵ هزار تومان خواهند پرداخت.
۴۰۰ نفر از آن‌ها در سال هر یک ۱۰ هزار تومان خواهند پرداخت.
۵۰۰ نفر از آن‌ها در سال هر یک ۵ هزار تومان خواهند پرداخت.

که جمع مبلغ پیش بینی شده در سال به چندین ده میلیون تومان می‌رسد. ما این رویه پیشرفته را رها کنیم بیائیم با در دست گرفتن کشکول گدائی سیستم کهنه شما را پیاده کنیم».

با داشتن نظریات و راههای عملی دیگر که به تجربه آزمایش شده و اجرا شده بود در برابر جواب رویائی سرپرست صندوق ملی دانستم آنکه بر اسب غرور و خودپسندی سوار است سرمست جولان اندیشه‌های بلند پردازی خود است و نمی‌داند که با خیال و رؤیا نمی‌شود بنائی ساخت. بدون بحث آنها را در خواب خوش دنیای افکار خامشان نهادم و مجلس را ترک کردم.

ولی پس از مدتی که در اثر کار شکنیها و عدم اجرای تعهد صندوق ملی نسبت به کانون خیرخواه از اداره کانون استعفا دادم و آنرا تحویل انجمن کلیمیان دادم، باکمال تأسف پس از یک سال در صحنه اجتماع کوس ورشکستگی صندوق ملی زده شد. یعنی در یک شب شبات در کنیسای ابریشمی که محل تجمع بزرگ‌ترین اجتماع ما بود، اعضای صندوق ملی با پریشانی حال و تضرع از مردم استمداد کردند و همان کشکول گدائی را بدست گرفته و ناله کنان گفتند صندوق ملی سرمایه‌ای ندارد که هزینه‌های فردای کانون خیرخواه را بپردازد و چاره کار را از مردم ناآگاه خواهان شدند! با ناله و التماس می‌گفتند کانون خیرخواه که ماهی ۱۴۰ هزار تومان هزینه آن است که برای فردای آن صندوق ملی دیناری در صندوق ندارد.

کسی نپرسید، آنهائی که ادعا می‌کردند صندوق ملی‌شان بر پایه‌ای بنا شده که پیشرفته‌تر از سازمان‌های اروپا و آمریکا است، آنهائی که با تفرعن و نخوت مدعی بودند با تشکیلات نو ظهور خود می‌توانند در سال ده‌ها میلیون تومان اعانه دریافت کنند، چطور شد که سائل به کف کشکول گدائی را به دست گرفته و به کنیساها رو آوردند و رهائی از بن بستی که خود از سر غرور و نادانی فراهم کرده بودند را از مردم بی اطلاع که کمترین خبری از کم و کیف و چگونگی صندوق ملی دخالتی نداشتند، طلب می‌کردند.

تضرع و ناله نمایندگان صندوق ملی چنان از سوز دل بود که جناب آقای حاخام یدیدیا تحت تأثیر آن تهی دستی به نگارنده که مدت‌ها متصدی اداری کانون خیرخواه بودم و با وجود توسعه روز افزون سازمان کانون خیرخواه، عسرت و مضیقه‌ای مانع فعالیت و پیشرفت برنامه‌های آن روزگار ما نمی‌شد، رو کرد و چاره درد را از این نگارنده خواهان شد و درخواست کرد که مانند سابق مسؤلیت کانون را به عهده و مدیریت را در دست گیرم. گفتم برگشت من به کانون غیر ممکن است ولی برای راهنمائی و همکاری آماده هستم. آنچه از دستم برآید برای رهائی از بن بست کوتاهی نمی‌کنم. تقاضا کردم جلسه‌ای از مسؤلین صندوق ملی و اداره کنندگان کانون خیرخواه تشکیل شود.

ناگفته نماند: در زمانی که به علت کارشکنی‌های صندوق ملی و عدم اجرای تعهد خود نسبت به کانون خیرخواه از مدیریت کانون استعفا دادم، کانون خیرخواه دارای ذخیره‌هائی بود که همه را تحویل صندوق ملی دادم. در آن زمان **مبلغ پانصد هزار تومان اعطائی علیاحضرت شهبانو فرح پهلوی** به کانون بود که در بانک... به عنوان سپرده ذخیره شده بود که از محل آن در آینده اقدام به تأسیس **مدرسه عالی پرستاری** شود، که با بهره آن در بانک به **مبلغ یک میلیون و پانصد هزار تومان** رسیده بود. و نیز **چندین صد هزار تومانی ذخیره بازنشستگی** کارمندان کانون بود. و نیز مبلغ قابل ملاحظه‌ای در صندوق و حساب بانکی کانون و مبالغی جزء تعهدات نکوکارانی که مرتب می‌پرداختند. **این ذخیره‌های غیر قابل انکار تحویل صندوق ملی شد.**

جلسه رسیدگی با حضور عده‌ای از معتمدین، نمایندگان صندوق ملی و مسؤلین کانون خیرخواه تشکیل شد. ضمن طرح مسائل جاری کانون که اظهار داشتند حقوق‌های کارمندان و پزشکان کانون به چند برابر افزایش داده شده است، تخت خواب بیماران زیادتر شده است، هزینه‌های اداری به چند برابر بالا رفته است. این حاتم بخشی و افزایش هزینه و حقوق را به عنوان اقدامی افتخار آمیز به رخ مدعوین کشیدند. در برابر فخر فروشی آنها سوآل کردم شما آیا توانسته‌اید بر درآمدها بیافزائید که این همه خرج را افزایش داده‌اید؟ از محل چه درآمدی توانسته‌اید هزینه‌های روز افزون خود را تأمین کنید؟ ضمناً سوآل کردم درآمد شما از هر تخت بیمار در بیمارستان چقدر است؟ جواب دادند در برابر هر بیماری که از طرف اطباء بستری می‌شود فقط ۱۲۵ تومان دریافت می‌کنیم.

گفتم مگر نمی‌دانید در بیمارستان هر تخت بیماری روزی ۴۰۰ تومان هزینه برمی‌دارد؟ مگر نمی‌دانید در تمام دنیا هتل داری و تخت مریض زیان دارد. در برابر این زیان بایستی محل درآمدی در نظر گرفته شود. وقتی پزشکی برای عمل جراحی بیماری را در بیمارستان بستری می‌کند، از بیمار حقی دریافت می‌کنند، از آن حق طبیب مجبور است مبلغی به بیمارستان بپردازد. آیا شما از طبیب گرفته‌اید؟ یکی از آقایان ضمن دادن جواب پرسید هتل داری چه معنی دارد؟ گفتم اگر شما اداره کنندگان بیمارستان کانون خیرخواه و دوستان صندوق ملی شما که از همه فعالیت‌های اجتماعی جلوگیری کرده‌اید، نمی‌دانید هتل داری در بیمارستان‌ها یعنی چه، به چه جهت مسؤلیت چنین کار سنگین و ظریفی را به عهده گرفتید؟

سپس سوآل کردم مبلغ اعطائی علیاحضرت شهبانو که برای تأسیس مدرسه عالی پرستاری ذخیره شده بود در چه حالی است؟ گفتند با بهره به مبلغ یک میلیون و پانصد هزار تومان شده بود همه به مصرف هزینه‌ها رسیده است! پرسیدم بر سر ذخیره بازنشستگی کارمندان چه آمده است؟ گفتند آن هم به مصرف رسیده است!

از سینه آهی سوزان کشیدم و گفتم «پس از مرگ سهراب نوشدارو چه ثمری دارد»؟ شما همه چیز را دگرگون کرده‌اید، وقتی همه را ویران کرده‌اید به سراغ من آمده‌اید؟ این بود آن همه لاف و گزاف درباره تأسیس صندوق ملی؟ تنها یک مؤسسه دایر و روبراه و مفید را نتوانستید لااقل به همان وضعی که بود نگهدارید. چطور مدعی بودید امور یک جامعه را سر و سامان بدهید؟ از **کمیته بهداشتی ایران و آمریکا** تحت ریاست **آقای اردشیر زاهدی** نزدیک به ۵۰۰,۰۰۰ تومان وجه بنا به مذاکرات و تسلیم مدارک خواسته شده از طرف نگارنده قرار شد وجه به کانون انتقال نماید که متأسفانه به این موضوع پس از اینکه تمام اسناد را تسلیم نمودم ترتیب اثر ندادند تا این که پس از استعفا فقط ۲۰۰,۰۰۰ تومان به صندوق پرداختند که از تتمه معلوم نشد چه شد.

صندوق ملی در اوایل کار موفق شد از ذخیره‌های قوی و ماترک کار و اندوخته سازمان‌هائی که در اثر حاکمیت صندوق ملی متوقف شده بودند و نیز از محل کمک‌ها و اعانات مردم سرمایه اولیه که مبلغ قابل ملاحظه‌ای بود به دست آورد. ولی آنچه جای سوآل است کسی به یاد ندارد از آن همه درآمد یک کار مفید مردم پسندی برای جامعهٔ یهودی ایرانی در تهران انجام شده باشد.

کسی به یاد ندارد حتی یک بیلان ساده از کارهای صندوق ملی به دست مردم رسیده باشد.

امروز این سوآل را مطرح می‌کنیم. **صندوق ملی چه خدمتی انجام داد؟** صندوق ملی **بر آنچه دیگران به وجود آوردند چه افزود؟** به جز یک رشته **تشریفات نمایشی** که فقط چند نفر از اعضای خودش را در نظر مردم جلوه دهد برای **پیشرفت کار اجتماع،** برای **کمک به پرورش افکار عمومی و بالا بردن آگاهی و تربیت اجتماعی،** برای **رفع نیازمندی‌های مردم،** برای **آبادانی،**

سازندگی، چه اقدام مهمی به عمل آورد و چه قدم مثبتی برداشت؟

آیا ممکن است متصدیان آن روز صندوق ملی و صدرنشینان بناحق امروز توضیح بدهند **نتیجه کار صندوق ملی** از نظر مصلحت جمعیت ما در ایران آن زمان چه بود؟ چه کار مثبت و مهمی انجام دادند؟ گزارش چند سال فرمانروائی و **متوقف کردن فعالیت‌های سایر انجمن‌های فعال و مفید و فلج کردن حرکت و خدمت دیگران** ـ کجا است؟ بر سر **ذخیره‌های کانون خیرخواه و میلیون‌ها اعانات** و مستمری که مردم دادند چه آمد؟ **به چه مصرفی رسید؟**

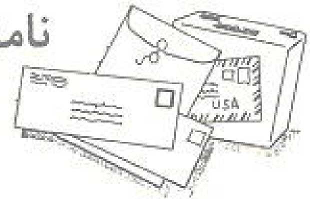
اگر صندوق ملی برای خدمت به مردم بود، چرا متصدیان امر در حساسترین زمان تاریخ، مردم بی پناه و بی اطلاع را رها کردند. از حوادثی که شنیده بودند در راه هست مردم را بیدار نکردند بلکه خود دارائی خود را نجات دادند و به خارج پناه بردند؟

اینک آن صندوق ملی در این زمان در غربت وسیله‌ای شده است که به عنوان ارثیه‌ای به مانند پشتوانه معتبری آبروی ریخته عده‌ای را برگرداند و برای طرح‌های نمایشی آن اعتبار و آبروئی به وجود آورد! جوانان بی خبر باید به پا خیزند و کاری کنند. مردم آگاه قدیمی به روال گذشته حالی ندارند که بگویند در قدیم چه کردید که امروز باز به سراغ مردم آمده‌اید و طلب کرسی ریاست می‌کنید؟

بر جوانان برومند واجب است که میدان را از دست فرسوده‌های قدیمی بگیرند. عمری مردم فریب خوردند بس است.

اکنون مدتی است که فیلهای پیر صندوق ملی به یاد هندوستان آرزوهای بر باد رفته افتاده‌اند و می‌خواهند با لاف و گزاف در غربت شرف و آبروئی دست و پا کنند و بر خرابه‌هائی که در اثر خرابکاری‌های گذشته به وجود آورده‌اند در سر پیری کاخ هوسها را دوباره بنا کنند. در ایران چه کردند که دنباله آن را در اینجا گرفته‌اند؟

نامه وارده



خلاصه‌ای از نامه رسیده از آقای رولن ثابت از نیویورک

جناب آقای داریوش فاخری - سردبیر محترم مجلهٔ چشم انداز

چند سالی است که مجلهٔ چشم انداز شما را دریافت می‌کنم و میدانم چه زحمات مشکل و مسئولیت سنگینی را عهده دار هستید و قبل از هر چیز موفقیت شما را تبریک و بیش از پیش خواستارم و قلم توانای شما را تحسین می‌کنم.

اما غرض از نوشتن این نامه آنست که در ۲ شماره گذشته چشم انداز تحت عنوان من و گنجشکهای خونه مطالبی درباره دکتر حشمت الله کرمانشاهچی مرقوم داشته بودید که بسیار با خواندن آنها متأسف و متأثر شدم. این بنده کوچک و صدها نفر دیگر که از دوران کوچکی افتخار آشنایی با ایشان را پیدا کردیم، یعنی از همان کلاس ششم دبیرستان اتحاد که از ایشان رسماً دعوت می‌شد تشریف بیاورند و برای ما صحبت کنند در همان سن ۱۹ سالگی و در همان ایام که به اخذ **درجه دکترا و مدال درجه اول علمی** نائل شدند یعنی در همان نو جوانی خدمات پسندیده خود را شروع کردند و از همان ایام بود که افتخار دوستی با ایشان و فامیلشان و برادرانشان را از دوران مدرسه ایران و بعد در آمریکا پیدا کردم و شاهد هستم که ایشان چه شخص شریف و عالم و مردم دوست و خداپرست و از چه خانواده محترم و محبوبی هستند.

آقای فاخری باور کنید آنچه را که می‌نویسم از قلبم برمی‌آید و این نظر دهها نفر از کسانی است که ایشان را می‌شناسند و با آنها صحبت می‌کردم. آقای فاخری متأسفم از اینکه با قلم ناچیز و ضعیف خودم قادر نیستم بیشتر و بهتر از این از احساسات و اطلاعات خود درباره این **مرد بزرگ و گوهر بی قیمت و محترم که بانکها و سازمانها و حتی دولتها و اجتماعات مختلف** همیشه از او دعوت و از راهنمائیهای او استفاده می‌کردند و نظر می‌گرفتند و از نطق‌های جالب و پر محتوا و کنفرانسهای علمی او بیشتر نوشته و تشریح کنم.

بطور خلاصه بایستی عرض کنم **«دکتر کرمانشاهچی و امثال او را مادر بایستی بزاید».**

آقای سردبیر محترم، اجتماع و سازمانهای در هم ریخته ما که خودتان هم به آن اشاره‌ای کرده‌اید احتیاج زیادی به همکاری و همبستگی، اتحاد و یگانگی و تقدیر و تجلیل از خادمین دارد و نبایستی گذاشت و اجازه داد که به غرض‌های شخصی در آن رخنه و در نتیجه نفاق و دودستگی از هم پاشیده شود - چه خوب بود اگر شما به قدمهای مثبت ایشان که در زندگی برداشته‌اند نظری می‌کردید و اشاره‌ای می‌فرمودید و باعث دلگرمی آیندگان و جوانان ما می‌شدید.

آقای فاخری با کمال معذرت بایستی عرض کنم که نوشته‌های شما درباره دکتر حشمت الله کرمانشاهچی - رئیس امنای یهودیان ایرانی مقیم کالیفرنیا بلکه آمریکا به نظر من توهینی است به مردم و جامعه ما و سازمان‌هایی که او را **با اصرار و خواهش زیاد و رأی اکثریت قاطع** به این مقام انتخاب کرده بودند و هزاران دوستان دور و نزدیک او از ایران گرفته تا اروپا و ایسرائل و آمریکا به خصوص نیویورک و کالیفرنیا که به روحیه و شخصیت این مرد آشنائی دارند و باز متأسفانه بایستی بگوییم که چنین مقالاتی به اهمیت و ارزش مجله شما هم لطمه‌ای وارد خواهد آورد.

تا آنجا که من اطلاع دارم دکتر کرمانشاهچی از بدو ورود به آمریکا هیچ دیگر مایل نبود در کارهای اجتماعی شرکت کند، زیرا نه وقت ایشان اجازه می‌داد، نه سن او و نه فامیل او و نه تازه واردی بود که این دوران‌ها را ندیده باشد و حس جاه طلبی و مقام داشته باشد. بلکه تنها اصرار و دعوت مردم و وظیفه وجدانی او بود که او را به قبول این کار واداشت.

احترام به دکتر حشمت الله کرمانشاهچی احترامی است به جامعه کل یهودیان ایرانی و نوشتن چنین چیزهائی به این صورت زننده و توهین آمیز و مسخره کننده جائز و در خور مقام نویسنده‌ای به مثل شما هم نیست.

با عرض تشکر

ارادتمند، **رولن ثابت**



صفحه ازدواج

نشریه چشم انداز برای آشنایی جوانان یهودی در شرایطی ساده و سالم این صفحه را ترتیب داده است.

خواهشمندیم این فورم را کاملا" پر نموده و به آدرس زیر ارسال دارید.

روی پاکت مرقوم فرمایید **مربوط به صفحه ازدواج** در این صورت این نامه تنها توسط مسئول مربوطه باز خواهد شد و کلیه اطلاعات محرمانه خواهد ماند. به هر فرد یک شماره کد داده می شود.

نام و نشان افرادی که مایل به آشنایی با شخص آگهی دهنده باشند، در اختیار آگهی دهنده قرار خواهد گرفت تا در صورت تمایل با آنان تماس حاصل نمایند. **سازمان سیامک**، هیچ گونه مسئولیتی در قبال صحت و سقم اطلاعات داده شده از طرف آگهی دهندگان و افرادی که به آگهی ها جواب می دهند، نخواهد داشت. درج آگهی ها رایگان می باشد.

برای جلوگیری از هرگونه سوء تفاهم احتمالی لطفاً کپی کارت شناسایی خود را با فرم بفرستید.

(۳۱۰)۴۷۹-۴۷۹۸

P.O. BOX 3074, BEVERLY HILLS, CA 90212

اگر مایل به انتشار پیام خود در این صفحه نیستید خواهشمند است ما را مطلع کنید.

آگهی دهنده

نام ....نام خانوادگی ....قد ....

سن .... میزان تحصیلات .... شغل..........

آیا قبلا" ازدواج کرده اید ؟ بله ☐ نه ☐ اگر بله، تعداد فرزند ....

نشـــــانی:

تلفن خانه ( ) محل کار ( )

خصوصیاتی که مایلید در مورد شما بدانند

همسر مورد علاقه

سن .... قد .... میزان تحصیلات .... شغل ....

مجرد ☐ قبلا" متاهل ☐

خصوصیاتی که مایلید در همسر آینده بیابید.

پیوند دلها

برای تماس با افراد زیر با تلفن

۴۷۹۸ـ۴۷۹(۳۱۰) تماس حاصل نمائید



آقای ۳۱ ساله، تحصیلکرده، صادق، خوش تیپ، شوخ طبع و مذهبی، با درآمد مکفی، مایل به آشنایی و ازدواج با دوشیزه‌ای تا ۲۵ ساله، مذهبی، خوش اخلاق، راستگو و خانواده دوست می‌باشد.

کد ۲۹۴

دوشیزه ۳۹ ساله ، قد ۵/۷ فوق دیپلم با شغل آزاد ، باشخصیت ، وفادار ، رمانتیک و اهل خانواده مایل به ازدواج با آقایی ۴۰ ساله با قد ۵/۱۰ با شخصیت ، نجیب و تحصیلکرده میباشد

کد ۸۰۴۰

آقایی ۳۵ ساله لیسانس ، شغل آزاد ، قد ۵/۷ خونگرم اهل خانواده ، دست و دلباز ، شوخ طبع از خانواده محترم ، قبلاً ازدواج کرده ، علاقمند به همسری ۲۹-۳۴ ساله ، قد ۵/۷ با تحصیلات دیپلم به بالا ، اجتماعی ، خونگرم ، پای بند خانواده ، نظربلند واهل زندگی میباشد . مجرد ویا قبلاً متاهل ، شغل مهم نیست

کد ۷۸۱

آقایی دیپلمه، ۳۸ ساله، قد ۵/۹، خونگرم، مهربان، بسیار اصیل، شوخ طبع، خانواده دوست و پایبند به اصول و اخلاق ایرانی، مایل با ازدواج به خانمی ۲۹ تا ۳۴ ساله، قد متوسط، شاغل، فداکار، خونگرم، ساده و دور از دنیای تجملات، اصیل، خانواده دوست، مهربان، و با احساس و نجیب، مجرد یا قبلاً متأهل، بدون فرزند می‌باشد.

کد ۶۰۲

آقایی ۳۸ ساله با تحصیلات دانشگاهی، شغل آزاد، قبلاً متأهل بدون فرزند، مهربان، صادق، اهل خانواده، مایل به آشنایی و ازدواج با دوشیزه‌یی ۳۵-۳۱ ساله بسیار درستکار و خانواده دوست می‌باشد.

کد ۷۱۵

آقای ۴۷ ساله، ساکن نیویورک، دارای درجه دکترا و درآمد مکفی، قد متوسط و مهربان مایل به ازدواج و آشنایی با دوشیزه یا خانمی تا ۳۵ سال، زیبا، خوش اخلاق و خانواده دوست می‌باشد.

کد ۳۰۸

آقایی ۳۶ ساله مقیم کانادا ، قد ۶ فوت لیسانسه با درآمد ۳۵۰۰ دلار ، اجتماعی ، خونگرم و زن پرست مایل به ازدواج با دوشیزه‌ای ۲۳ ساله با تحصیلات کالج ، خوش اخلاق و مهربان میباشد . درصورت ازدواج میتوان در کالیفرنیا زندگی نمود .

کد ۶۱۳

دوشیزه‌ای ۲۷ ساله ، دیپلمه ، قد ۵/۲ با محبت ، عاقل و نجیب و خانواده دار ، ناشنوا مایل به ازدواج با آقایی ۳۲ - ۳۰ ساله ، قد ۵/۲ به بالا با تحصیلات دیپلم و شغل خوب که بتواند از خانواده خود نگهداری کند ، خانواده دار با محبت و عاقل و نجیب که زبان علامتهارابرای افراد ناشنوا بداند

کد ۷۸۵

دوشیزه‌ای ۴۰ ساله ، قد ۵/۲ بافوق لیسانس در حسابداری MBA چشم و مو مشکی ، تیپ شرقی ، مایل به ازدواج با آقایی مجرد بالای ۴۰ سال که آمادگی ازدواج داشته باشد .

کد ۷۰۱

دوشیزه‌ای ساکن انسینو مایل به ازدواج با آقایی حدود ۵۰ سال با شغل آزاد با درآمد مکفی خوش برخورد و صادق میباشد

کد ۰۲۱

آقایی ۳۴ ساله ساکن لوس آنجلس با قد ۵/۴ فوت، تحصیلات دانشگاهی با شغل حسابداری و درآمد ۳۰ هزار دلار در سال، شوخ طبع، هنردوست علاقمند به گردش، ویولونیست، تسلط به انگلیسی و عبری، آگاهی در علم جدید کبالا، علاقمند به تشکیل خانواده و به مادیات بی توجه علاقمند به همسری بالای ۲۰ سال با تحصیلات حداقل متوسطه، درآمد مهم نیست، مجرد، باوفا، خوش خلق و مهربان، با صفای باطن و علاقمند به تشکیل خانواده

کد ۶۵۵

خانمی ۳۷ ساله ساکن انسینو، با تحصیلات دانشگاهی همکار یک وکیل با درآمد متغیر، مجرد، امین، مهربان، باهوش، خوش قلب، جذاب، شوخ طبع، همسر مورد علاقه بین ۵۰ - ۴۰ باهوش و شاغل با درآمد مکفی، مجرد یا قبلاً متاهل، درستکار، تحصیلکرده، شوخ، جذاب

کد ۳۵۱

خانمی ۳۸ ساله ساکن تارزانا با فوق لیسانس پرستاری شغل آزاد و درآمد ۵۰۰۰ دلار درماه، دارای ۲ فرزند با خصوصیات اهل زندگی، مهربان، تحصیلکرده، رمانتیک، با احساس، پای بند اصول اخلاقی، زیبا باگذشت علاقمند به یافتن همسری بین ۴۵ - ۴۰ ساله با قد متوسط لیسانسه شاغل با درآمد مناسب مجرد یا قبلاً متاهل باگذشت، مهربان، اهل زندگی، رمانتیک، باوفا، فهمیده نسبتاً خوش قیافه، موقعیت مالی زیاد مطرح نیست

کد ۸۲۴

دخترخانمی ۲۸ ساله با قد ۵/۳ فوت لیسانس حسابداری با درآمد ۲۵۰۰۰ دلار در سال، مجرد، جذاب، باهوش، با شخصیت واحساس و تحصیلکرده مهربان، نظر بلند، با معرفت، خوش سلیقه از خانواده بسیار خوب و درستکار علاقمند به ازدواج با آقایی بین ۲۸ - ۳۸ سال قد ۶ - ۵/۵ فوت، دیپلم به بالا با شغلی آبرومند و درآمدی در سطح رفاه، ازدواج نکرده، مهربان با شخصیت، دست و دلباز، نظر بلند، خوش اخلاق با قیافه‌ای در سطح قابل تحمل، قدرشناس

کد ۵۳۹

آقایی ۴۰ ساله مشتاق ازدواج با خانمی تحصیل کرده درحدود ۳۰ سال

کد ۰۲۰

آقایی ۳۶ ساله، قد بلند متخصص کامپیوتر، شغل حسابداری چاق خوش قیافه اجتماعی از خانواده خوب و بادرآمد خیلی زیاد تحت مداوا برای تعادل ساکن نیویورک مایل به ازدواج با خانمی ۳۲ ساله قد بلند تحصیلات متوسطه درآمد متوسط مثل خودم اگر چاق باشد مانعی ندارد

کد ۲۳۱

آقایی ۴۵ ساله، فوق لیسانس، شغل آزاد، قد بلند، اجتماعی، خوش اندام، ورزشکار، فهمیده، مایل به آشنایی و ازدواج با دوشیزه و یا خانمی، ورزشکار، تیپ شرقی، جدی، اهل زندگی، راستگو، اجتماعی، ۳۰ - ۳۸ ساله هستم.

کد ۷۸

خانم جوانی خوش اندام ۵/۲ رمانتیک، مهربان، خوش قلب، اجتماعی، خوش سلیقه آشنا به زبان‌های عبری و انگلیسی، شاغل، قبلاً متأهل، بدون فرزند، مایل به آشنایی و ازدواج با آقایی ۵۰-۴۵ ساله، خوش پوش، صادق و وفادار، اهل ورزش و تفریح با درآمد مکفی می‌باشد.

کد ۵۵۷

خانمی ۴۲ ساله، دیپلمه، آرایشگر بادرآمد محفوظ بدون فرزند ساکن سن حوزه زیبا خوش اندام مهربان، خوش سلیقه وفادار با اصالت و علاقمند به پیاده روی و مناطق خوش آب و هوا و دیدنی خواهان ازدواج با آقایی قبلاً متاهل با شغل آبرومند دیپلمه و درآمد در سطح رفاه که خوش اخلاق، مهربان، صادق و روشنفکر بدون اعتیاد که بچه درخانه نداشته باشد میباشند

کد ۵۱۱

آقایی ۳۶ ساله لیسانس طراحی مجرد خوش تیپ وبرخورد با عاطفه خانواده دوست با مسئولیت راستگو ورزشکار و از خانواده محترم علاقمند به ازدواج با دوشیزه یا خانمی تا ۳۵ ساله دوست باوفا راستگو زیبا اجتماعی خوش اخلاق و مهربان اهل زندگی و همدم میباشند

کد ۳۷۵

آقایی ۴۰ ساله پزشک - خوش تیپ و خوش برخورد باهوش - اهل تفریح ومسافرت - قبلاً ازدواج کرده مایل به آشنایی و ازدواج با خانمی ۳۷ - ۲۷ ساله - دارای تحصیلات عالیه در رشته پزشکی و یا رشته های وابسته - فهمیده، اهل زندگی و خوش برخورد میباشد

کد ۲۵۵

آقایی ۳۳ ساله فوق لیسانس مدیریت بادرآمد مکفی ساکن سان دیه‌گو مسافرت کرده خوش برخورد شوخ طبع مقیم کالیفرنیا از ۱۹۷۹، پر انرژی خود ساخته مایل به ازدواج با دختری ۲۸ - ۲۴ ساله دانشجو یا لیسانس شاغل که شوخ طبع و تحصیل کرده اجتماعی باوقار قابلیت تطبیق با ناگواریها آگاه از وقایع روزمره دنیا (نه شایعات درکنیسا)

کد ۷۰۳

دوشیزه‌ای ۳۸ ساله، لیسانس کامپیوتر و زبان، راستگو، اجتماعی، ورزشکار، سبزه رو و روشنفکر مایل به

ازدواج با آقایی ۴۶ - ۳۸ ساله با تحصیلات عالیه ، مهربان ، نظر بلند و روشنفکر میباشد

کد ۷۲۷

خانم دکتری ۳۵ ساله ساکن لوس آنجلس ، زیبا خوش برخورد با اصالت از خانواده‌ای محترم و معتقد و پای بند اصول اخلاقی و انسانی مایل به آشنایی با آقایی با حقیقت و با اصالت بمنظور ازدواج و تشکیل خانواده میباشم

کد ۸۰۴

خانمی ۳۰ ساله - قد متوسط - چشمان روشن با تحصیلات دانشگاهی - دارای یک فرزند مایل به آشنایی و ازدواج با آقایی ۴۰ - ۳۰ ساله مهربان و فهمیده میباشد

کد ۶۳۹

آقایی ۳۴ ساله ساکن شمال کالیفرنیا ، لیسانس با درآمد ۶۰ هزار دلار در سال ، صادق ، مهربان ، روشنفکر ، شوخ طبع ، علاقمند به فرهنگ و موسیقی ایرانی مایل به ازدواج با دوشیزه‌ای ۲۸ - ۲۴ ساله ، صادق ، مهربان جذاب و علاقمند به تشکیل خانواده میباشد

کد ۵۱۵

خانمی ۴۷ ساله، خوش برخورد و مهربان، با شخصیت، روشنفکر، مایل به ازدواج با آقایی فهمیده و خوش اخلاق و نظر بلند می‌باشد.

کد ۶۰۵

خانمی ۵۰ ساله فوق دیپلم شاغل از خانواده اصیل و مهربان ، سبزه رو وخوش اندام ، اهل تفریح ومسافرت پای بند به اصول اخلاقی مایل به ازدواج با آقایی ۶۰ - ۵۵ ساله فهمیده و خوش برخورد ، خوش پوش اهل مسافرت و تفریح میباشد

کد ۸۱۰

دوشیزه‌یی ۳۶ ساله ، لیسانسیه ، شاغل قد ۵/۶ از خانواده خوب ، خوش اخلاق و مذهبی مایل به ازدواج با آقایی ۴۵ - ۳۶ ساله لیسانسیه و یا دیپلمه ، مجرد ، صادق وفادار و علاقمند به تشکیل خانواده میباشد

کد ۵۸۵

آقایی ۳۷ ساله، فوق لیسانس، مهندس ساختمان، با درآمد مکفی، مهربان، خوش برخورد، با احساس، راستگو، شوخ، اجتماعی اهل دین و مذهب، اهل مطالعه، شبات نگهدار، قبلاً ازدواج کرده مایل به آشنایی و ازدواج با خانمی تا حدود ۳۵ سال با تحصیلات دانشگاهی، مهربان، اهل زندگی و خانواده، دین دار، با فرزند و یا بدون فرزند، جذاب و خوش اندام می‌باشد.

کد ۷۰۶

خانمی ۲۴ ساله با تحصیلات دانشگاهی، شاغل، بدون فرزند، زیبا، خوش پوش، نجیب، مایل به آشنایی و ازدواج با آقایی ۳۵-۳۰ ساله اصیل با درآمد مکفی می‌باشد.

کد ۸۱۸۸

خانمی ۳۸ ساله ساکن نیویورک شاغل ، جذاب ، مهربان ، صادق با شخصیت از خانواده خوب و محترم ، خوش قلب ، احساساتی ، خانه‌دار ، دارای ۳ فرزند مایل ازدواج با آقایی ۴۵ - ۳۸ ساله با درآمد مکفی ، مهربان ، بانزاکت ، خونگرم ، دست و دلباز ، خوش تیپ و خوش اندام ، معتقد به یک زندگی همیشگی زناشویی براساس درستی - یگانگی میباشد

کد ۲۱۵

آقایی ۳۳ ساله ، فوق لیسانس ، مهندس ، خوش تیپ ، خوش برخورد ، بسیار با احساس ، مهربان علاقه به تنیس و شنا مایل به ازدواج با دوشیزه‌ای ۲۸ ساله با تحصیلات دانشگاهی ، روشنفکر ، با شخصیت ، صادق و راستگو ، خوش قلب ، علاقمند به تشکیل خانواده میباشد

کد ۴۵۵

آقایی ۵۱ ساله ، پزشک ، ۵/۷ فوت قبلاً ازدواج کرده ، خوش قیافه ، ورزشکار ، صادق ، مهربان ، صمیمی مایل به ازدواج با خانمی تا ۴۵ سال ، فهمیده زیبا خوش اندام و خوش اخلاق میباشد

کد ۹۳۵

خانمی ۴۱ ساله ، دیپلمه ، شاغل ، خوش رفتار با محبت خوش قلب و مهربان ، درستکار مایل به ازدواج با آقایی ۵۳ - ۴۱ ساله اجتماعی پای بند اصول اخلاقی ، قدرشناس باوفا و فهمیده میباشد

کد ۷۴۱

دوشیزه‌ای ۳۵ ساله تحصیل کرده، شاغل، زیبا، خوش اندام و مهربان، اهل تفریح و مسافرت، علاقمند به ازدواج با آقایی ۴۸- ۴۰ ساله با خصوصیات مشابه.

کد ۹۴۰

دوشیزه‌ای ۳۵ ساله با تحصیلات دانشگاهی ، ورزشکار ، رمانتیک ، مایل به ازدواج با آقایی ۴۰ - ۳۵ ساله با تحصیلات دانشگاهی میباشد

کد ۹۶۸

دوشیزه‌ای ۲۷ ساله شاغل ، صادق ، مهربان و علاقمند به موسیقی مایل به ازدواج با آقایی ۲۷ تا ۳۵ سال ، مهربان و خانواده دوست میباشد.

کد ۳۰۳

آقایی تحصیلکرده ، اجتماعی ، مهربان ، وفادار ، آرام

و صبور و منطقی با درآمد کافی دارای فرزند که زندگی جداگانه دارند علاقمند به ازدواج با خانمی بین ۴۵ الی ۵۰ سال حداقل دیپلمه و پای بند به اصول زندگی و آداب یهودی میباشد

کد ۹۲۳

آقای آمریکایی ۳۶ ساله پزشک، صمیمی و فعال، با مطالعه، مایل به ازدواج با خانمی تا ۳۵ سال می‌باشد.

کد ۱۶۸

آقایی ۳۰ ساله ـ دیپلمه ـ مهربان وخوش برخورد ـ تحصیل کرده ـ کارمند مایل به آشنایی و ازدواج با دوشیزه‌یی ۲۴ ساله دیپلمه ـ خوش اخلاق و خوش قیافه میباشد

کد ۴۶۹

آقایی ۳۸ ساله، لیسانسیه، شغل آزاد، قد بلند، مهربان، مایل به آشنایی و ازدواج با دوشیزه‌یی تا ۳۶ سال می‌باشد.

کد ۶۲۰

دوشیزه‌ای ۳۵ ساله تحصیل کرده، شاغل، زیبا، خوش اندام و مهربان، اهل تفریح و مسافرت، علاقمند به ازدواج با آقایی ۴۸- ۴۰ ساله با خصوصیات مشابه.

کد ۹۴۰

آقایی ۲۸ ساله دارای محل سکونت شخصی مایل به آشنایی و ازدواج با دوشیزه و یا خانم تا ۳۵ سال و زن زندگی هستم.

کد ۹۳.۴

آقایی ۳۸ ساله لیسانسیه، شغل آزاد، خوش برخورد، علاقمند به مسافرت، موزیک، و شبات، مایل به آشنایی و ازدواج با دوشیزه و یا خانم ۳۳ - ۲۸ ساله نجیب، خانواده دار هستم.

کد ۵۵۸

مجتمع فرهنگی نصح ایسرائل تقدیم می‌کند

سمینار تابستانی به کشور ایسرائل



سازمان فرهنگی نصح ایسرائل به منظور دسترسی نوجوانان به ریشه‌های تاریخی، کسب اطلاع و آشنائی هرچه بیشتر با فرهنگ قومی و اصالت یهودیت، همه ساله عده‌ای از نوجوانان و جوانان را به کشور ایسرائل گسیل داشته است.

برنامه‌ها: بازدید از نقاط دیدنی کشور ایسرائل - آشنائی با تاریخ یهود - آشنائی با دانشگاه‌ها و اساتید دانشگاه‌ها - ملاقات با اعضای پارلمان و مسئولین کشوری.

تاریخ: از ۲ جولای تا ۳۰ جولای - این برنامه برای گروه سنی نوجوانان بین ۱۴ تا ۱۷ سال می‌باشد.

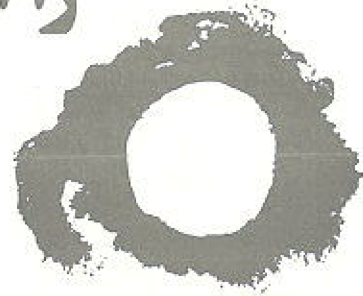
محل اقامت: در یروشالیم، هتل‌های مختلف و خوابگاه نوجوانان.

مراسم شبات: شبات به صورتی زیبا برگزار خواهد شد. از بعدازظهر روز جمعه تا پایان شبات هیچگونه مسافرتی به عمل نخواهد آمد.

قیمت: مبلغ -/۲۱۵۰ دلار شامل تمام هزینه‌های مسافرت، پرواز، غذا، تورهای داخلی، کلاس‌های مختلف، بیمه پزشکی داخلی، بلیط‌های ورودی به مکان‌های مورد بازدید، حمل و نقل از فرودگاه بن گوریون * می‌باشد.

برگردان: مینو ذهابیان (کوتال)

گفتگوی پروردگار با والدینی که فرزندشان را از دست داده‌اند.



برای تمام والدین

پروردگار گفت: من برای مدتی کوتاه یکی از بچه‌هایم را به تو قرض می‌دهم، برای این که تو او را دوست داشته باشی و در ماتم او بنشینی، زمانی که به سرای باقی شتافت. ممکن است شش سال یا هفت سال یا بیست دو یا سی سال باشد.

پروردگار گفت: آیا تو از او نگهداری خواهی کرد تا زمانی که من او را بازستانم؟ او با لبخند کودکانه‌اش تو را خوشحال خواهد کرد. ولی شاید اقامتش کوتاه باشد. تو خاطرات قشنگ او را برای دلداری به غم بزرگت همراه خواهی داشت. من نمی‌توانم قول اقامت او را به تو بدهم، چون همهٔ انسان‌ها روی زمین نزد من باز می‌گردند.

اما درس‌هایی است که من می‌خواهم این بچه آن را بیاموزد. من در تمام دنیای به این عظمت جستجو کرده‌ام که معلمین واقعی برای او بیابم و از توده جمعیتی که همه جا پراکنده‌اند **من تو را انتخاب کرده‌ام.**

اکنون آیا ممکن است که تو همهٔ عشقت را به او بدهی؟ و فکر نکنی که این زحمت بیهوده است.

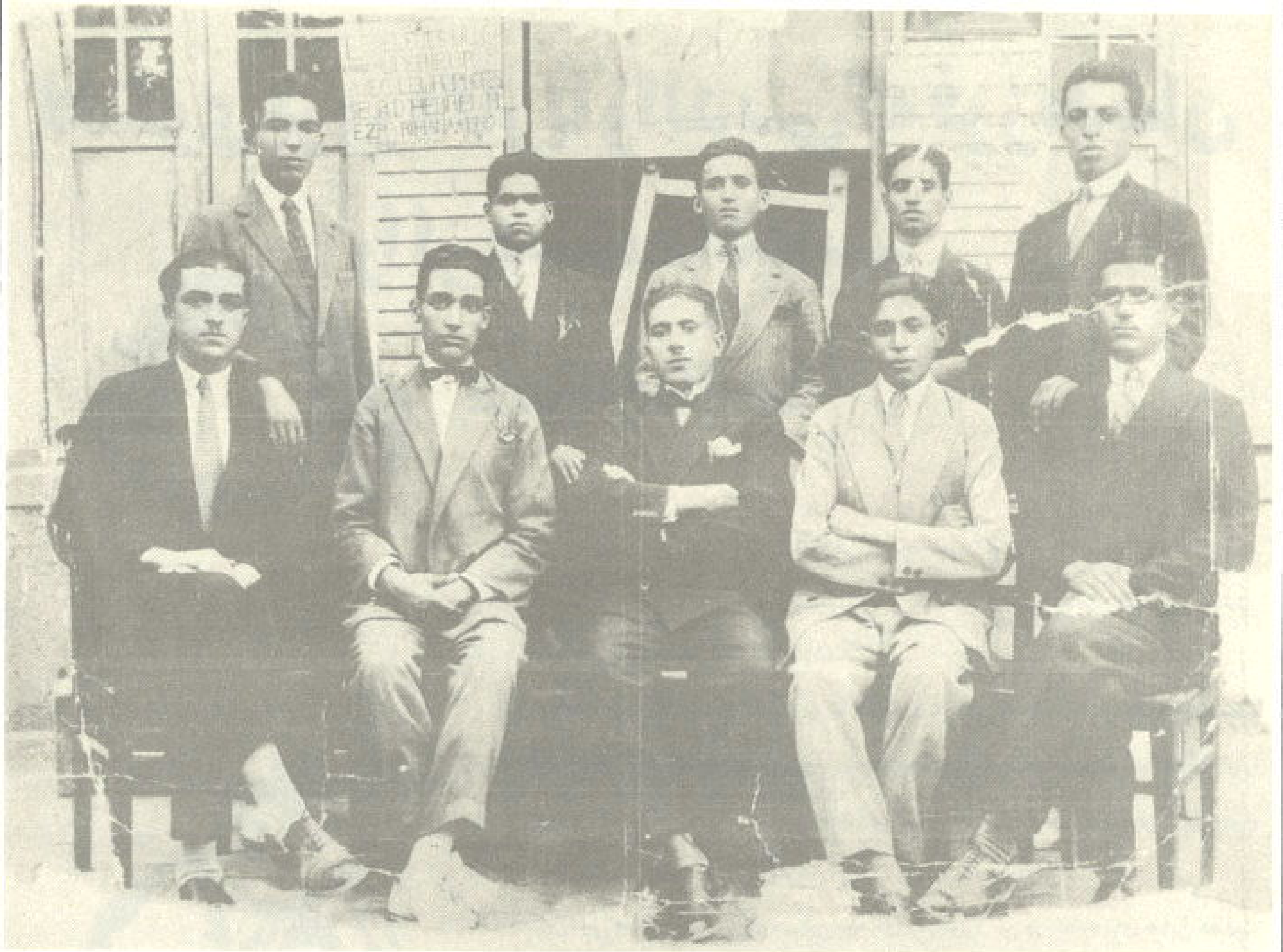


تو نباید از من تنفر داشته باشی وقتی من به سراغ او می‌آیم که او را نزد خود بازگردانم.

در تخیلات خود شنیدم که آن‌ها می‌گویند: **پروردگارا «اوامرت را اطاعت می‌کنیم».**

برای تمام شادمانی‌هایی که فرزندت به ارمغان خواهد آورد، خطر غم از دست دادنش را نیز می‌پذیریم.

ما او را سرشار از محبت خواهیم کرد. ما او را دوست خواهیم داشت. و برای تمام شادی‌ها و لذت‌هایی که او برایمان خواهد آورد، همیشه سپاسگزار خواهیم بود. اما اگر فرشته‌ها زودتر از آن که ما تصور آن را داشته باشیم او را باز ستانند ما با شجاعت این غم تلخ را قبول خواهیم کرد. و سعی می‌کنیم که درک فهمیدن آن را نیز داشته باشیم.



یادی از گذشته‌ها

عکسی راکه مشاهده می‌کنید مربوط به کلاس نهم دبیرستان آلیانس اسرائیلیت است که در سال ۱۹۳۰ گرفته شده است.

ردیف اول از راست به چپ:

زنده یاد شکرالله یاقوتیئل ناتان - شکرالله رحیم یاشار (دکتر کامروا) - عزیزالله آقابابا رفائیل - آقای العازار ربی شیمعون (دکتر هله‌لویا) - شموئیل یعقوب نظریان.

ردیف دوم:

آقای آشر آقابابا نهورای - آقای حبیب الله آقاجان پنجاس کاشی (دکتر صداقت پور) - آقای عزرا ریحانا (دبیر زبان فارسی) - زنده یاد اسحق شموئل شبتای - زنده یاد فیض‌الله آقاجان حسیدیم.

با عرض تشکر از آقای عزیزالله آقابابا رفائیل.



DO YOU WANT TO PROMOTE YOUR BUSINESS FOR

FREE?!

JOIN

SIAMAK'S NET WORKING

FILL-IN THE ENCLOSED APPLICATION

AND MAIL IT WITH 3 OF YOUR BUSINESS CARDS TO
INTERNATIONAL JUDEA FOUNDATION/SIAMAK
P.O.BOX 3074
BEVERLY HILLS, CA 90212
ATTN: NET-WORKING
WE WILL SEND YOU THE DETAILS



YARAN

IS PROUD TO CONTINUE THEIR SUCCESSFUL

BOOK CLUB

EVERY OTHER THURSDAY NIGHT

AT 8:30 P.M. (Sharp)

Bring your favorite book, or simply come to enjoy, discuss and share your ideas with the rest of the

SIAMAK'S Young Adult Group.

Admission is Free

Parking is Free

LOCATION: 2001 S. Barrington, Suite #306

(Between Santa Monica and Olympic)

For more information call:

YARAN: (310) 281-1161

(This program is for Single, Jewish Adults under 45)

ABOUT THE COVER

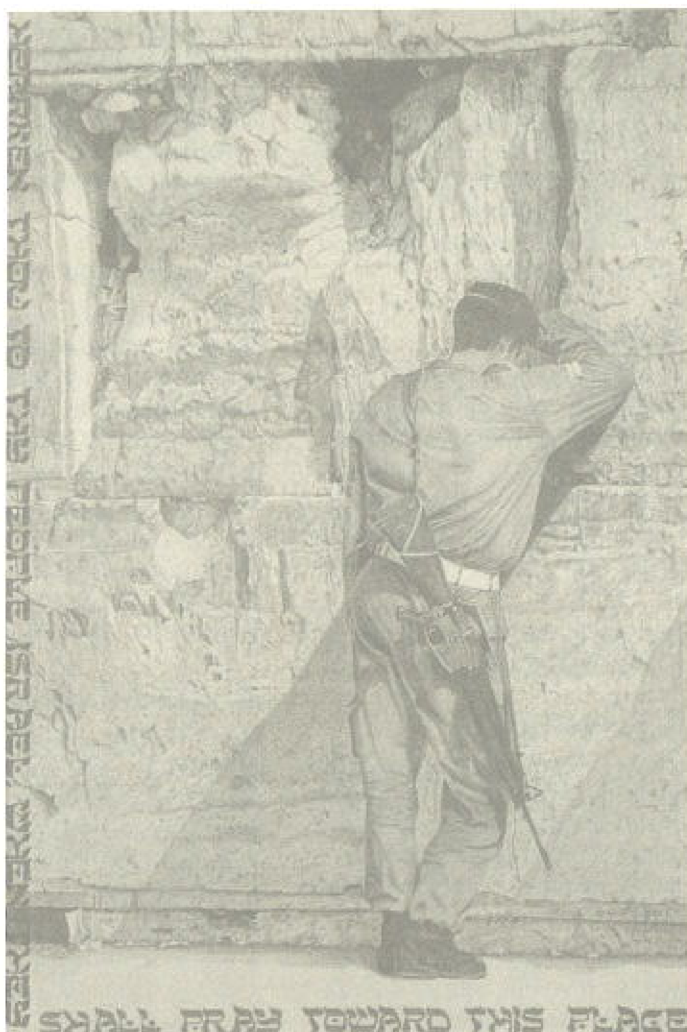
"THE ISRAELI SOLDIER AT THE WALL"

This issue's front cover is by Ms. Robin Howell, the internationally known artist whose realistic images rendered in graphite pencil has caught the hearts of people all over the world. A native Southern Californian who now resides in Jacksonville, Florida; she has an extraordinary love for Israel and the Jewish people and virtually all her works are done about Jewish subjects. Some of her most cherished friends throughout her life have been Jews and she has made numerous trips to Israel. Her descriptions of her experiences in Israel are filled with emotions of laughter and tears of joy.

The Israeli soldier at the Wall, has become a favorite for many. She feels that this poignant drawing was the most difficulty piece to create. She said, "The Israeli soldier made me realize the costly sacrifice that the nation of Israel makes every day so that Jewish people throughout the world will have a place to call their home. I wept several times while I was drawing him and prayed that God would answer his prayer."

Ms. Howell's works have been displayed in many prestigious galleries and publications and and they decorate the walls of many private collections. Chashm-Andaaz is proud to present this true friend of the Jewish people to the community and shall show some other examples of her work in future issues. We thank her for her generosity and love. For further information on her work, she can be contacted at:

1244 Brookwood Road,
Jacksonville, Florida 32207,
(904) 398-1503



hijacking of the Italian sealiner *Achille Lauro* has been acquitted by a Spanish court.

Monzer Al Kassar, a wealthy businessman, was accused of murder, piracy, kidnapping, and membership in an armed group for his role in the hijacking, during which Leon Klinghoffer, a wheelchair-bound Jewish American, was killed and thrown overboard.

■ MEMORIAL

In a letter to the leadership of the Jewish community of Greece, Prime Minister Andreas Papandreou said that he has instructed his government to construct a monument at Auschwitz memorializing Greek Jewish victims of the Holocaust.

Seventy thousand Jews of Greece were killed by the Nazis.

■ KUWAIT K.O.

Islamic leaders have charged that the national education authorities in Kuwait have removed Koranic verses referring to Jews from a school textbook in order to placate Israel.

The educational authorities said that the textbook update was unconnected to political concerns.

ISRAEL

■ OILY REMINDER

A barrel of oil from a Nazi warship that sank during World War II off what was then British-mandate Palestine has washed onto an Israeli beach.

Inhabitants of the northern town of Kfar Leeman alerted police to what they feared was a bomb, but authorities found the inscriptions "1942—Wehrmacht" on the drum.

■ MISSILE GAP

A thousand ballistic missiles in Egypt, Iran, Libya, and, above all, Syria, are pointed at Israel, according to a senior Israeli army officer.

The officer told Israeli state radio that by the end of the century, these countries will have 2,000 missiles targeting the Jewish state, and Israeli experts fear that non-conventional warheads could be fitted to the weapons.

■ BRAVE NEW WORLD

Israel's Herzliya Gymnasia high school is planning an experimental project for the upcoming school year during which students will work only with computers, and not touch a pen, notebook, or textbook.

Portable computers will be supplied by the Ministry of Education, with the school financing other expenses, such as the transposing of textbook material onto diskettes.

■ TRAVELLING TREASURES

An exhibition called "Treasures of the Holy Land" including some 300 items from the collection of the Israel National Museum and the Antiquities Authority is on view in Mexico City.

The primarily archeological exhibit, the largest ever loaned by the Israel Museum to any institution abroad, has so far been viewed by more than 45,000 people.

■ HIGH MARKS

El Al, Israel's national airline, has emerged as one of the world's top airlines in a survey by *Which Holiday* magazine.

The magazine, surveying its members to rate 48 airlines operating out of United Kingdom airports on a range of facilities, placed El Al in fifth place in the "highly recommended" category.

■ HARMONY

Israeli conductor Amos Meller has been invited to conduct the Beijing Philharmonic Orchestra and also the Taipei Philharmonic Orchestra in Taiwan.

Meller will be the first Israeli conductor to lead those orchestras.

■ PEKING CHICKEN

Israel sold $1.5 million worth of laying chickens to China in 1994.

China, which is the leading importer of the chickens from Israel, is the world's largest producer of eggs.

AROUND & ABOUT

■ AUSTRALIAN ANTI-SEMITISM

A higher profile by Australia's far-right extremists and widespread publicity surrounding the federal government's proposed racial hatred bill were partly to blame for a nine percent increase in reports of anti-Semitic activity in 1994, according to the country's Jewish community leaders.

The government's bill provides for a maximum two years' jail term for anyone threatening to cause harm to another person or group because of race, color, or national or ethnic origin.

■ STRIKE TWO

Commes des Garçons designer Rei Kawakubo, criticized for showing striped men's pajamas on the same day that Jews were commemorating the liberation of Auschwitz, banned all reporters who wrote about the incident from her latest show.

■ BAD VISIT

Australian Jewish leaders have protested the visit to Australia of P.L.O. Secretary-General Farouk Kaddoumi, drawing attention to his continued rejection of the peace process and endorsement of terrorism against Israelis and Jews.

The community's leaders stated that they would endorse the visit of a P.L.O. official with mainstream, pro-peace opinions.

DATELINE
WORLD JEWRY



World Jewish Congress

RED CROSS FLAP

The workers' committee of the Berlin branch of the Red Cross has demanded the resignation of the branch's president after it was revealed that he served as a judge during the Nazi era.

As a judge, Dr. Hartwig Schlegelberger was reportedly involved in the conviction of deserters from Hitler's army during World War II, and newly discovered documents show that he had been in charge of two executions.

DEFENDING HATE

A prominent group of Italian academics has published a letter in the newspaper *La Stampa* defending revisionists' rights to express Holocaust denial because of their right to free speech.

The historians noted that although they disagree with the revisionists, they were motivated by "a worrying tendency . . . of resolving historiographic debates by judicial means."

NO KAMPF

Swedish police, at the request of the German state of Bavaria, have seized copies of a new edition of Adolf Hitler's Nazi manifesto, *Mein Kampf.*

Sweden suppressed the book after Bavaria said it had been given the copyright by the Allies after World War II, and a Swedish appeals court has upheld the Bavarian claim.

HOLOCAUST DENIAL

A Belgian who sent a book denying the Holocaust to Dutch schools has been fined and given a four-month suspended jail term by a Dutch court.

The decision was hailed as a victory for existing Dutch laws against discrimination.

BIBLE RECALL

Jean-Charles Thomas, bishop of Versailles, France, has ordered the recall of all copies of a new Bible portraying Jews with derogatory stereotypes, conceding that the *Bible for Christian Communities,* for which he wrote the preface, had an "anti-Semitic aspect."

According to the text, the Jewish people killed Jesus because "they were not able to control their fanaticism."

HATE RADIO

The future of the London-based Muslim Community Radio could be in question after recent complaints to the British Radio Authority that the station broadcasts extremist Islamic philosophy.

According to the complaints, the station expressed sympathy for terrorist activity abroad and endorsed such violent behavior as a religious duty for all Muslims.

UNSUNG HERO?

A onetime passport officer at the British consulate in Berlin immediately before World War II has been revealed as an unsung hero who defied his country's immigration policies by issuing thousands of British entry visas to German Jews fleeing the Nazis.

Frank Foley is being considered by Yad Vashem, the Holocaust memorial authority in Jerusalem, for a posthumous honor as "Righteous Among the Gentiles."

MIDDLE EAST

VATICAN SYMPATHIES

Iraq has won Vatican support for its campaign against economic sanctions imposed by the United Nations following Iraq's invasion of Kuwait.

Deputy Prime Minister Tariq Aziz, who has been lobbying governments to get the sanctions lifted, met with Pope John Paul II and the Vatican's Secretary of State, Cardinal Angelo Sodano.

PERSIAN FOLLY

Iran has announced the arrest of an unnamed person on charges of spying for Israel, but gave no further details.

Last March, a Teheran newspaper said that a 78-year-old Iranian Jew had been executed after being convicted of "spying for the Zionist regime."

PILGRIMAGE

A tiny synagogue in the city center of Hamadan, Iran, where Esther and Mordechai—the heroes of Purim—are thought to be buried, is the object of an annual pilgrimage for Jews from Teheran, Isfahan, and Shiraz.

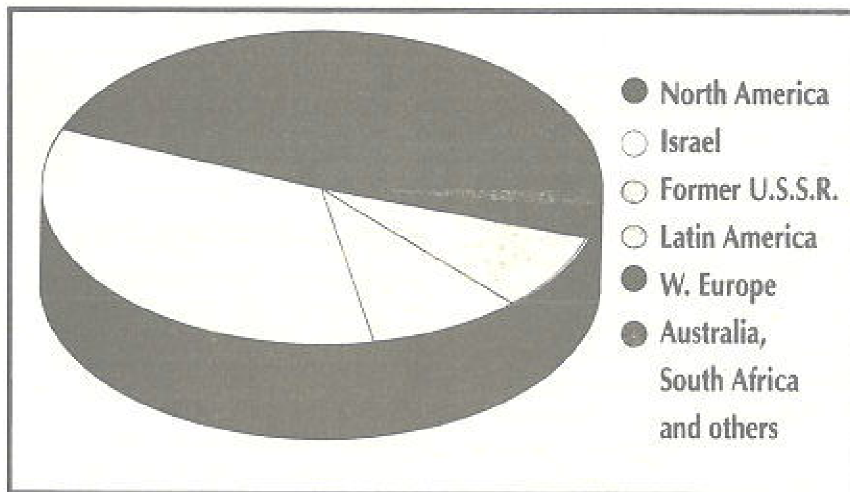
Hamadan, which today has a Jewish community of a few hundred, was a major Jewish center from the 6th to the 19th centuries, and during the Middle Ages, some 40,000 Jews lived there.

ACHILLE ACQUITTAL

A Syrian accused by Spanish authorities of complicity in the 1985



Where the World's Jews Live



Country	Population
United States	5.8 million
Israel	4.42 million
France	600,000
Russia	600,000
Ukraine	446,000
Canada	360,000
Britain	300,000
Argentina	250,000
South Africa	114,000
Australia	100,000
Brazil	100,000
Hungary	80,000
Germany	60,000
Uzbekistan	45,000
Moldova	40,000
Mexico	40,000
Belgium	35,000
Belarus	34,000
Italy	31,000
Uruguay	30,000
Holland	30,000
Iran	25,000
Azerbaijan	25,000
Turkey	20,000
Switzerland	19,000
Venezuela	18,000
Chile	17,000
Sweden	16,000
Kazakhstan	15,000
Romania	15,000
Spain	15,000
Latvia	15,000
Georgia	13,000
Poland	10,000
Austria	8,000
Colombia	8,000
Morocco	7,500
Denmark	7,000
Lithuania	6,500
Slovakia	6,000
Czech Republic	6,000
India	6,000
Tadjikistan	5,000
New Zealand	5,000
Peru	5,000
Greece	5,000
Panama	4,500
Kyrgyzstan	4,500
Bulgaria	4,000
Estonia	3,000
Ethiopia	3,000
Serbia and Montenegro	2,500
Costa Rica	2,500
Tunisia	2,500
Croatia	2,000
Hong Kong	2,000
Turkmenistan	2,000
Puerto Rico	2,000
Ireland	1,800
Finland	1,300
Ecuador	1,000
Japan	1,000
Norway	1,000
Zimbabwe	975
Paraguay	900
Yemen	800
Guatemala	800
Bolivia	700
Gibraltar	600
Luxembourg	600
Monaco	500
Kenya	450
Bosnia	400
Cuba	400
Virgin Islands	400
Curacao	350
Zaire	320
Syria	300
Armenia	300
Portugal	300
Jamaica	300
Singapore	300
Thailand	200
Bahamas	200
Iraq	200
Dominican Republic	150
Surinam	150
Honduras	120
El Salvador	120

Communities with 100 or fewer Jews

Egypt, Philippines, Indonesia, South Korea, Taiwan, Botswana, Zambia, Aruba, Algeria, Mozambique, Barbados, Namibia, Trinidad and Tobago, Lebanon, Bermuda, Cyprus, Slovenia, Albania, French Guinea, Martinique, Malta, Swaziland

Largest Jewish cities in the Diaspora

Greater New York 1.45 million
Los Angeles 490,000
Paris 350,000
Philadelphia 254,000
Greater Chicago 248,000
Boston 208,000
London 200,000
Moscow 200,000
Buenos Aires 200,000
Miami 189,000
Toronto 175,000
Greater Washington 165,000
Ft. Lauderdale 140,000
San Francisco 128,000
Kiev 110,000
St. Petersburg 100,000
Montreal 100,000

Source: Academic demographic surveys and reports from communities to the WJC.

Fitness For a Healthy Life

BY SABRINA SHOKRY
Nutritionist & Fitness Consultant

Why you should exercise?

Brisk exercise, the kind that gets your heart pumping, has been associated with a longer life. It also reduces your risk of a heart attack, gives you great muscle tone, more energy, greater resistance to stress and a happier outlook. It's a terrific way to burn calories, too. Simply work out for 25 continuous minutes 3 to 4 times per week. You'll notice a feeling of well-being almost immediately.

How is your health?

Walking is ideal if you're recovering from an illness, if you haven't been exercising or if you're overweight. Stationary cycling is perfect if you have back, knee or foot problems. Swimming is the right exercise, no matter what ails you. Just be sure to check with your doctor before you begin your exercise program.

You must warm-up first:

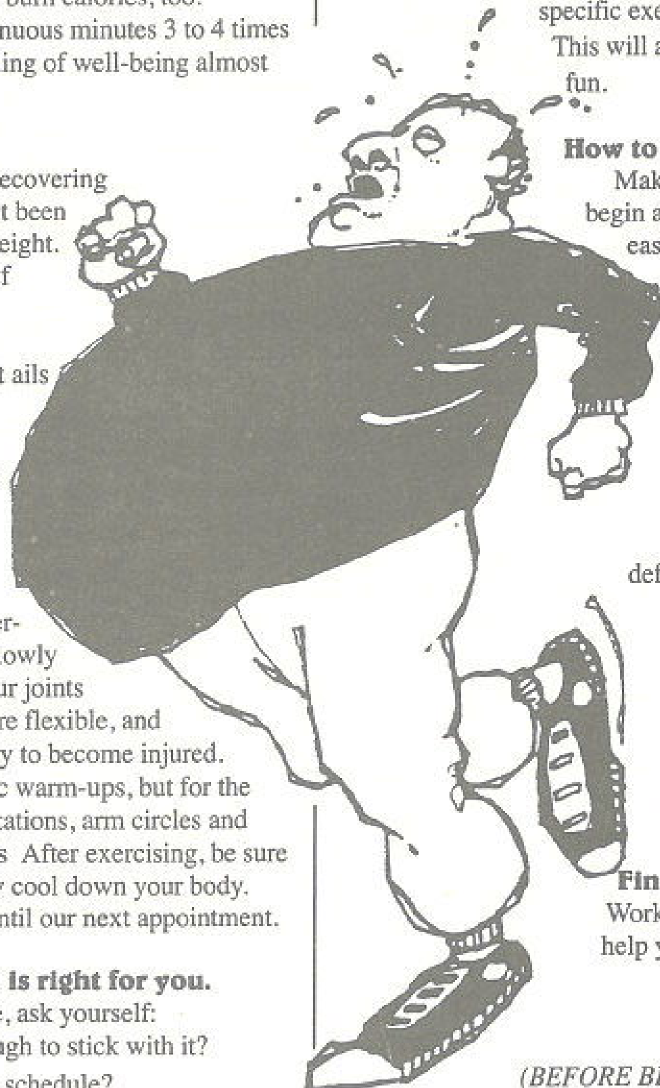
The 5 to 10 minutes you spend warming up before exercise will prepare your body slowly for the workout to come. Your joints and muscles will become more flexible, and flexible muscles are less likely to become injured. We will be discussing specific warm-ups, but for the time being add a few neck rotations, arm circles and trunk twists to your warm-ups After exercising, be sure to do stretches again to gently cool down your body. But keep these tips in mind until our next appointment.

Choose the exercise that is right for you.

When choosing an exercise, ask yourself:

- Do I enjoy this activity enough to stick with it?
- Will this activity fit into my schedule?
- Do I have the equipment, or does it require a gym, a personal trainer (to prevent injuries), or a special court?

When planning your exercise program, choose different types of exercise to give you a balanced fitness program A fitness consultant can design a specific exercise program for you. This will also make exercising more fun.



How to maintain the benefits:

Making the commitment to begin an exercise program is easy, but without a plan, staying with it can be tough.

Set realistic goals.

You cannot make up for the time you have been inactive all at once. Choose a plan that is within your capability and set definite, realistic goals.

Make it convenient.

Find a convenient time and place fit your workout. If it doesn't fit your schedule, it may be too easy to quit.

Find an exercise buddy.

Working out with a partner can help you stay motivated.

(BEFORE BEGINNING THIS OR ANY EXERCISE PROGRAM CHECK WITH YOUR DOCTOR.)

Growing up in a religious home, I perfectly understood my father's behavior: The Ten Commandments says "Honor your father and mother."

It never would have occurred to my father to stop speaking to his mother, though he certainly would have preferred not to talk to her. Likewise, my mother had many reasons not to prepare a beautiful meal for my grandmother every Sunday afternoon. Yet, it never would have occurred to my mother to break off all contact with her husband's mother.

My parents have a Religious Mentality, a mentality governed by "shoulds."

In the 1960s, a sea change took place. The Religious Mentality was replaced by the Therapeutic Mentality, which holds that "there are no shoulds." "Should" became a dirty word. This was confirmed when nearly every person who spoke to me about a child not speaking to a parent mentioned that the child's therapist encourages this behavior.

When your children see you totally ignore your parent, what precedent are you setting for them?

Do some parents deserve no honor from their children? I suspect so. But let me offer an analogy. The American press corps did not generally respect Ronald Reagan as President of the United States. Yet, they all rose when he entered a room. They honored the Presidency, not necessarily the man.

So, too, an actual parent may deserve neither respect nor honor nor love. But parenthood needs to be honored. Yes, there are cases of such evil that continued contact is impossible. But those cases are rare.

Indeed, there are cases like the 29-year-old woman from Santa Monica who called my show to tell me that she had not spoken a word to her mother in 12 years *even though she had had a loving and happy childhood.*

"But," she explained, "if I would let my mother back into my life, she would try to control me."

When I think of all the pain this woman has caused her mother just for being a domineering woman, I can cry.

Of course, in most cases of adult children not talking to a parent, the parent has been far worse than domineering. On the other hand, in most cases, the parent has not beaten or sexually abused the child, either.

Some of those who don't speak to their parents assert that they will raise their children in such a loving way that they, the parents, will ensure their children's enduring contact. The problem with this attude is that the parent who neglects his own parent may be so afraid of losing his child that he will do anything to be loved by the child. This is not a good way to raise a child. A child needs a parent, not another pal.

A Note to the Adult Child

If you haven't been horribly abused, I believe that you have an obligation to maintain contact with your parents. The mere fact that you survived childhood is usually a credit to your parent(s) having cared enough to see to it that you ate, were clothed, didn't drown, etc. If you are a parent, you know that this is no mean feat.

By "maintain contact," I do not mean show love, nor even have a meaningful conversation, let alone an intimate relationship. Just maintain some formal contact: "Hi, Dad, what do you think of the Dodgers?" or "Hi, Ma, some weather we've been having, huh?"

But to cut off all contact with a parent is the most painful thing you can do to that person. It is just too cruel.

A woman of 60 wrote to me that she had not spoken to her father during the last 10 years of his life. Now, years after his death, and with a more mature perspective, she deeply regrets her behavior.

But once they die, regrets are irrelevant.

If it is *absolutely essential* to your mental health that you not speak to a parent, consider two other options: a) *write* to the parent; b) tell your mother or father that for the next six months, or one year, you will not contact him or her while you work out your anger. Place a time limit on this living suicide.

Finally, consider this: when I saw how my father treated his extremely difficult mother, I understood that I would have obligations toward my parents. When your children see you totally ignore your parent, what precedent are you setting for them? **UI**

When Adult Children Don't Talk to their Parents



by Dennis Prager

A recent *Los Angeles Times* article opened my eyes to a frightening phenomenon in modern America. The article spoke of adult children who have decided never to speak to one or both of their parents.

As I read the article — which passed judgment on no one — I had two immediate reactions: First, I wondered how widespread this phenomenon is. Second, though the article implied no such thing, I suspected that in some, perhaps many, instances, this behavior on the part of the child was wrong.

As a radio talk show host, I am very fortunate in being able to bounce my ideas off many people of every background. I therefore decided to talk about this issue on both my Los Angeles and New York radio shows.

In both cities, I was deluged with calls from both children and parents from families in which a child had completely stopped speaking to one or both parents.

I rarely devote all three hours of my KABC talk show to one subject. On that day I did and could easily have devoted 24 more hours to it. As for my New York audience, I received more mail on this program than on any other in my year on WABC. And my office sold more tapes of my 3-hour show on the subject than of any other show ever. (I strongly recommend that anyone who knows a family suffering from this problem obtain this tape — it might help to turn a child around.)

My four hours of public discussion of this issue answered my initial question and confirmed my initial suspicion.

Is it a widespread phenomenon? I have no doubt that this horrifying phenomenon of a child utterly cutting him or herself from parents is widespread.

And my suspicion that the child is often wrong was confirmed. I became aware of something I had long suspected but could only now articulate — the Therapeutic Mentality has replaced the Religious Mentality.

The Therapeutic Mentality vs. The Religious Mentality

A personal story will help to illustrate the difference between the Therapeutic Mentality and the Religious Mentality.

My paternal grandmother, may she rest in peace, was a very good woman — she spent most of her time collecting charity for poor neighbors — but she was a very tough woman to her family. Her toughness strongly contributed to neither of her daughters marrying — a particularly rare occurrence in a Jewish family and almost unheard of in an Orthodox Jewish home — and for other problems.

After she was widowed in 1950, my father took it upon himself to see her every week and to call her every day. This was not easy. I was 2 years old when my grandmother became a widow, but as I grew up, I became increasingly aware of her difficult nature. She treated my brother and me beautifully — we may have been the only people to whom she showed only tenderness. That was not how she treated my parents.

I vividly recall a nearly nightly ritual. After dinner, my father would call his mother, only to be yelled at by her. My father possesses an inordinately strong disposition, yet he found these telephone conversations so disconcerting that he would put the phone down on the kitchen table. I would hear the yelling, and watch my father periodically pick up the phone, and say, "Yeah, Ma."

We never spoke about this, but it made a deep impact on me. Despite her verbally abusive behavior, my father called his widowed mother every day.

The Therapeutic Mentality — "There are no shoulds" — has replaced the Religious Mentality.

Fourth of July is on the corner. For those who are applying for citizenship these days, it is good to know one of the bases of American Revolution, The Declaration of Independence. Those individuals who have interests in the social and political activities of our community may read this more carefully.

In Congress, July 4, 1776. A Delclaration,
By the Representatives of the United States of American,
In General Congress assembled

When in the Course of Human Events, it becomes necessary for one people to dissolve the Political Bands which have connected them with another, and to assume among the Powers of the Earth, the separate and equal Station to which the Laws of Nature and of Nature's God entitle them, a decent Respect to the Opinions of Mankind requires that they should declare the causes which impel them to the Separation.

We hold these Truths to be self-evident, that all Men are created equal, that they are endowed by their Creator with certain unalienable Rights, that among these are Life, Liberty, and the Pursuit of Happiness– That to secure these Rights, Governments are instituted among Men, deriving their just Powers from the Consent of the Governed, that whenever any Form of Government becomes destructive of these Ends, it is the Right of the People to alter or to abolish it, and to institute new Government, laying its Foundation on such Principles, and organizing its Powers in such Form, as to them shall seem most likely to effect their Safety and Happiness. Prudence, indeed, will dictate that Governments long established should not be changed for light and transient Causes; and accordingly all Experience hath shewn, that Mankind are more disposed to suffer, while Evils are sufferable, than to right themselves by abolishing the Forms to which they are accustomed. But when a long Train of Abuses and Usurpations, pursuing invariably the same Object, evinces a Design to reduce them under absolute Despotism , it is their Right, it is their Duty, to throw off such Government, and to provide new Guards for their future Security. Such has been the patient sufferance of these Colonies; and such is now the Necessity which constrains them to alter their former Systems of Government. The History of the present King of of Great Britain is a History of repeated Injuries and Usurpations, all having in direct Object the Establishment of an absolute Tyranny over these States. To prove this, let Facts be submitted to a candid World.

(This is a segment from The Declaration of Independence)

name calling and group mockery? Is it not morally obscene to permit a university forum for avowed anti-Semites whose ignorance is equally blatant in their remarks about the Shoah and about the Jews in history? What do we do with the ancient canard and the perpetual charge that Jews are hated by God and man and so they are deserving of their fate in the Shoah? Are we so certain that students can discern the wheat from the chaff, the good from the bad, right from wrong, truth from lie? Surely, commitment to truth must consider seriously the harm inflicted by the sins of free speech omission and commission.

This country was founded on constitutional rights and amendments, guided by a transcendent spirit of fair play, honesty and justice, and forged in the crucible of public education. It is not censorship when we question if creationists can teach biology and botany, members of the Earth Flat Society to teach geography, or Amish to teach physics. Nor is it wrong when we decry apostles of bigotry and prejudice of refuse a classroom forum for denying the Shoah. It is a right thing to do in this season marking the 50th anniversary of the liberation of Auschwitz in the closing months of World War II, when we recall all victims of the Shoah in remembrance, repentance, reconciliation, and we hallow the memory of the many who died to ensure freedom from racial supremacy in our times.

Accordingly, reprimanding hate speech and advocating truth-in-teaching on campus are not wrong; they are the right and responsible thing to do.

1. Chancellor Raymond Orbach responding to why permission was granted to well-known racist, Khallid Abdul Muhammad, to speak on the campus of the University of California at Riverside on Sunday, May 29, 1994. Muhammad's anti-Semitic and Holocaust denial rhetoric was received warmly by many in the audience. Curiously, he was shot by a former Nation of Islam fellow traveler shortly after he left the building where he presented his hatred-filled talk.

"Advice is what we ask for when we already know the answer, but wish we didn't"

Erica Jong

"Injustice anywhere is a threat to justice everywhere."

Martin Luther King, Jr.

SOUND OFF . . .

Welcome back and listen up... these people need to get some stuff off their chests! You can, too! Just write to our office c/o Sound Off, or call our VOICE MAIL at (310) 535-3209. Keep it touch!

I am sick of guys that date girls and ask if they are virgins or not. I want to tell you guys that it is none of your business. I can't believe that a girl is going to tell you the truth if they are virgins or not anyway - so keep [the question] to yourself and [mind your own] business... we have as much rights as you do.

S.S.

Some guys enjoy putting down the girls. They praise themselves, thinking they are "GOD"!

Setareh B.

You spend time dating a girl and she nags of every little thing, objects to any thing you do.

Shan R.

I think guys have a problem. They sort of show they are interested in you, but they do not make a move. You are up in the air, not knowing where you stand. It would be good if the guy becomes more confident and comes forward. If it works out, Great! If it doesn't, at least you tried. Isn't it better than not even knowing what could have happened?

Guys are confusing. They say that they enjoy the girl making the first move. But when they do, they guy feels you are after him and he gets turned off. Deep down, they like to play hard to get.

R.B.

I always thought men were made out of steel. But I realized that they have feeling and emotion. It's nice to see them having their guard down.

My biggest pet peeve about the opposite sex is that men who pretend to be traditional and conservative. When it comes time to commit, they become modern and liberal and take their time. Hypocrites!!

Marjan A

Multiculturalism and Educating for Shoah: Enlightenment of Endarkenment?

BY ZEV GARBER, Presented at Western Jewish Studies Conference, Holocaust Education, April, 1995

Presenting Shoah in a multicultural classroom has augmented/elevated/revealed two areas of concern, which are the focus of this article: (1) campus free speech; and (2) survivors fears and tears.

I. Campus Free Speech

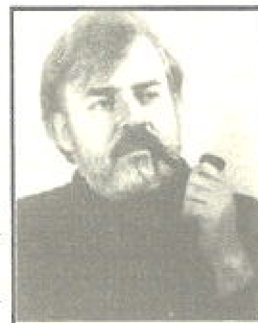
In the current atmosphere of Political Correctness on American campuses, administrative rules and regulations responding to cases of racist speech, ethnic intolerance and gender harassment have imposed sanction on what to say, how to say, what to say, and where to say.

Advocated of people sensitivity maintain that racial slurs are not a First Amendment right because the perpetrator's objective is not to discern truth or engage in mutual respect but to victimize the vulnerable. As they see it, their advocacy is in full accord with the Supreme Court decision which holds that assaultive speech, "by (its) very utterance inflict(s) injury or tend(s) to incite an immediate breach of peace," is undeserving of First Amendment protection.

Though the goal is admirable, i.e., get rid of hate speech and vulgar mannerisms, opponents say

> Granting of permission to any speaker does not mean that the University in any way sanctions, supports, or condones the content of that speaker's remarks. Permission (is) granted not only because of the importance of the principle of freedom of speech, but also because that principle has been repeatedly upheld by the courts, including the U.S. Supreme Court. The Court has ruled that speakers cannot be prohibited based on an anticipation that their remarks may be offensive or divisive, or even be based on an anticipation that their appearance may spark violence (Italics added).[1]

That is to say, restricting free speech is a form of thought control, which is a cover for opening up the floodgates of censorship that can drown the twin freedoms of speech and academics, the lifeblood of any respectable university.



Apostles of unlimited free speech argue that the problem is not vilifying speech but racism, sexism, ageism and what have you. They insist, let the universities go to the heart of the problem and seriously address overt and covert bigotry in the student body and not their mouth. The former is the source of the cancer, and the latter is a symptom.

Let the universities mandate a required course in the history of racism, followed by a class in how to live and respect one another in an open, pluralistic society. Or, perhaps, the required class should be on the contributions of minorities to civilization coupled with teach-in programs for better race relations.

In the view of civil libertarians, this point cannot be overstated. The United States is being torn apart by racial and ethnic inequality, homophobia and somatophobia. The remedy for the malady is heads-on education to remove these infectious and contagious diseases from America's infrastructure. And the constitutional right of free speech is an important ally in this endeavor. It is the operative that oppressed minorities have historically used to combat unjust prejudice. It is the proven way to challenge and rectify wrongs hurled against prejudice. It is the proven way to challenge and rectify wrongs hurled against them by bigots in high places.

Though hate mongering is a steep price paid for free speech, it is necessary for the function of a democratic society. Why so? Regulating free speech may censure the good along with the bad, or as it often happens, only the good and not the bad; unregulated free speech, however, will expose the bad in contrast to the good, and ultimately this will lead to a sounder multicultural society.

But can the defenders of free speech, academic freedom and Multiculturalism accept in good conscience the appearance of Shoah revisionists, whose knowledge of World War II is ubiquitously laced with misinformation and innuendoes in general, and condemnation of Jews in particular? What learning and amity are advanced in mean-spirited

Why A Woman *Can Not* Be A Part Of A Minyan? What Is The Idea Behind Having A Mechitzah?

BY Nancy D. Kashani

A minyan is a group of ten men who are obligated to pray publicly. The Rabbinical authorities state that men are required to pray with a minyan. A woman however is not counted as part of a minyan since she can pray by herself and is not obligated to pray publicly. Also men and women are separated by a Mechitzah -a physical separation between the two groups. The Mechitzah exists in many Orthodox synagogues. These and other ideas have led many women to believe they are unequal to men.

In this day and age rules and laws such as the one mentioned above bring about a certain amount of conflict for modern women. Often times they end up feeling excluded and unimportant as if they are not a part of the Jewish community.

However one cannot judge a book by its cover. There was a basis for what our sages engineered and enacted many many years ago. For instance according to some opinions the only reason for the Mechitzah and the balcony in the temple was to prevent men and women from inappropriate conversation and touching.

At first the sages permitted the women to be inside and the men to be outside of the courtyard. But this way men were able to see the women which in turn led to mingling. Subsequently the sages arranged for women to sit outside (behind the men) and for the men to sit inside. Still this did not work. Finally they decided to construct a balcony whereby women sat upstairs and the men downstairs.

Maimonides give two reasons for having the balcony in the temple. One reason was to keep the sexes from mingling; the other reason was to prevent men from looking at women. Consequently the whole idea behind having the Mechitzah was to stop the excessive frivolity and to enable both men and women to concentrate on their prayers, not each other. It was never intended to be discriminatory to women.

Moreover the concept of a minyan was based on a biblical episode involving the ten male spies. Almighty gave the Jews the Torah seven weeks after their exodus from Egypt. At the time of the giving of the Torah, the Jews agreed to uphold the laws of the written and oral law. One of the ten commandments has to do with refraining from worshipping any other Almighty or inanimate object. Yet forty days after Almighty gave the Torah and revealed himself, some of the men insisted on making a Golden Calf. Women did not participate in this. As a result, the Jewish women were able to attain a higher spiritual level.

They commemorated the spiritual elevation by agreeing to accept the spiritual observance of the holiday of Rosh Chodesh (monthly celebration of the New Moon). Since the time of Moses, this has been a custom for women to refrain from doing daily chores on Rosh Chodesh. Some women may also wear special clothes on Rosh Chodesh in order to honor its significance.

Whereas the men who did participate in the construction of the Golden Calf repeated the same kind of mistake Adam made when he agreed to eat of the forbidden fruit. Also in a later incident the men sinned again when they persisted on sending out spies to the land of Israel to see if it was all that Almighty had promised them it would be. Ten of these twelve men brought back an evil report which then caused the other men to give up and not want to settle in the land of Israel.

As a result all the men of that generation were doomed to die in the desert, except for the two righteous men. These two were Joshua (son of Nun) who became Moses' successor and Caleb (son of Yephuneh). They tried to convince people not to be taken in by the report of these spies but they would not listen. Ultimately Joshua and Caleb were the only adult males to enter the land of Israel. Due to their righteousness, the Jewish women did not die in the desert and were able to enter the land of Israel under the leadership of Joshua.

Furthermore, this incident led Moses (or a later leader) and the court of law to realize that Jewish men were deficient in their ability to worship Almighty. To rectify this and also to make sure that men would congregate to do good, all Jewish males were prohibited from saying certain prayers without a group. This may also have been initiated to emphasize men's degradation and lack of perfection.

As far as the women were concerned, the Jewish leader and his court said "You never sinned. You never gathered to do evil. Therefore we have no reason to decree upon you that you must gather together to do good. No individual woman has anything lacking in her ability to communicate with Almighty without anyone else's assistance." Another possible reason as to why men need to form a minyans has to do with bringing down Almighty's presence. Women are each sufficiently holy and do not need a group of them in order to say special prayers.

Yet as time passed by, the original reason for this decree was soon forgotten and people made up all sorts of reasons such as inequality and a woman's obligations to her home, as to why women were not obligated to pray in a minyan.

Portions of this article were taken from a book called "To Be A Jewish Woman" by Lisa Aikes

OPINION

You Be You: Becoming Visible and Lovable

BY SAMIRA KERMANI, ESQ.
Attorney At Law

Male bashing in unnecessary and a terrible waste of mental energy. When confronted with the urge to compare and contrast a Persian male with a lower life form, stop. You cannot change anyone, not unless you plan to specialize in the secret female art of surgery: conducting personality transplants on men we do not like, hoping that they will be transformed after the transplant. That's inefficient! Stop, take a deep breath. There are men out there who will find YOU fascinating just the way you are, without you having to conduct any surgery on them! Hard to believe? But it is true!

So, as I was saying, STOP. Breathe deeply, smile at the lesson the universe is teaching you, and simply move on. Instead of trying to change the opposite sex, or whining about their shortcomings, seek to become the partner you are searching for. How do you do that?

Above all, keep on being yourself, concentrate, constantly challenge yourself to become a better individual, a better student, a better employee or boss, a better son or daughter, a better friend or life-partner. Strive to grow spiritually and intellectually. Discover your potential. Think. Think. When you think you know it all, think again. But think for yourself. It does not matter that you may end up not matching someone's profile of the perfect mate. Simply finding a mate is easy. However, finding one who truly fulfills you emotionally and otherwise is what counts.

Being true to yourself, and fearlessly expressing your individuality through your actions and deeds creates a curious result. It sets in motion events in the universe around you that are bound to take you where you truly belong. Each one of us has a truly unique place and purpose in the world. You will mysteriously become surrounded by like-minded individuals; people with whom you will experience a deep understanding, mental intimacy, real bonding; people who are on the same wavelength as yourself, chasing the same rainbows. Those who value your values will recognize you instantly.

You have now become visible and lovable. Those who do not recognize you will violently oppose you, or if you are lucky, will simply shun, or defame you. But in being true to yourself, you will be beautiful on the inside and your beauty will radiate out. Beauty arouses desire, envy and magnetic energy. You will make enemies and you will gain admirers. Nothing ventured, nothing gained.

Those of us who become disappointed in others and bash others manifest an obvious need to vent. How do we not let our legitimate disappointments keep us from loving one of our own? Discussing and sharing our trials and tribulations as bicultural beings and telling the truth is very endearing, and empowering.

For women, embracing and sharing our own expressions of assertiveness, of aggressive goal-orientedness, or even of female passivity, our roles as intellectuals and yet as penetrable and vulnerable beings empowers us, liberates us.

The old world mentality was concerned with normalcy and social conformity in order to insure the survival of the bourgeois couple. Thus, for men, the answer may lie in manifesting the desire to find a woman for whom they can be a partner and a husband, rather than just a provider of material goodies. They may want to articulate that they seek a woman who is accomplished and intellectually evolved, yet is genuinely loving and nurturing.

Therefore, be yourself, be original. Why, while you are at it, go ahead and be an Original Masterpiece! Why don't you? Do not be a clone of another, simply to conform to the norm, unless you truly admire and respect that chosen role model. Then, and only then will you become visible to your suitable soulmate. And then he or she may exclaim, after they find you, "Where the heck have you been all my life?!"

Samira Kermani is an attorney practicing in Beverly Hills.

Communicate Properly

BY KATHERINE ESHAGHIAN
Family Environmental Sciences/Child Development Dietetics

Most marriages that end in divorce are known to be caused by lack of communication. Communication is the one and most important aspect in a relationship, not only in marriages, but in every kind of relationship.

Communication helps us understand the perceptions and emotions of one another. It helps us live a calmer life. I know some might say that it is sometimes absolutely impossible to communicate with your loved ones, but there are ways.

First of all, have you tried to communicate with your significant other in a mannerly fashion, using a calm and low tone of voice, instead of yelling? We can rarely communicate at our best when we are upset or angry. Our anger may put the other person on the defensive. Have you caught him or her at the right time? Find a place that is free from interruptions. Make sure you have plenty of time so no one feels rushed or at a disadvantage. Make sure you speak with the person when he/she is in a relaxed state; not when the person has just gotten home from work, school, or has not eaten all day. Try to speak to him/her on their own level. For example, don't talk to treat them like they do not comprehend. Speak to them with respect, just like you would like to be spoken to, no matter the situation or their age.

Focus on the problem and how it may be resolved, not the person with whom you are in conflict. Avoid blaming, name calling and put-downs. Be respectful and accept RESPONSIBILITY for your share of the problem.

Don't use "you" phrases, such as "you make me miserable" or "you are the cause of ..." Instead, personalize your statements by using "I" statements. For example, "It hurts me when..." or "I feel hurt when..." Before you say anything, rehearse it to yourself first and see how you would feel if someone was to say that to you. Then become partners. Work together against the problem, rather than against each other. Communicate your commitment to work cooperatively and your optimism for mutual success. Look for WIN/WIN solutions, so that both sides can be comfortable.

Truly listen to the other side. This may be the last thing you want to do since you probably feel injured or offended. But listening carefully is the first step in successful conflict resolution. Take turns. Share facts and feelings. Look for an understanding of the problem that both can agree with. It is sometimes helpful to switch places; for example, you explain their point of view and they explain your perspective.

Explore solutions. Each side offers as many solutions as possible, with neither side evaluating the suggestions offered. Once all the possibilities are on the table, sit side by side and face the problem together, reviewing the ideas you've generated and evaluating their merits. Then resolve the problem. If both parties agree on a solution to the conflict, commit yourself to giving the solution a chance to work. If a problem is still unresolved, be honest with yourself. Do you really want to resolve the conflict, or does it just seem that way? It may be that the conflict is really serving another purpose.

Lastly, don't, I emphasize, don't give up. Build on the cooperation you have established in the first effort. Agree to a time out and a time and place to try again. Go back to the beginning, acknowledging that while a solution may not have been found, tension has been reduced and you are communicating.

So please, don't automatically think of "divorce" as a solution to your problems. Give your family, friends, mate or husband the opportunity to work with you to find the solutions you seek.

Singin' In the Rain

BY BEHZAD JAHANGORUZ

It is a rainy Sunday afternoon. August in south Florida is almost always predictable. The routine starts with pre-dawn fog and sun drenched mornings. Then the clouds roll in from the Everglades. Soon, nature is drenched in renewal. And as the rain slows, the splatter of the last drops bathe the palm, the acacia, and the neighbor's vegetable garden.

I suppose if I was a plant, during these August days, my life would also be renewed. But I am of the highest animal order, and this dreary day, in me, evokes no sense of Renaissance.

I have done most of my weekend chores. Breakfast dishes are washed and put away. I like my newest purchase, enticed by a sublime attempt at temporary happiness, "THE WAFFLE MAKER."

I reach to put away two folds of laundry carefully placed on my twin bed. One plummets to the Linoleum. "Why is it," I think, "that even though my life is not dull as this day of melancholy, it most mimics these solitary socks, and their elusive missing pairs?"

The bird cage sits across the living-room, next to the blue love seat. It is now cleaned and lined with the Sunday sports section. "Greetings," my Parrot mumbles. "Tootee loves Behzad," he squawks, with an incoherent repetition. Only I understand what he says. But what does he understand about love.

When I water the Spathiphyllum Petite, I wonder if indoor plants evolved as Homo-Sapiens moved indoors. I wonder if caging nature was another one of man's manic attempts at self-isolation.

I conclude the cleaning ritual by refusing to vacuum until the same company which created smart bombs comes up with a sturdier vacuum belt.

Later, I get into the mini-van and go for a drive, as I often do, when I am struck by Megahertz of week-end existential boredom.

Outside, streets are deserted. Rain is now accompanied by thunder and lightening.

The wind -thrashed foliage races aimlessly across suburban backyards. I hear the clatter of a loose shutter. A robin flees with a frantic shriek. The van rashes through a large puddle as Paul Simon hums on the radio:

"Slip sliding away,
Slip sliding away
The nearer your destination,
more you go slip sliding away."

A drenched Sparrow seeks refuge inside a traffic light cap.

Towards east, closer to the beach, rain has eased some. A young couple tip-toe their way through the rain, as they cross the intersection. Content and unblemished by the harshness of the day, she in her Laura Ashley-type dress playfully kicks through a puddle. The water splashes on her companion's overalls. An umbrella he holds shields her from the rain. Their arms encapsulate each other in a desire to merge. On the other hand, he returns the favor by quickly closing and opening the wet umbrella towards her face. Then he drops the umbrella, puts his arms around her waist and lifts her off the pavement. She looks at him with timid eyes. They exchange an impassioned kiss as they drip with wetness.

Looking at them I am reminded of the times I shared their enthusiasm; of sacred boy-girl relationships, of the giddiness that accompanies love. I want to know their world – to be immersed in their visceral contact– to relinquish the invincible part of me that longs to belong. I want to ask them how to overcome the fear of contact, the ghost of past broken vows, and start anew.

I wonder if it could all happen again. As I drive away, the sun breaks through the clouds. An oldies tune tantalizes my senses with "What a wonderful, wonderful, wonderful world this could be..."

the pre-nuptial agreement?

Rhett: [leaving] Frankly my dear, I don't give a damn.[8]

ACT III: ***90 hours after creation, Adam and Eve:***

Bkgd: Garden of Eden.

Scene: Adam comes home from work. The actors have an astonishing resemblance to Lucy and Rickie Ricardo.

Adam: [walking in] Hi honey, I'm home.

Eve: Where have you been all day? Don't you have to call your wife and tell her you love her at least once? Are you cheating on me? I feel as if you are ignoring me.

Adam: I was in downtown Eden all day. Man, what a zoo! Everybody is complaining in downtown. Interestingly enough, none of them close their businesses and go somewhere else. And about us honey, this is the relationship of the '90s, you have to expect that a man can not keep calling his wife all day. Not to mention the fact that the Telephone has not been invented yet. And no, I am not cheating on you. I am just trying to earn a living.

Eve: I have always had the feeling that I should have married a rich doctor. That way I wouldn't have ever had to rent. I could have owned a big house in Eden Hills.

Adam: [confused] What is a doctor?[9] And speaking of the house. Did the landlord send over the lease agreement?

Eve: Yes, it is on the table. I looked it over. There was not too much in it. He just does not want us to play with his trees.

Adam: I'll read it after dinner. What are we having?

Eve: I did not have time to cook today. I was exercising and then went out to look at the new spring collection. On my way back, I stopped at this new supermarket around the corner. Great place! The owner is kind of weird though. He is tall, skinny, and makes a hissing sound as he talks. Also, he continuously, stuck his tongue out. He talked me into buying some great apples. Dirt cheap too. I don't think he realized how cheap I took it from him. C'mon, let's eat and then sign the lease agreement. I'd hate to make this new landlord angry. He seems to have a temper.

As you can see from the above examples, times have not changed. I believe, emotionally speaking, humans have always looked for one thing only: a soul mate. This premise has never changed. It is just that in these days we have a lot of other things on our minds. Call me a hopeless romantic, but what could be more important than finding your true soul mate, and making sure he or she is happy? And I think all it takes is a little bit of love, a sound mind, setting the right priorities, and making some small sacrifices.

The rest is just, uhm..., how can I say it..., Bill Shutman.[10] You can blame your mistakes on the times or you can blame yourself.

1 Farsi translation: Ramin va Jalleh.

2 The families are also fighting on whether some Italian beer tastes better or is less filling.

3 A village in Italy. If you don't believe me go look it up. If you don't find it, I have probably made it up.

4 Another town in the Nevadetta province of Italy.

5 Copied from the short story "My Apology" by Woody Allen.

6 It is actually 1850s, but the theme is the 90s. You would not miss 40 years, would you?

7 Gondy [pronounced gon-dee] is a very popular dish in Georgia.... and Tehran.

8 Rhett always thought Scarlet's middle name was Frankly.

9 I know the joke is very subtle. You might have to think about it for a while.

10 I think you are smart enough to realize what that really means.

Juliet: Are you kidding? Public phones are like public bathrooms. God only knows who was the last one to use them! I eventually called you, but your secretary said you were in a meeting. I did not leave a message.

Romeo: My darling, let's forget about our families. We are both adults. We do not need their permission nor their blessing to get married. Let's go to Las Vegasa[4] and get married. Let's do it tonight. Let's do it now.

Juliet: Oh, my greatest love! You are so wise and so devoted to our love. But we cannot go to Las Vegasa tonight. I have a very important meeting tomorrow morning.... Let me look at my Day Timer... How does three weeks from Wednesday sound? I will pencil you in for then. This will also give me time to invite 400 of my best friends to go along with us. But what if my family finds out? Oh, please weep not Romeo...

Romeo: I am not weeping. It is my allergies.[5] Three Wednesdays from now I have a meeting in Rome with this idiot who wants to travel to China by land. His name is Marco Chello or something. But my darling, if I can not live with you, I want to die with you. Let's kill ourselves tonight and put an end to this tragedy.

Juliet: Romeo, oh Romeo. This is the sweetest thing anybody has ever said to me. I feel the same way. If we can't live together we should die together. But we can not do it tonight. I have an appointment with my hair stylist on Saturday, and you know how angry Genoa stylists get when you miss one. Also, I am going out tonight with this guy who called my house last week. I do not really want to, but my parents are forcing me.

Romeo: What time is it? Oh, I have to go. I am late. I will leave you a message later on tonight. Beep me when you get home from your date. Good bye, my love!

Juliet: Oh, love in the '90s is such sweet sorrow....

ACT II: 1890s: ***Rhett Butler and Scarlet O'Hara:***
Background: Atlanta plantations, 1890s[6], Sometime around the end of the civil war. Rhett has left Scarlet but has come back to pick up his stuff.

Scene: The last scene of Gone With the Wind. At the bottom of the stairs in Scarlet's house.

Scarlet: Oh look who's back! Mr. Rhett, I-can't-stand-the-heat-so-I-am-getting-out-of-the-kitchen, Butler. I was making a reservation for dinner when I received an e-mail from your lawyer that you wanted a divorce. Why Rhett? Why?

Rhett: [angry] Don't you realize it woman? I am tired of this relationship of the '90s. It is not working between us. I don't know what it is, but something is missing. All I ever wanted with you was some peace and quiet. Like those times we used to have in the back of your barn together. Your father promised a big house in Atlanta Hills with a big barn and some slaves if I married you. We can not have slaves anymore because of that Lincoln guy, but what happened to the house and the barn? All we got was this burnt down house smack in the middle of a war zone. And I had to dish out for a brand new German Mercedes carriage for you.

Scarlet: He only said that because you did not want to make a commitment. I dated you nine months before you gave me your pager number. All you wanted was to be free and go to different cabarets with different girls every night. Sometimes you rode your sports horse over to the Sunset strip to check out the I-don't-know-whats. And speaking of parents, you think it is easy to put up with your mother? She is always criticizing me about the way I take care of you. Don't I cook you Gondy[7] every Friday night? And let me tell you something else: You are not leaving me for any of the reasons you gave me. You are leaving me because you are afraid of a commitment. It scared you when you realized that we might have been made for each other and you might want to spend the rest of your life with me.

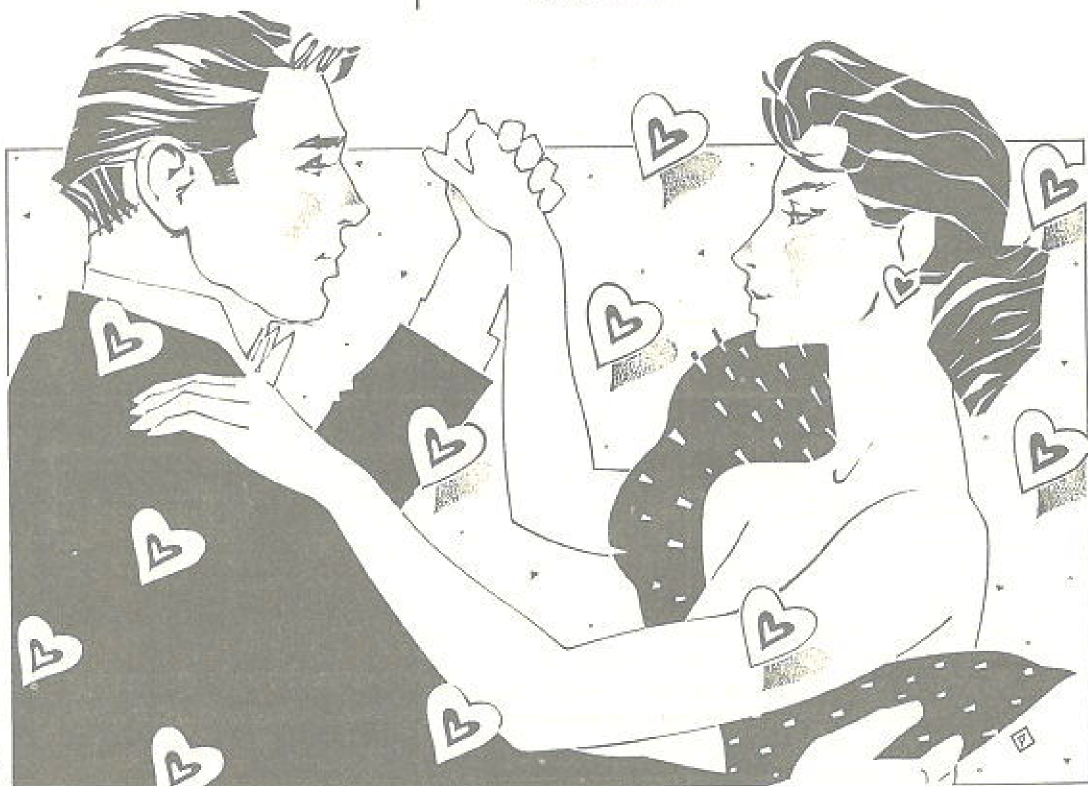
Rhett: Who are you, Sigmund Freud? I do not care what you think. This is my life and I am gonna make the best of it!

Scarlet: How about our love, our marriage, for better or for worse, your dirty laundry in the hamper, and

Relationship of the '90s

BY MANSOUR BEHNAMI

Everyone I talk with these days is complaining about his or her love relationship. Boys and girls alike have problems in their relationships. They either get no attention from their partners or just get too much. Either she is too busy with her career or he spends too much time with his friends. He does not want to get serious or she does not want to get involved. And they all say: "Relationship of the '90s man, you can never be completely satisfied..." I have just recently noticed this common denominator between all these comments, and I am starting to wonder how were the relationships different in the '80s or the '70s? How about the '60s and the '50s? How about a long time ago?



I do not think we should blame it on the '90s. I think our personalities, values and priorities have changed. I am willing to bet that even the biggest love stories of all time would not have survived the current set of values, and I would like to demonstrate that:

ACT I : ***1390's A.D.: Romeo and Juliet[1]:***

Bkgd: Verona, Italy. Romeo and Juliet are deeply in love and want to get married, but the families are fighing with each other because they cannot agree on where to have the wedding. Romeo's family is talking Wilberatta in the San Verona Valley, and having 300 guests; Juliet's family wants it in Genoa Beverly Wilshire with 800 guests[2].

Scene: Romeo and Juliet are having espressos at Starbucketta's in San Vicento[3].

Romeo: I miss you Juliet. I do not see much of you ever since you took this new job with that law firm. I must have paged you 20 times today. Why didn't you return my calls?

Juliet: Sorry, my love. I was out shopping with my mom. She is still mad at your family. My parents don't want us to see each other anymore. It is this relationship of the '90s. Also, the battery in my cellular phone ran out.

Romeo: Why not use a public phone?

MAILBAG

Dear editor,

I applaud your April 1995 issue's focus on the problems facing the youth of our culture. Your focus on the assimilation and cultural homogenization reflects a worry that is, however, not unique to the Iranian Jewish community. I will address the ubiquity of these worries below, but for your readers' benefit I will recap their theses of two articles that appeared in that issue: Mr. Behnami and Abai humorously underscore the severity of problems facing the youth of our culture. They see that the second and third generation American-Iranian Jews live in an environment that lacks role models, is spiritually malnutritious and irreversibly decaying the values their parents profess. Though these gentlemen touch on many fine points and offer many useful suggestions, they erroneously focus on the lack of sufficient role models as the primary pathogen eating at our young. These two authors find that the problems afflicting Iranian Jews in the United States are solely functions of the want of proper role models. They feel that the lack of praiseworthy religious and intellectual leaders has lead to a large void in the sole of our young.

Though the lack of role models certainly plays a role in shaping the direction one's life takes (one need only look at the inner cities of our country and see that many children who come from one-parent homes suffer serious and irreversible damage that can not be cured with even the heftiest welfare and Secondary Social Income checks), we should realize that the problems we are currently struggling with are not singular to our culture. Mr. Behnami makes a point that our culture lacks a Martin Luther King, Jr. and as such we have no one to admire. He conveniently neglects that the Blacks in America took several centuries to produce a Martin Luther King, Jr. This champion of civil rights was not generated spontaneously; only through centuries of oppression and combat was such a hero made. He sees that his parents (not his specifically, but figuratively) are money-grubbing capitalist concerned solely with amassing a pile of money before they leave this earth. He does not see in them anything transcendental and he is justifiably upset. Where he errs is in his belief that our culture is alone in dearth of role models.

What he and perhaps all of us should acknowledge is that his (and our collective) situation is not unique. When Jews came to this land in the early portions of this century, the first generation shaved their beards, removed their *Tzitzit* and went to work on the Lower East Side of Manhattan. They did so because the times demanded they attain financial security: They had fled war-torn Europe, they were penniless and they had children to feed. The fruits of their labors are profoundly evident. The European Jew in America is unquestionably affluent, materially comfortable and manifestly active in his community. The main lesson to draw from his experience is that while he accumulated wealth, his children forgot Yiddish, married Gentiles and moved away from the community.

Our problems are perhaps less severe as the hyperbolic and skewed review of history offered above indicate, but the exaggerations contained therein are instructive. The pattern of abandoning one's community and chasing the almighty dollar occurs harmonically in this country; but the story does not end there. Returning to European Jews, we find that once the immigrants "made it," their children found that despite their material wealth, they were spiritually starving. It is they, the third generation, that sought out their identity, their past and their community. It is these American Jews who (by this time are no longer from Europe, but rather descend from Europeans) who build synagogues and who teach in *yeshivot*. We would all stand to benefit if we remember the trite saying: third times a charm.

Sincerely,
Amnon Schlegel
Roslyn Hights, New York

"As writers of the two articles mentioned in the above letter, we would like to thank Mr. Schiegel for providing us with an insightful view on the American Jewish history and also the logical prediction of what to expect and hope from our future generations. We welcome your comments and thank you again for opening up a door which neither on of us knew it existed.
Majid Abai and Mansour Behnami"

CHASHM ANDAAZ
Published by:
International Judea Foundation
(Non- Profit Organization)
An affiliated Organization of
Jewish Federation Council
of Greater Los Angeles
P.O. Box 3074
Beverly Hills, CA 90212
Tel. (310) 479- 4798
Fax (310) 445- 5488
Editor in Chief
Dariush Fakheri
Associate Editors
Asher Aramnia
Shahram Siman
Hebrew Section Editor
David Fakheri

CORRECTION

The Article **"Retaining Virtue, Surviving Double Standard"** by Shideh Hanassab was first published in *The Iranian-American Mirrors* (March-1993) which was inadvertently omitted



کیترینگ گلت کاشر شادی

SASON CATERING

آبروی شما، آبروی ماست



اگر مهمانان خود را واقعاً دوست دارید فقط با کیترینگ گلت‌کاشر شادی از آنان پذیرائی نمایید.

اگر غذای لذیذ و دلچسب و سرویس خوب و به موقع می‌خواهید کیترینگ گلت کاشر شادی را انتخاب نمایید.

کیترینگ گلت کاشر شادی زیر نظر ربانوت ایرانی و امریکایی یا زیر نظر هر مقام مذهبی که شما معرفی نمایید از مهمانان شما پذیرائی می‌نماید.
کیترینگ گلت کاشر شادی مورد تأیید همگان

با یک تلفن، ما به شما آسایش خیال می‌دهیم

تلفن: ۵۹۸۲-۶۵۹(۳۱۰) **عضو ۸۰ ایرانیان** **پیجر: ۸۸۸۵-۵۸۸(۳۱۰)**

SALE OF THE CENTURY!!

NO HIDDEN COSTS

FREE PHONE*

NO PROGRAMMING FEE

MVX-425 Handheld Portable Phone

- Very light weight, 9.2 oz.
- 3 Year limited warranty
- One touch emergency dialing
- One touch speed dialing key.
- Over 120 minutes continuous talk time
- Programmable emergency dialing.



Authorized Agent for

AIRTOUCH™ Cellular

Bring this ad & get 25% discount on all accessories

131 N. La Brea Ave. • Los Angeles • (213) 930-8888
16921 Ventura Blvd. • Encino • (818) 386-9000
12915 Ventura Blvd. • Studio City • (818) 784-8888
812 Fair Oaks Ave. • S. Pasadena • (818) 441-4000

* Service activation required on Super Value Plan 80 & above for this phone offer. 1 Year service contract required, If a cellular number is deactivated during the 1 year contract period a termination fee of $150.00 per number will be charged, Other conditions & restrictions apply. Limited -time offer good in greater Los Angeles only. Offer Good While Supplies Last!

International Judea Foundation
P.O.Box 3074 • Beverly Hills, CA 90212



NON-PROFIT ORG.
U.S. POSTAGE
PAID
Permit No. 1562
Van Nuys, CA